

موضوع این شماره :

امام خمینی

با آثار و گفتارهایی از:

رهبر معظم انقلاب
آیت الله جوادی آملی
آیت الله مصباح یزدی
آیت الله میرباقری
رضا داوری اردکانی
حسن رحیم پور ازغدی
اصغر طاهرزاده
مهدی ابوطالبی
حسن محمدی
محسن مومنی
مجید رحیمی
مظفر نامدار
رضا غلامی
رضا لکزایی
ابراهیم کارگران
عرفان خلیلی



خردورز

نشریه تخصصی
اندیشه‌های جاری
انقلاب اسلامی

شماره یک
۱۴ خرداد ۱۳۹۹

۱۳۱ صفحه
سه ساعت زمان مطالعه

کاری از:



سایت فکرت
www.Fekrat.net
@Fekrat_net



امام، امام تحوّل بود

تحوّل خواهی و تحوّل انگیزی
از برجسته‌ترین خصوصیات
حضرت امام

بیانات رهبر انقلاب، پروژه تحریف امام را خنثی کرد | ابعاد مختلف تحریف امام | شش اصل برای ساختارشناسی تحریف امام
تحریف امام و راه‌های مقابله با آن | نمی‌شود امام را تأویل کرد | اگر امام فراموش شود، ملت ایران سیلی خواهد خورد



برجسته‌ترین
خصوصیت
حضرت امام



ویژگی‌های عرفان
امام خمینی



ریشه‌های تحریف
امام خمینی



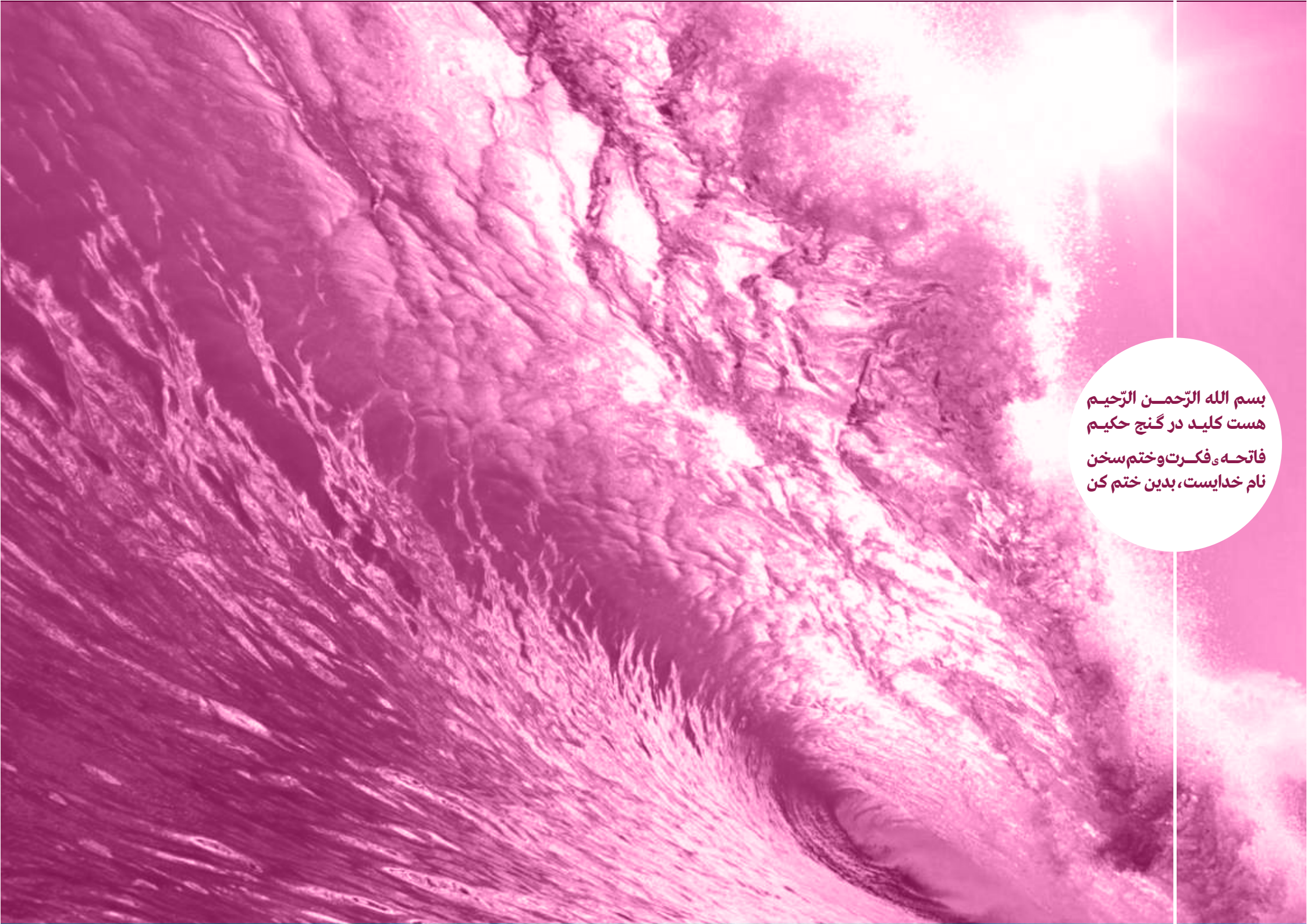
ارکان نگاه سیاسی
امام خمینی
در مواجهه با غرب



شاخص‌های شناخت
«سازگاری تائیسیم عرفانی»



سلوک ذیل اندیشه‌ی
امام خمینی



بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم
هست کلید در گنج حکیم
فاتحه، فکرت و ختم سخن
نام خداست، بدین ختم کن



خردورز

نشریه تخصصی
اندیشه‌های جاری
انقلاب اسلامی

شماره یک
۱۴ خرداد ۱۳۹۹

صاحب امتیاز
مؤسسه فرهنگی
رسانه ای شناخت

مدیر مسئول
دکتر رفیع‌الدین اسماعیلی

سردبیر
دانیال بصیر

نشورای سیاست‌گذاری
دکتر محمدحسین فرج‌نژاد
دکتر محمدعلی روزبهانی
دکتر محمدرضا زهرایی
دکتر حسن محمدی
حسن صدرایی عارف
رسول لطفی
مجتبی خاکی

هیأت تحریریه
سید حسین امامی
سعید مهدیان
میلاذ فرشیدنیا
محسن مؤمنی
مجید رحیمی
عرفان خلیلی
ابراهیم کارگران

گرافیک
گروه هنر و رسانه
هشت بهشت
تولید شده در

رسانه
اندیشه
و آگاهی
سایت فکرت
www.Fekrat.net
@ Fekrat_net



مبارزه در راه آزادی با رفاه‌طلبی جمع‌نشدنی است



۱۱۵

حجت الاسلام رحیمی

ابعاد مختلف تخریف امام



۱۲۰

دکتر حسن محمدی

دستیابی به استقلال فرهنگی، راهبرد



۱۲۳

امام خمینی ره در عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه

ابراهیم کارگران

اصول امام باید بازخوانی و مرور شود



۱۲۶

عرفان خلیلی

امام خمینی جامع علم و عمل بود



۱۶۴

دکتر رضا داوری اردکانی

سلوک در ذیل اندیشه‌ی امام خمینی ره



۱۶۸

استاد اصغر طاهرزاده

۶ اصل برای ساختار شناسی تخریف امام



۱۸۹

دکتر مهدی ابوطالبی

سطوح سه‌گانه معنویت از منظر امام خمینی



۹۶

دکتر رضا لنگزایی

تخریف امام‌وراه‌های مقابله‌با آن



۱۰۷

حجت الاسلام مومنی



تحوّل خواهی و تحوّل‌انگیزی از برجسته‌ترین خصوصیات حضرت امام ره



۶

رهبر معظم انقلاب

ویژگی‌های عرفان امام خمینی ره



۱۴

آیت‌الله العظمی جواد آملی

تبیین قرآنی ریشه‌های تخریف سیره و سلوک امام خمینی ره



۳۹

علامه محمدتقی مصباح یزدی

بیانات رهبر انقلاب پروژه تخریف امام را خنثی کرد



۵۵

دکتر مظفر نامدار

الزامات عدالت خواهی



۵۹

دکتر رضا غلامی

شاخص‌های شناخت «شارلاتانیسم عرفانی» در اندیشه امام خمینی ره



۳۴

استاد حسن رحیم پور ازغدی





حجت الاسلام دانیال بصیر

سر دبیر
پژوهشگر فلسفه دین

امام خمینی قدس سره شخصیتی تمام ناشدنی

یک مجتهد و فقیه و در عین حال عارف و فیلسوف، در دوران ده ساله حیات سیاسی - اجتماعی خود همیشه ابتکار عمل را با شناخت دقیق از جریان‌های مختلف داخلی و خارجی، در دست داشت که دشمنان انقلاب اسلامی را مبهوت و سردرگم کرده بود. آنچه گذشت چنین می‌توان نتیجه گرفت که در مجموع جامعیت علمی و ویژگی‌های خاص فردی، اجتماعی و سیاسی حضرت امام خمینی (ره) از وی رهبری فرهمند ساخته بود که موفق شد با دم گرم و مسیحایی خود جهان اسلام را جانی دیگر بخشد. امام با احیای مجدد معنویت در جهان معاصر و تأکید بر ابعاد مختلف وجودی انسان و لزوم سامان‌یابی زندگی سیاسی و اجتماعی بر اساس فطرت بشری، کوشید تا هویت انسانی را احیا کند و انسان‌ها را با واقعیت وجود خویش آشنا سازد. در واقع همین اندیشه‌ها و آرمان‌های وجودی بود که سبب شد قلب‌ها و روح‌های بسیاری مجذوب او شوند.

زمان و مکان و لزوم تأمین مصالح جامعه اسلامی و سایر مؤلفه‌های فقه غنی اسلامی بود، سیره سیاسی حضرت امام را شکل داده بود. خلاف بسیاری از سیاستمداران جهان، باور عمیق و آگاهانه و خردمندانه حضرت روح الله به اسلام، سبب شده بود تا مقلد اندیشه‌ها و روش‌های سیاسی غربیان نباشد و با اعتماد به نفس ناشی از اعتماد او به پروردگارش حس خودباوری را به مردم ایران انتقال کند. تمسک به جبل الله المتین و سیره ائمه معصومین (ع) عناصر و شالوده‌های مدیریتی همه جانبه و فراگیر حضرت امام بود که در بحران‌ها و تهدیدات بسیار خطرناکی و با هوشمندی و با پشتیبانی به مردم متدین موفق به اداره این بحران‌ها می‌گردید. از صفات بارز امام خمینی فهم دقیق از جبهه مقابل و دشمنان اسلام بود. فراست و تیزهوشی وی در شناخت چهره‌ها و موقعیت‌ها، تشخیص و عکس‌العمل‌های لازم، شگردهای دشمنان و ترفندهای مختلف آنان سهم بسزایی در ایجاد حس خودباوری و ایستادگی در امت اسلامی ایفا کرد. امام به عنوان یک متفکر اسلامی،

نگرش نوین به معادلات سیاسی و اجتماعی جهان، امروز متعلق به فیلسوفی الهی، عارفی ربانی، فقیهی اصولی و مرجع تقلید مردم و در عین حال رهبری شجاع و قاطع، ساده‌زیست و مردم‌شناس با بنیانگذار جمهوری اسلامی امام خمینی (ره) است؛ شخصیتی جامع و کامل که هیچ‌کس به اندازه او در این قرن اخیر تأثیرگذار نبوده است. امام خمینی (ره) پر از استعداد، شایستگی‌ها و موهبت‌های بیکران الهی در فراگیری بسیاری از معارف و علوم اسلامی بودند؛ به تعبیری جامعیت علمی کلامی، فلسفی و عرفانی یک سو و مجتهدی برجسته در فقه و اصول از سوی دیگر به وی جامعیتی خاص بخشیده بود. ویژگی‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و عرفانی حضرت روح الله، او را به عنوان رهبری ممتاز و بی‌نظیر که تربیت و تزکیه را مقدم بر تعلیم و آموزش می‌دید به جهانیان معرفی کرد. اندیشه‌ای برخواسته از «دین» که مبتنی بر اصول مستحکمی نظیر جهان بینی توحیدی، اتصال به وحی الهی و سنت و سیره معصومین (ع)، پیوند دین و سیاست، اجتهاد، عقلانیت دینی، توجه به مقتضیات

۶



تحوّل خواهی و تحوّل‌انگیزی از برجسته‌ترین خصوصیات حضرت امام قدس سره

سخنرانی تلویزیونی رهبر معظم انقلاب
به مناسبت سی‌ویکمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله) خرداد ۱۳۹۹

۱۴



ویژگی‌های عرفان امام خمینی قدس سره

سخنرانی آیت‌الله العظمی جواد آملی
در افتتاحیه همایش «اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی امام خمینی (س)» سال ۱۳۸۲

۱۹



تحلیل‌های مواجهه با جریان غرب جدید و ارکان نگاه سیاسی امام در مواجهه با کفر

سخنرانی آیت‌الله میرباقری (رئیس فرهنگستان علوم اسلامی قم)
در همایش مکتب سیاسی امام خمینی (رحمه‌الله) ۱۹ آذر ۱۳۹۵

۳۴



شاخص‌های شناخت «شارلاتانیسم عرفانی» در اندیشه امام خمینی

استاد حسن رحیم پور ازغدی





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِنَا وَ
نَبِیِّنَا اَبِی الْقَاسِمِ الْمُصْطَفٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ
المعصومین سَیِّمًا بِقِیَّةِ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِیْنَ.

امروز مراسم بزرگداشت امام بزرگوارمان به شکلی متفاوت از شکل معمول این مراسم اجرا میشود. چگونگی برگزاری مراسم مهم نیست؛ اصل قضیه مهم، گفتگو از امام بزرگوار است که ما [برای] امروز کشورمان و فردای کشورمان به این احتیاج داریم. امام بزرگوار سالها پس از درگذشت ظاهری و فقدان ظاهری او در بین ما زنده است و باید زنده بماند و ما از حضور او و معنویت او و فکر او و انگشت اشاره‌ی او بهره‌مند بشویم و استفاده کنیم.

تحوّل خواهی و تحوّل‌انگیزی از برجسته‌ترین خصوصیات حضرت امام

امروز بنده می‌خواهم درباره‌ی یک خصوصیت مهمی از خصوصیات امام بزرگوار بحث کنم؛ البته ایشان یک انسان ذواب‌عاد و دارای خصوصیات برجسته‌ی متعددی بودند؛ این خصوصیتی که امروز بحث می‌کنیم، جزو مهم‌ترین و برجسته‌ترین خصوصیات امام بزرگوار است و آن عبارت است از روحیه‌ی تحوّل‌خواهی و تحوّل‌انگیزی امام بزرگوار. امام، روحاً، هم یک انسان تحوّل‌خواه بود، هم تحوّل‌آفرین بود. در مورد ایجاد تحوّل، نقش او صرفاً نقش یک معلّم و استاد و مدرّس نبود؛ نقش یک فرمانده داخل در عملیات و نقش یک رهبر به معنای واقعی بود. ایشان بزرگ‌ترین

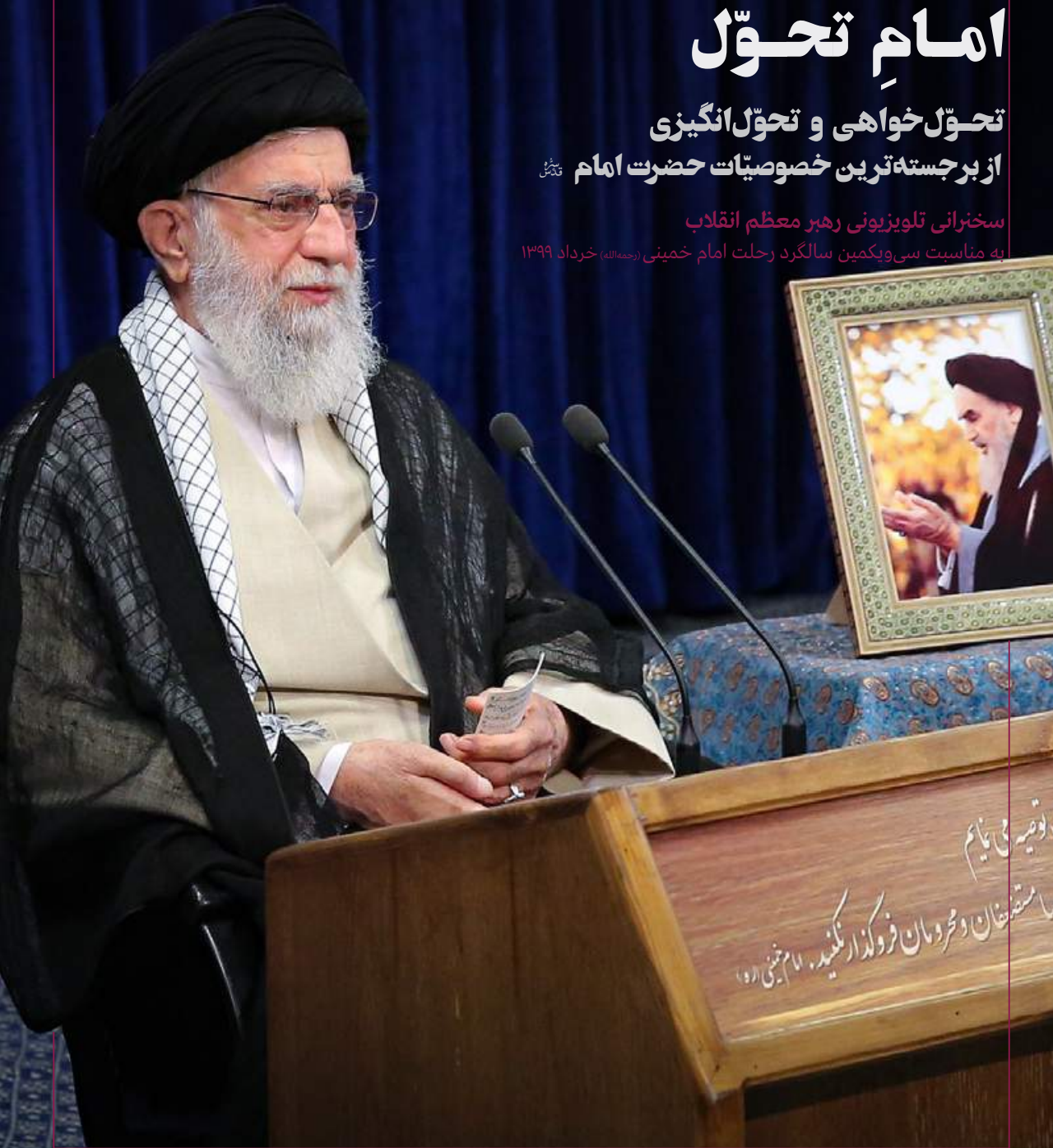
امام تحوّل

تحوّل خواهی و تحوّل‌انگیزی

از برجسته‌ترین خصوصیات حضرت امام

سخنرانی تلویزیونی رهبر معظم انقلاب

به مناسبت سی‌ویکمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله) خرداد ۱۳۹۹



تحولات را در دوران خودشان، در زمان خودشان در حوزه‌های متعددی و در عرصه‌های متنوع زیادی ایجاد کردند که من به مقداری [از آنها] امروز اشاره میکنم.

اولاً روحیه‌ی تحوّل‌خواهی از دیرزمان در این بزرگوار وجود داشته است؛ این چیزی نبود که در آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ در ایشان به وجود بیاید؛ نه، ایشان از دوران جوانی یک انسان تحوّل‌خواه بودند که نشانه‌ی آن عبارت است از همان یادداشتی و نوشته‌ای که ایشان در دوران جوانی - تقریباً در دهه‌ی ۳۰ از عمرشان - در دفتر مرحوم وزیر یزدی نوشته‌اند که مرحوم وزیر یزدی عین آن نوشته را، دست خط ایشان را به من نشان دادند؛ دیده‌ام که بعد هم چاپ شده و در اختیار خیلی‌ها قرار گرفته.

در آن نوشته، ایشان آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ» (۱) [را ذکر میکنند] که دعوت میکند عموم را به قیام لله؛ یک چنین روحیه‌ای در ایشان وجود داشت. این روحیه را ایشان اعمال کردند و همین طور که اشاره کردم تحوّل‌آفرینی کردند.

میدانی وارد مسئله‌ی تحوّل شدند، نه فقط گفتاری و دستوری؛ از تحوّل‌آفرینی روحی در یک مجموعه‌ای از طلاب جوان در قم - که من حالا عرض خواهم کرد شرحش را - تا تحوّل‌آفرینی وسیع در عموم ملت ایران.



نقش امام در ایجاد تحوّل
صرفاً نقش یک معلم و استاد و مدرّس نبود؛ نقش یک فرمانده داخل در عملیات و نقش یک رهبر به معنای واقعی بود. ایشان بزرگ‌ترین تحولات را در دوران خودشان، در عرصه‌های متنوع زیادی ایجاد کردند

تحوّل و انقلاب روحی و معنوی در افراد

آن مسئله‌ی قم عبارت است از درس اخلاق ایشان. ایشان ده‌ها سال پیش از شروع نهضت، غیر از درس فقه و اصول و معقول، سالها در قم درس اخلاق داشتند، جلسه‌ی اخلاق داشتند. البته آن وقتی که ما رفتیم قم، سالها بود که این درس تعطیل شده بود، و وجود نداشت. کسانی که دیده بودند آن درس اخلاق را، نقل میکردند ایشان - هفته‌ای یک بار جلسه‌ای داشتند در مدرسه‌ی فیضیه و طلاب جوان جمع میشدند در آنجا - وقتی که صحبت میکردند، جلسه را منقلب میکردند، دلها را منقلب میکردند. این را البته ما هم، در درس فقه و اصول دیده بودیم. یعنی ایشان حتی در همین درسهای فقه و اصولشان در یک مناسبت‌هایی صحبت اخلاقی میکردند، طلبه‌ها زار زار گریه میکردند؛ وقتی ایشان صحبت اخلاقی میکرد، اشک میریختند؛ بیان ایشان این جور مؤثر بود و انقلاب روحی ایجاد میکرد. این همان روش پیغمبران است؛ پیغمبران هم آغاز همه‌ی حرکت‌های خودشان را از انقلاب روحی افراد شروع کردند. اینکه امیرالمؤمنین میفرماید: لَيْسَتْ أَدْوَهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُهُمْ مَنْسَىٰ نِعْمَتِهِ ... وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، (۲) همین است. «لَيْسَتْ أَدْوَهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ» یعنی آن سرشت نهفته‌ی انسانی را در اینها بیدار میکردند و آن را وادار میکردند به تحرّک و هدایتگری عملیات و اقدامات انسانها؛ امام این جوری از اینجا شروع کردند. من البته نمیتوانم قاطعاً ادعا کنم که

خردورز

امام تحوّل

تحوّل‌خواهی و تحوّل‌انگیزی از برجسته‌ترین خصوصیات حضرت امام بزرگوار

سخنرانی تلویزیونی رهبر معظم انقلاب ۱۴ خرداد ۱۳۹۹





” امام، میدانی وارد مسئله‌ی تحوّل شدن، نه فقط گفتاری و دستوری؛ از تحوّل آفرینی روحی در یک مجموعه‌ای از طلاب جوان در قم تا تحوّل آفرینی وسیع در عموم ملت ایران. این همان روش پیغمبران است؛ پیغمبران هم آغاز همه‌ی حرکت‌های خودشان را از انقلاب روحی افراد شروع کردند.

امام تحوّل

تحوّل خواهی و تحوّل انگیزی از برجسته‌ترین خصوصیات حضرت امام بنّی

سخنرانی تلویزیونی رهبر معظم انقلاب ۱۴ خرداد ۱۳۹۹

تحوّل در خمودگی و تسلیم بودن ملت و تبدیل به روحیه‌ی مطالبه‌گری

یک تحوّل، تحوّل در روحیه‌ی خمودگی و تسلیم ملت بود. در دوران جوانی ما، در دورانی که ما یادمان هست که این نهضت شروع شد، ملت ایران یک ملتی بود که با مسائل اساسی سرنوشت خودش هیچ سر و کاری نداشت، مردم تسلیم بودند، خمود بودند، نسبت به زندگی شخصی خودشان [بی‌اراده] بودند.

این حالت تحرک میدان‌داری، وارد میدان شدن، مطالبه کردن، آن هم مطالبه‌ی چیزهای بزرگ و مهم، در رفتار ملت و در خلق و خوی ملت ما

بود از ملت ایران. قبل از شروع نهضت امام مبارزاتی وجود داشت، مبارزات سیاسی در ایران وجود داشت، ده‌ها سال بود که گروه‌های مختلف [مبارزه می‌کردند]، منتها حوزه‌ی کار آنها حداکثر محدود میشد مثلاً به یک تعدادی دانشجو؛ اینها می‌توانستند فرض کنید ۱۰۰ نفر، ۱۵۰ نفر دانشجو را تحت تأثیر قرار بدهند، در یک مراسمی آنها را وارد کنند. بحث امام، بحث یک گروه محدود یا یک جمع محدود یا یک حرفه‌ی معین نبود؛ بحث ملت ایران بود. ملت مثل یک اقیانوس است؛ به طوفان درآوردن یک اقیانوس کار هر کسی نیست. یک استخر را میشود موج کرد اما موج کردن یک اقیانوس، کار عظیمی است. ملت یک اقیانوس است و امام این کار را انجام داد؛ تحولاتی را به وجود آوردند.

آن جلسات را ایشان تشکیل میدادند برای اینکه بعدها به نهضت عظیم سیاسی منتهی بشود؛ این را من نمیدانم. لکن آنچه مسلم است اینکه این حرکت آفرینی، این تحریک غریزه‌های معنوی و فطرت و سرشت انسانی از راه درس اخلاق و تذکر و آماده کردن دلها، شیوه‌ی امام بزرگوار بود؛ از اینجا ایشان شروع کردند تا ایجاد تحوّل در سطح وسیع یک ملت؛ چه در دوران مبارزات - که حالا من مقداری از نمونه‌های این تحوّل را عرض میکنم - و چه بعد از پیروزی انقلاب، ایشان به معنای واقعی کلمه در ملت ایران تحوّل ایجاد کردند.

توجه کنید که مخاطب ایشان در این تحوّل، عبارت



مطلقاً وجود نداشت؛ این را امام ایجاد کردند؛ همین ملتِ خمود و تسلیم را تبدیل کردند به یک ملتِ مطالبه‌گر؛

آن سخنرانی‌های پُرشور و توفنده‌ی امام، آن بیانهای خروشنده‌ی امام، آن چنان تکان داد این ملت را که این ملت تبدیل شدند به یک ملت مطالبه‌گر؛ نمونه‌اش قضایای سال ۴۱ است - که شروع نهضت، سال ۴۱ بود - نمونه‌اش اجتماعات عظیم مردم در شهرهای مختلف است که بعد هم منتهی شد به پانزدهم خرداد، و در پانزدهم خرداد [رژیم] با آن کشتار عظیم نتوانست این حرکت را متوقف کند. باز هم اجتماعات مردم در طول زمان بود تا پایان دوران مبارزات؛ این یک تحوّل عجیبی بود که ایشان ایجاد کردند.

تحوّل در نگاه مردم و ایجاد عزّت و اعتماد به نفس ملی

تحوّل دیگر، تحوّل در نگاه مردم به خودشان و به جامعه‌شان بود؛ ملت ایران نسبت به خود یک نگاه حقارت‌پندارانه داشت؛ یعنی اینکه این ملت بتواند بر اراده‌ی قدرتها، بر اراده‌ی ابرقدرت‌ها فائق بیاید، مطلقاً به ذهن احدی خطور نمی‌کرد. نه فقط حالا اراده‌ی قدرتهای جهانی، حتی اراده‌ی قدرتهای داخلی، حتی اراده‌ی فلان مسئول - فرض کنید که - یک اداره‌ی امنیتی یا انتظامی، اصلاً به ذهن مردم خطور نمی‌کرد که بتوانند غلبه کنند بر اراده‌ی صاحبان اراده‌های تلخ و خطرناک. احساس حقارت می‌کردند، احساس توانایی نمی‌کردند؛ امام این را

تحوّل دیگر امام، تحوّل در نگاه مردم به خودشان و به جامعه‌شان بود؛ ملت ایران نسبت به خود یک نگاه حقارت‌پندارانه داشت؛ احساس حقارت می‌کردند، احساس توانایی نمی‌کردند؛ امام این را تبدیل کرد به احساس عزّت، احساس اعتماد به نفس



تبدیل کرد به احساس عزّت، احساس اعتماد به نفس، و مردم را از این حالت که حکومت استبدادی را یک امر طبیعی بدانند - که این جور بود؛ آن زمان تصور ماها کأنه این بود که خب بالاخره یک شخصی در رأس مملکت هست و اراده‌ی او حاکم است؛ خب طبیعت مسئله همین است و اصلاً این را یک امر طبیعی و عادی میدانستیم - تبدیل کردند به انسانهایی که خودشان نوع حکومت را تعیین میکنند. از شعارهای مردم در انقلاب، اول، نظام اسلامی، حکومت اسلامی، بعد هم جمهوری اسلامی بوده؛ مردم خودشان تعیین کننده بودند، مطالبه‌کننده بودند؛ بعد هم در انتخابات‌های گوناگون شخص حاکم را، اشخاص مورد مسئولیت در بخشهای مختلف حکومت را مردم معین کرده‌اند؛ یعنی حالت خودحقیق‌پنداری که در مردم بود، بکلی تبدیل شد به حالت عزّت و اعتماد به نفس ملی.

تحوّل در نوع مطالبات مردم

یک تحوّل دیگر، تحوّل در مطالبات اساسی مردم بود؛ یعنی اگر چنانچه فرض کنید آن وقت یک گروهی از مردم یک مطالبه‌ای هم از دستگاه داشتند یا از قدرتمندان آن زمان داشتند این بود که مثلاً این کوچه آسفالت بشود یا این خیابان این جوری کشیده شود؛ مطالبات در این حد [بود]؛ این را تبدیل کردند به مطالبه‌ی استقلال، آزادی؛ یعنی [آرمانهای] عظیم. یا شعار «نه شرقی، نه غربی»؛ در خواسته‌های مردم آن چنان تحوّل به وجود آمد

خردورز

امام تحوّل

تحوّل خواهی و تحوّل انگیزی از برجسته‌ترین خصوصیات حضرت امام

سخنرانی تلویزیونی رهبر معظم انقلاب ۱۴ خرداد ۱۳۹۹





امام تحوّل

تحوّل خواهی
و تحوّل انگیزی
از برجسته‌ترین
خصوصیات
حضرت امام بزرگوار

سخنرانی تلویزیونی
رهبر معظم انقلاب
۱۴ خرداد ۱۳۹۹

که از این چیزهای حقیر، کوچک، محلی و محدود تبدیل شد به یک امور اساسی، بزرگ، انسانی، و جهانی.

تحوّل در نگاه مردم به دین

یک تحوّل دیگری که امام به وجود آورد، تحوّل در نگاه به دین بود؛ مردم، دین را فقط وسیله‌ای برای مسائل شخصی، مسائل عبادی، حدّاکثر احوال شخصی میدانستند، فقط برای همین مسئله‌ی نماز و روزه و فرض کنید که وظایف مالی و ازدواج و طلاق؛ در همین حدود؛ دین را، وظیفه‌ی دین و مسئولیت دین و رسالت دین را محدود به این چیزها میدانستند. امام برای دین، رسالت نظام‌سازی و تمدّن‌سازی و جامعه‌سازی و انسان‌سازی و مانند اینها تعریف کرد؛ مردم نگاهشان به دین بکلی متحوّل شد.

تحوّل در نگاه به آینده و ایجاد تمدّن نوین اسلامی

یک تحوّل دیگر، تحوّل در نگاه به آینده بود. در آن دورانی که نهضت شروع شد و امام وارد میدان شدند، با همه‌ی شعارهایی که حالا بعضی از احزاب و بعضی و از گروه‌ها و گروهک‌ها میدادند - که خیلی محدود و کوچک هم بودند - در نگاه مردم آینده‌ای دیده نمیشد. یعنی مردم یک افق و آینده‌ای در مقابل چشم نداشتند؛ این تبدیل شد به ایجاد تمدّن نوین اسلامی. یعنی شما امروز به ملت ایران نگاه کنید، این دست مبارک امام است که این حالت را به وجود آورده؛ مردم دنبال این هستند که تمدّن نوین اسلامی را تشکیل بدهند و به وجود



بیاورند؛ اتّحاد عظیم اسلامی را به وجود بیاورند، امت اسلامی را تشکیل بدهند. نگاه عامّه‌ی مردم، توده‌ی مردم این است.

تحوّل در مبانی معرفتی کاربردی و ورود فقه در عرصه‌ی نظام‌سازی

در یک حوزه‌ی تخصصی‌تر، تحوّل در مبانی معرفتی کاربردی است؛ امام این را به وجود آوردند؛ که این تخصصی است، جزو مسائل حوزوی و کسانی است که دستی در کار فقه و در کار علم اصول و مانند اینها دارند.

امام فقه را وارد عرصه‌ی نظام‌سازی کردند؛ فقه از این مسائل دور بود. البته مسئله‌ی ولایت فقیه، هزار سال [بود که] در بین فقها وجود داشت و مطرح میشد، اما چون این امید وجود نداشت که این ولایت فقیه تحقق پیدا بکند، هرگز به جزئیات آن، به مسائل آن پرداخته نمیشد. امام این را وارد مسائل



امام برای دین، رسالت نظام‌سازی و تمدّن‌سازی و جامعه‌سازی و انسان‌سازی و مانند اینها تعریف کرد؛ مردم نگاهشان به دین بکلی متحوّل شد.

اصولی و فقهی کردند. در حوزه‌ی علمی‌هی نجف، این را مطرح کردند و درباره‌ی آن بحث کردند؛ بحثهای علمی متقن محکم کاملاً قابل توجّه برای افرادی که صاحب نظر در این زمینه‌ها هستند؛ یا مسئله‌ی مصلحت نظام را - که مصلحت نظام همان منافع عمومی است، منافع ملی است، چیزی غیر از آن نیست - امام در فقه مطرح کردند.

مسئله‌ی معروف اصولی و فقهی «تزامم» و «اهمّ و مهم» را که در مسائل شخصی و مسائل کوچک به کار میرفت، وارد عرصه‌ی میدان عمومی کردند که در عرصه‌ی اداره‌ی کشور، مسئله‌ی مصلحت نظام و مسئله‌ی «اهمّ و مهم» مطرح میشود. یعنی در فقه، ایشان این چیزها را وارد کردند که این، فرصت خیلی بزرگی برای فقه به وجود می‌آورد؛ دست فقه را باز میکنند در گستره‌ی تصرفاتی که میتواند در مسائل گوناگون بکند. به نظر من حوزه‌ها باید از این خیلی قدردانی کنند و استفاده کنند، استقبال کنند. البته این



امام تحوّل

تحوّل خواهی
و تحوّل انگیزی
از برجسته‌ترین
خصوصیات
حضرت امام بزرگوار

سخنرانی تلویزیونی
رهبر معظم انقلاب
۱۴ خرداد ۱۳۹۹



مراسم عزاداری و مانند اینها کردند، همه‌ی اینها نشان‌دهنده‌ی آن پابندی و تعبّد بزرگ ایشان بود.

تحوّل در نگاه به نسل جوان و اعتماد به آنها

یک حوزه‌ی دیگر از تحوّل‌ی که ایشان به وجود آوردند، تحوّل در نگاه به نسل جوان بود؛ نگاه به جوانان. ایشان به فکر و عمل جوانان اعتماد کردند؛ این به معنای واقعی کلمه یک تحوّل بود. یعنی مثلاً فرض کنید سپاه پاسداران که تشکیل شد، ایشان جوانهای بیست و چند ساله را در رأس سپاه پاسداران پذیرفتند که اینها جوانهایی [بودند] که حداکثر مثلاً سی سال سَنّشان بود؛ اینها در رأس سپاه پاسداران، فرماندهان لشکرها و فرماندهان کل [بودند]؛ اینها همه جوانهایی بودند که کارهای بزرگ به اینها سپرده شده بود. در زمینه‌های دیگر هم همین جور؛ در بحثهای قضائی، در جاهای دیگر هم ایشان اعتماد عجیبی به جوانهایی که مورد قبولشان بودند [میکردند]؛ ایشان [کارها را] محوّل میکردند و به فکر جوان و به عمل جوان اعتماد میکردند.

جوان‌گرایی، در عین اعتماد به نیروهای غیر جوان

البته در عین اینکه ایشان ظرفیتهای غیر جوان را نفی نمیکردند. اینکه حالا ما امروز بحث جوان‌گرایی را زیاد مطرح میکنیم، بعضی‌ها تصوّر میکنند که جوان‌گرایی یعنی انسان پیران را بکلی از حوزه خارج کند؛ نه، نظر امام مطلقاً این نبود؛



در آن روز و آن دورانها خوب روحانیونی بودند که در زمینه‌های مسائل روشنفکری وارد بودند و بحث میکردند و حرف میزدند؛ اینها روحانی و عالم و دین‌شناس هم بودند [اما] یک مقداری تحت تأثیر برخی از شرایط، نسبت به مسائل تعبّدی آن تقیّد لازم را [نداشتند] - در عمل شخصی چرا، مقیّد بودند - ولی در تبلیغاتشان خیلی روی مسئله‌ی تعبّد تکیه نمیکردند. امام آمدند در عین آن نگاه نویی که نسبت به مسائل فقهی و مسائل اسلامی و مسائل دینی و مانند اینها داشتند، روی مسئله‌ی تعبّد محکم ایستادند؛ هم تعبّد در احکام، هم تعبّد در مراسم دینی؛ [مثلاً] این مسئله‌ی تکیه‌ی عجیبی که ایشان بر روی مجالس عزاداری و

کاری که امام در این زمینه‌ی فقهی انجام داده‌اند، کاملاً روشمند و قانونمند است؛ یعنی طبق همان - به تعبیر امام - فقه جواهری است؛ یعنی بدعتی در فقه نیست؛ یک استفاده‌ی صحیح از موازین متعارف فقهی است که در اختیار فقها است.

پافشاری بر تعبّد، در عین نگاه نوگرایانه به فقه

یک نمونه‌ی دیگر از این تحوّل در نگاه به دین و مسائل دینی، پافشاری بر تعبّد بود در عین نگاه نوگرایانه به مسائل؛ یعنی امام، یک فقیه نوگرا، یک روحانی نوگرا بود؛ به مسائل با چشم نوگرایانه نگاه میکرد؛ در عین حال بشدّت پابند به تعبّد.



”
تحول دیگر امام، در نگاه به دین و مسائل دینی، پافشاری بر تعبد بود در عین نگاه نوگرایانه به مسائل؛ یعنی امام، یک فقیه نوگرا، یک روحانی نوگرا بود؛ به مسائل با چشم نوگرایانه نگاه میکرد؛ در عین حال بشدت پابند به تعبد.

امام تحول

تحول خواهی و تحول انگیزی از برجسته ترین خصوصیات حضرت امام بقره سخترانی تلویزیونی رهبر معظم انقلاب ۱۴ خرداد ۱۳۹۹

ایشان به جوانها اعتماد میکردند به عنوان یک ذخیره برای نظام، به عنوان یک ثروت برای نظام، به نیروهای غیر جوان هم به همان اندازه اعتماد میکردند. مثلاً فرض کنید ایشان همان وقتی که این حقیر را - که نسبتاً آن وقت خیلی پیر نبودم - به امامت جمعه‌ی تهران منصوب کردند، همان وقت مرحوم آقای شهید اشرفی، مرد هشتادساله را به امامت جمعه‌ی کرمانشاه یا مرحوم دستغیب یا [دیگر] شهدای محراب را منصوب کردند؛ اینها همه مردانی بودند در حدود سنین شصت و هفتاد و مانند اینها. یا در نیروهای مسلح؛ در سپاه مثلاً جوانها را گذاشتند؛ در ارتش شهید فلاحی یا فرض بفرمایید که مرحوم ظهیرنژاد، که اینها افرادی بودند

در سنین شصت و بالاتر از شصت؛ امام از اینها استفاده کردند، این جور نبود که وقتی میگوییم به جوانها تکیه کنند، یعنی نیروهای غیر جوان را بکلی از حوزه خارج کنند. یا ایشان آن وقت در کمیته‌ی امداد مرحوم عسگر اولادی را که خیلی جوان نبود گذاشتند.

پس اینکه میگوییم ایشان به جوانها اعتماد میکردند - و امروز هم ما همین عقیده را داریم که باید به جوانها اعتماد کرد، باید از نیروی جوان در پیشبرد کشور استفاده کرد که من بعد هم به این میپردازم - به معنای این است که این یک ذخیره‌ای است، یک ثروتی است برای کشور که از این ثروت باید استفاده کنیم؛ معنایش این نیست که اگر تجربه‌دارها و غیر

جوانها که آنها هم یک ثروتی هستند حضور دارند، از اینها استفاده نشود.

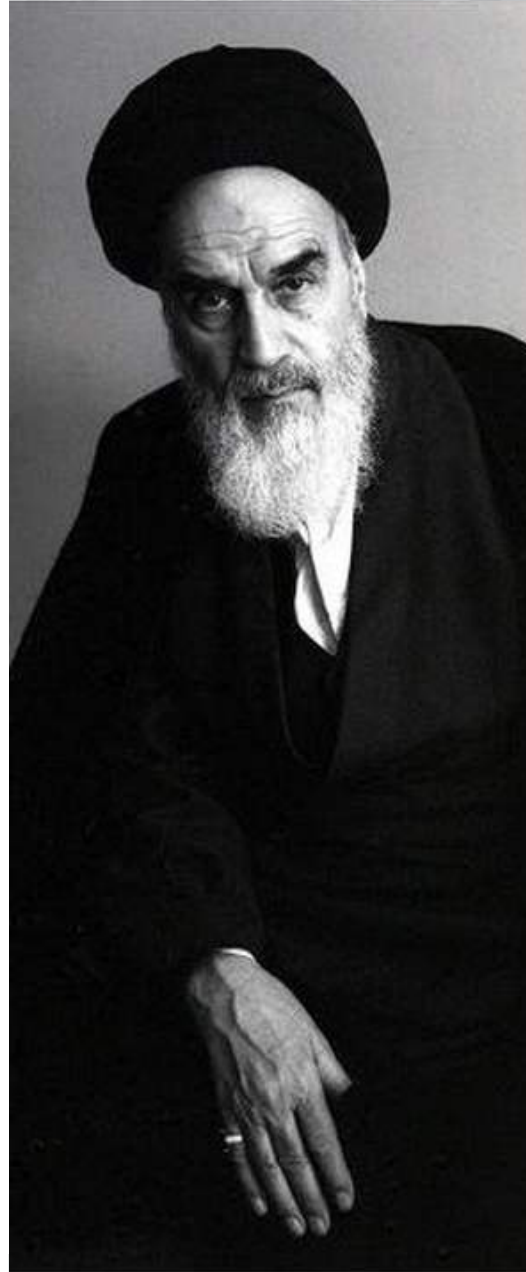
تحول در نگاه به قدرت های جهانی و ابرقدرت ها و باور شکست پذیری آن ها

خب پس بنابراین این تحولات [را به وجود آوردند] لکن تحول مهم دیگری که به وجود آوردند که شاید از بعضی از این تحولات مهم تر بود، عبارت است از تحول در نگاه به قدرتهای جهانی و ابرقدرت ها. آن وقت هیچ کس تصور نمیکرد که بشود روی حرف آمریکا حرفی زد، بر خلاف اراده‌ی آمریکا بشود حرکتی انجام داد؛ امام کاری کردند که خود رؤسای جمهور آمریکا گفتند که خمینی ما را تحقیر کرد؛ واقعاً هم همین بود؛ امام و کارگزاران امام و جوانهایی

که با اشاره‌ی دست امام حرکت میکردند، به معنای واقعی کلمه تحقیر کردند ابرقدرت‌ها را؛ اراده‌ی اینها را شکستند و اینها را از میدان خارج کردند. امام نشان داد که ابرقدرت‌ها ضربه‌پذیرند، شکست‌پذیرند که آینده هم همان را نشان داد؛ دیدید سرنوشت شوروی سابق که آن جور شد، این هم که آمریکای امروز است و این قضایای آمریکا را که ملاحظه میکنید! هیچ وقت تصور چنین چیزی نمیشد؛ امام این را از آن روز در دل مردم قرار داد که بدانند اینها شکست‌پذیرند و ضربه‌پذیرند.

نگاه الهی و توحیدی امام، به همهی این تحولات

خب، نکته‌ی مهم این است امام بزرگوار که این همه تحولات را به وجود آورد و به معنای واقعی کلمه امام تحوّل بود، اما اینها را از خدا میدانست؛ امام اینها را به خودش نسبت نمیداد، اینها را از خدا میدانست. همین تحوّل روحی را که در جوانها به وجود آمده بود - که در همین صحیفه‌ی امام منتشر شده - ملاحظه کنید، [ایشان] مکرّر در بیاناتشان به آن توجّه میکنند و اظهار تعجب میکنند، برای ایشان اعجاب‌آور است؛ خود امام این کار را کرده بود، دست خود او در این کار بود اما آن را از خدا میدانست؛ واقعه‌ش هم همین است که از خدا است؛ لا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم، همه چیز و هر حول و قوّه‌ای از خدا است. و امام واقعاً این [آیه‌ی] «ما رَمیت اذ رَمیت» (۳) را به معنای واقعی کلمه معتقد بود. ایشان به این حرکت جوانها و تحوّل جوانها خیلی اهتمام می‌ورزید، خیلی مُعجب به این حادثه بود. یک جا ایشان میگویند که تحوّل که در روحیه‌ی جوانها وارد شده و



واقع شده است، از غلبه‌ی بر رژیم طاغوت بالاتر است؛ چون غلبه‌ی بر رژیم طاغوت، غلبه‌ی بر طاغوت بود، این تحوّل که در جوانها به وجود آمده غلبه‌ی بر شیطان است و شیطان از طاغوت بالاتر است؛ یعنی ایشان این جوری به این قضیه نگاه میکردند و مُعجب به این معنا بودند. این راجع به این مسئله‌ای که عرض کردیم.

نیاز هر جامعه‌ی زنده‌ای به تحوّل و پویایی

خب، پس بنابراین امام، امام تحوّل بود. این بحثی که ما میکنیم، صرفاً نظر بر این نیست که حالا مثلاً فرض کنید یک اطلاع بیشتری از شخصیت امام داشته باشیم - که این هم البته در جای خود مهم است - این برای درس گرفتن است؛ باید از امام درس بگیریم. هر جامعه‌ی زنده و پویایی به تحوّل احتیاج دارد؛ ما امروز به تحوّل احتیاج داریم، در بخشهای مختلف. البته این را عرض بکنم که بعد از رحلت امام، انقلاب و کشور از رویکرد تحوّل فاصله نگرفته؛ یعنی ملت ایران بحمدالله توانسته رویکرد تحوّل امام را دنبال بکند و پیش برود. ما در زمینه‌های گوناگونی به معنای واقعی کلمه، تحوّل پیدا کرده‌ایم و قدرتمندتر از گذشته شده‌ایم و در مواردی سرزنده‌تر از گذشته شده‌ایم؛ ...

والسّلام علیکم ورحمة‌الله

(۱) سوره‌ی سبأ، بخشی از آیه‌ی ۴۶

(۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱

(۳) سوره‌ی انفال، بخشی از آیه‌ی ۱۷

منبع: سایت www.khamenei.ir



امام خصوصیتی داشتند که در دیگر عارفان کمتر بود. البته دیگر عارفان نیز خصوصیتی داشتند که در امام فرصت ظهور و بروز پیدا نکرد. هر یک از عرفا مظهر اسمی از اسماء الله هستند. کاری که دیگران کرده‌اند، این است که کتابهای میسوطی در این زمینه نوشته‌اند، امام فرصت این کار را پیدا نکردند، اما نوشته‌های دیگران را از علم به عین و از گوش به آغوش آوردند؛ چیزی که نهایت سعی و تلاش دیگران بود. خصوصیت ممتاز امام این بود که اولاً ایشان در سیره و سنت‌شان بین «اخلاق» و «عرفان» کاملاً فرق گذاشتند. فرق اخلاق و عرفان این نیست که یکی پویاست و دیگری غیر پویا. اخلاق در مرحله خیلی نازل است و عرفان در اوج قرار دارد و بین اخلاق و عرفان، «فلسفه» فاصله است. اصلاً نباید گفت بین اخلاق و عرفان چه تفاوتی هست تا بگوییم یکی پویاست و دیگری غیر پویا. اصلاً اینها قابل قیاس نیستند، دو کلی اند.

تفاوت اخلاق و عرفان

«اخلاق» این است که انسان سعی کند آدم خوبی بشود، زاهد بشود، اهل بهشت بشود، عادل بشود، باتقوا بشود و از طریق فهم همه فضائل نفسانی که در کتابهای اخلاق آمده است و عمل به آنها، سرانجام یک انسان وارسته به تمام معنا بشود. اما در «عرفان» چنین کسی تازه در پله اول است، او نمی‌خواهد آدم خوبی بشود، آدم خوب شده است. او می‌خواهد

ویژگی‌های

عرفان امام خمینی

سخنرانی آیت الله العظمی جواد آملی

در افتتاحیه همایش

«اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی امام خمینی (س)»

سال ۱۳۸۲

بهشت را ببیند. آن کجا و این کجا! آن یک چیز است و این یک چیز دیگر. اگر کسی همه فضائل را جمع کرد و به درجات عالیه تقوا و عدالت رسید و در همه ملکات فاضله ممتاز شد، شاگرد عرفان است. عرفان معنایش این نیست که آدم زحمت بکشد که آدم خوبی بشود، عرفان با «شهود» کار دارد. در عرفان، ترس از جهنم یا اشتیاق به بهشت و اشتیاق به لقاءالله مطرح نیست؛ اینها در اخلاق مطرح است. عارف می‌خواهد بگوید: بله، من هم دلایلی فراوانی دارم که جهنم را ببینم. می‌خواهم بهشت را ببینم، می‌خواهم لقاءالله را درک کنم. آن بزرگواری که گفته است: خود هنر دان، دیدن آتش عیان نی گپ دل علی النار دُخان یعنی کسی که در فضائل اخلاقی کار می‌کند، گپ می‌زند، حرف می‌زند؛ چون استدلال می‌کند که طبق دلیل حکمت، طبق دلیل عدالت، طبق فلان ادله، طبق ظاهر احادیث، طبق این برهان عقلی، طبق این برهان نقلی جهنم هست، بهشت هم هست. این گپ می‌زند؛ برای اینکه می‌گوید: از این دود می‌توان پی برد که آتش هست: دل علی النار دُخان. هنر، آن است که آدم آتش را ببیند. در مورد مبدأ این طور است، در مورد معاد این طور است، در مورد وحی و نبوت این طور است. همه حرفهایی که در کتابهای اخلاقی است، در حد استدلال است و مفهوم است و برهان؛ یا عقلی، یا نقلی و مانند آن و «اخلاق» جزء علوم جزئی است و زیرمجموعه فلسفه است.



” امام خصوصياتی داشتند که در دیگر عارفان کمتر بود. البته دیگر عارفان نیز خصوصياتی داشتند که در امام فرصت ظهور و بروز پیدا نکرد. هر یک از عرفا مظهر اسمی از اسماءالله هستند. کاری که دیگران کرده‌اند، این است که کتابهای مبسوطی در این زمینه نوشته‌اند، امام فرصت این کار را پیدا نکردند، اما نوشته‌های دیگران را از علم به عین و از گوش به آغوش آوردند؛

نفس موجود است، نفس مجرد است و... را فلسفه تبیین می‌کند، بعد به اخلاق می‌دهد تا درباره عوارض و اوضاع عقل و نفس بحث کند. کسی که فن اخلاق می‌نگارد، موضوع و بسیاری از مبادی آن را فلسفه می‌گیرد. چون این علم جزئی است و نه کلی. زیرمجموعه فلسفه است. تحت اشراف آن است و در تحصیل موضوع و بسیاری از مبادی اساسی و امدار فلسفه است. بعد از اینکه در فلسفه ثابت شد نفس موجود است و مجرد است و شئون علمی و عملی دارد، آنگاه در فن اخلاق بحث می‌شود که «فضیلت نفس» چیست، راه تحصیلش کدام است؟ و رذیلتش چیست، راه درمانش کدام است؟ بنابراین اخلاق زیرمجموعه فلسفه است، و فلسفه زیرمجموعه عرفان. موضوع آن، یک هویت مقسمی است، موضوع این، یک وجود بشری لای از تخصص طبیعی و تخصص ریاضی و تخصص منطقی و تخصص اخلاقی است که سایه‌افکن بر فلسفه است. چنان که عرفان به دو بخش «عرفان نظری» و «عرفان عملی» تقسیم می‌شود، اخلاق هم به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق نظری که کارهای نظری در زمینه اخلاق است؛ مثل احیاءالعلوم غزالی و محجبه‌البیضاء فیض کاشانی و اخلاق سیر و سلوک اخلاقی است. بنابراین اخلاق زیرمجموعه فلسفه است؛ اما عرفان، فوق فلسفه است و در سیر و سلوک اخلاقی و عرفانی یکی می‌کوشد آدم خوبی بشود، اهل

خردورز



ویژگی‌های
عرفان امام
خمینی

آیت الله جوادی آملی
سال ۱۳۸۲

۱۵



بهشت بشود، یکی می‌کوشد جهنم نرود، یکی می‌کوشد اینجا که هست، جهنم را ببیند. آنهایی که برابر «خطبه متقین» حضرت امیر(ع): «هُم وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَد رءَاهَا»، وقتی که شرط تقوا را تحصیل کردند، تازه به مقام «کان» می‌رسند، نه مقام «ان» که مقام «کان» مقام احسان است. مقام احسان این است که: «عبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک». این مقام کان است؛ گویا آدم آتش جهنم را می‌بیند، گویا بهشت را می‌بیند و گویا به لقاءالله بار می‌یابد؛ اما مقام عرفان مقام «ان» است؛ همان طور که حضرت امیر فرمود: «ما کنتُ اعبدُ ربّاً لم ازه» و ایشان از آن رو غایت آمال العارفین است که شهود تامّ را طلب می‌کند. پس مرز اخلاق کاملاً پایین است و فلسفه در حد وسط است و مرز عرفان در اوج است. اخلاق نظری است، فلسفه نظری است و بالای آن عرفان نظری است. اخلاق عملی پایین است و عرفان عملی بالا.

➡ راه رسیدن به مقام عرفان

مطلب دوم آن است که اصلی‌ترین راه برای اینکه انسان بتواند به آن مقام عرفان برسد و ببیند، باید از این خصوصیت‌ها بهره‌د؛ یعنی از خصوصیت‌های بدنی بهره‌د. ما هر کدام یک رؤیای صادقی داریم، یا از دیگران شنیده‌ایم. در رؤیای صادق، انسان با این چشم فیزیکی یا گوش فیزیکی چیزی را نمی‌شنود و نمی‌بیند. اینها را می‌گذارد کنار و با چشم و گوش دیگر سفر می‌کند. عارف با موت ارادی اینها را می‌گذارد کنار و توانایی آن را دارد که

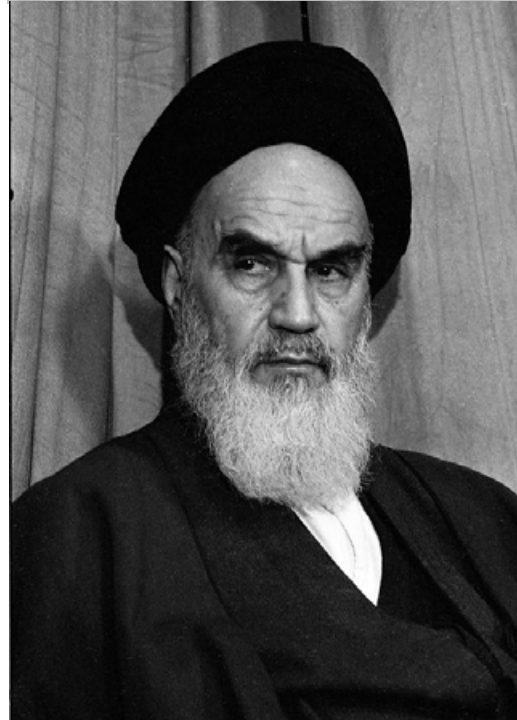
برای خودش یک حالت منامیه درست کند. حالت «منامیه» این است که انسان بیدار است، اما در عین حال که بیدار است، چیزهایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و اگر چشمش را ببندد، باز هم می‌بیند. سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمودند: این حالاتی که برای وجود مبارک سیدالشهدا(ع) در راه پیش آمد، غالباً حالت منامیه بود، نه اینکه نوم باشد. نه اینکه وجود مبارک سیدالشهدا خوابید و خواب دید که این قافله می‌رود و مرگ به دنبال آنها، بعد استرجاع فرموده باشد! این طور نیست، بلکه همان حالت منامیه بود که بعد علی بن الحسین(ع) فرمود: «چرا استرجاع می‌کنید: او لَسْنَا عَلٰی الْحَقِّ؟» یا در عصر تاسوعا آن طور بود، یا صبح عاشورا آن

طور بود؛ مثلاً دید که وجود مبارک پیغمبر(ص) فرمود: تو فردا شب مهمانی مایی. غالباً اینها حالت‌های منامیه بود، نه اینکه خواب بود و خواب دید. عارف کسی است که بتواند با موت ارادی بر بدن مسلط بشود. وقتی که این چنین شد، مرگ طبیعی را تجربه کرده است. وقتی که مرگ طبیعی برایش تجربه شد، آن وقت آن سخن بلند مرحوم بوعلی در نمط نهم «اشارات» خوب روشن می‌شود که: «عارف هَسَّ است و بَسَّ است و شجاع است، کیف و هو بمعزل عن تقیه الموت؟» استاد ما مرحوم آقای شعرانی می‌فرمودند: «عبارت‌های مرحوم ابن سینا شبیه نصوص است، روایت است؛ مخصوصاً آن نمط نهم و دهم اشارات.» بعد معلوم شد این

سخن مرحوم خواجه نصیر است در اول «منطقیات اشارات» که: «ابن سینا عباراتی دارد، جواهری دارد، فصوصی دارد و نصوصی که عبارات ایشان مثل نگین است، مثل گوهری است که شبیه روایات است.» این سخن خواجه نصیر در وصف عبارات مرحوم بوعلی است. او در «مقامات العارفين» اشارات در مورد عارف می‌گوید: «هش بش بسام و هو شجاع و کیف لا؟ و هو بمعزل عن تقيه الموت» عارف از موت تقيه ای ندارد.

تجربه مرگ ارادی

خصوصیت بارز امام تقيُّ این بود که از مرگ نمی‌ترسید؛ چون مرگ ارادی را تجربه کرده بود. وقتی مرگ ارادی را تجربه کرده بود، وقتی که ترس از مرگ نباشد، انسان چیزی کم نمی‌آورد و بقیه مسائل برای او حل است. از این رو در مورد تبعیدشان بعد از واقعه ۱۵ خرداد می‌فرمودند: اینها می‌ترسیدند، من نمی‌ترسیدم. همچنین در واقعه ۲۵ شوال که عوامل رژیم پهلوی بعضی از طلاب را مجروح کردند و بعضی را به شهادت رساندند و بسیاری از آقایان ترسیدند و گفتند: «وقت تقيه است» و ساکت شدند، اعلامیه امام در فردای آن روز که در آن خطاب به رژیم فرمودند: «شما روی مغول را سفید کردید!» کسی که از مرگ نترسد، چنین آثاری دارد و کسی از مرگ طبیعی نمی‌ترسد که بالاترش را تجربه کرده باشد و آن مرگ ارادی است. انسان وقتی امیالش را اماته کند، متحرک بالهواء نباشد، متحرک بالهوس نباشد، متحرک بالمیل نباشد،



خصوصیت

بارز امام این بود که از مرگ نمی‌ترسید؛ چون مرگ ارادی را تجربه کرده بود. از مرگ هراسی ندارد. وقتی که از مرگ هراسی نداشت، چنین می‌شود.

بلکه متحرک بالولایه باشد، از مرگ هراسی ندارد. وقتی که از مرگ هراسی نداشت، چنین می‌شود. در انجام وظیفه، آنچه جلوی دیگران را می‌گرفت و می‌گیرد، همان ترس از مرگ است. بنده در همان بحبوحه قیام ایشان، رفتم خدمت یکی از مراجع که از اساتید من هم بودند. دیدم «بحار» مرحوم علامه مجلسی را باز کرده‌اند و مشغول مطالعه بحث تقيه هستند. او گرچه ممکن بود بحثی از جهاد و مبارزه و فداکاری مطرح کند، ولی حرف جهاد را می‌زد و فکر تقيه در ذهنش بود. اما امام حرف جهاد را می‌زد، فکر جهاد را می‌کرد و قلبش برای جهاد می‌تپید. این خصوصیت را داشت. این هنر است. دیدن نار تمثیل است که مولانا گفته است، تعیین که نیست؛ «خود هنر دان دیدن مرگ عیان»، خود هنر دان دیدن بهشت عیان، خود هنر دان دیدن جهنم عیان، خود هنر دان دیدن غیب عیان. امام در بخشی از معارف اسلامی جزء یؤمنون بالغیب نبود، جزء «یؤمنون بالشهاده» بود. ما نوعاً جزء مؤمنان بالغیب هستیم؛ یعنی به جهنم ایمان داریم، به بهشت ایمان داریم و به جمیع ما جاء به الوحی ایمان داریم؛ اما همه اینها برای ما ایمان به غیب است. جهنم را که ندیده‌ایم، به ما گفتند: «جهنمی هست»، گفتیم: آمنا و سلمنا؛ «بهشتی هست»، گفتیم: اعتقدنا و صدقنا. ایمان ما، ایمان به غیب است و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است که خدای ناکرده انسان اگر از این مرحله سقوط کند، دیگر مؤمن نیست.

خردورز

ویژگی‌های
عرفان امام
خمينی

آیت الله جوادی آملی
سال ۱۳۸۲





مصدقاً یؤمنون بالشهادہ

اینکه قرآن فرمود: «یؤمنون بالغیب»، این بیان حداقل است، نه معیار کمال؛ یعنی از این حداقل مگذرید، وگرنه آن که فرمود: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» که ایمان به شهادت دارد، ایمان به غیب ندارد. او با بهشت همراه است، او جهنم را از نزدیک می‌بیند؛ چون خودش «قسیم الجنة و النار» است و امام جزء مراحل یؤمنون بالشهادة بود. بنابراین از مرگ هراسی نداشت. اغلب ما عاقلانه سخن می‌گوییم، وهمانه (با وهم) کار می‌کنیم. الان اگر یک مرده را در یک اتاق تاریک بگذارند و به کسی بگویند: «شب پیش او بخواب»، برهان عقلی خوب اقامه می‌کند، در آن زمینه ممکن است مقاله‌ای بنویسد که مرده، مرده است و دیگر کاری با آدم ندارد. استدلال که می‌کند، می‌بیند بلکه همراه است، اما اگر بگوید: حالا شب پیش او بخواب، می‌ترسد. این توهمانه عمل کردن و عاقلانه سخن گفتن دأب خیلی از ماهاست. اما امام عاقلانه عمل می‌کرد و عقلی که ذات اقدس اله به او داده بوده به حول و قوه عقل الهی، کان یقوم و یقعد، نه مثل ما که با عقل حرف می‌زنیم، اما فی الوهم اقوم و اقعد می‌گوییم؛ چون او بمعزل عن تقیة الموت بود، هراسی نداشت. ایشان وقتی هراس نداشته باشد، «شرح صدر» دارد؛ چون انسانی که می‌ترسد، غمگین می‌شود. غم را که غم گفته‌اند، برای این است که مثل ابر، مثل غمام، فضای دل را می‌بندد و نمی‌گذارد آن شمس اندیشه‌ها، فضای ذهن را روشن کند. آدم غمگین، غمام‌زده است؛ بنابراین وجود او را آفتاب نمی‌گیرد. انسان هراسناک، غمگین است.



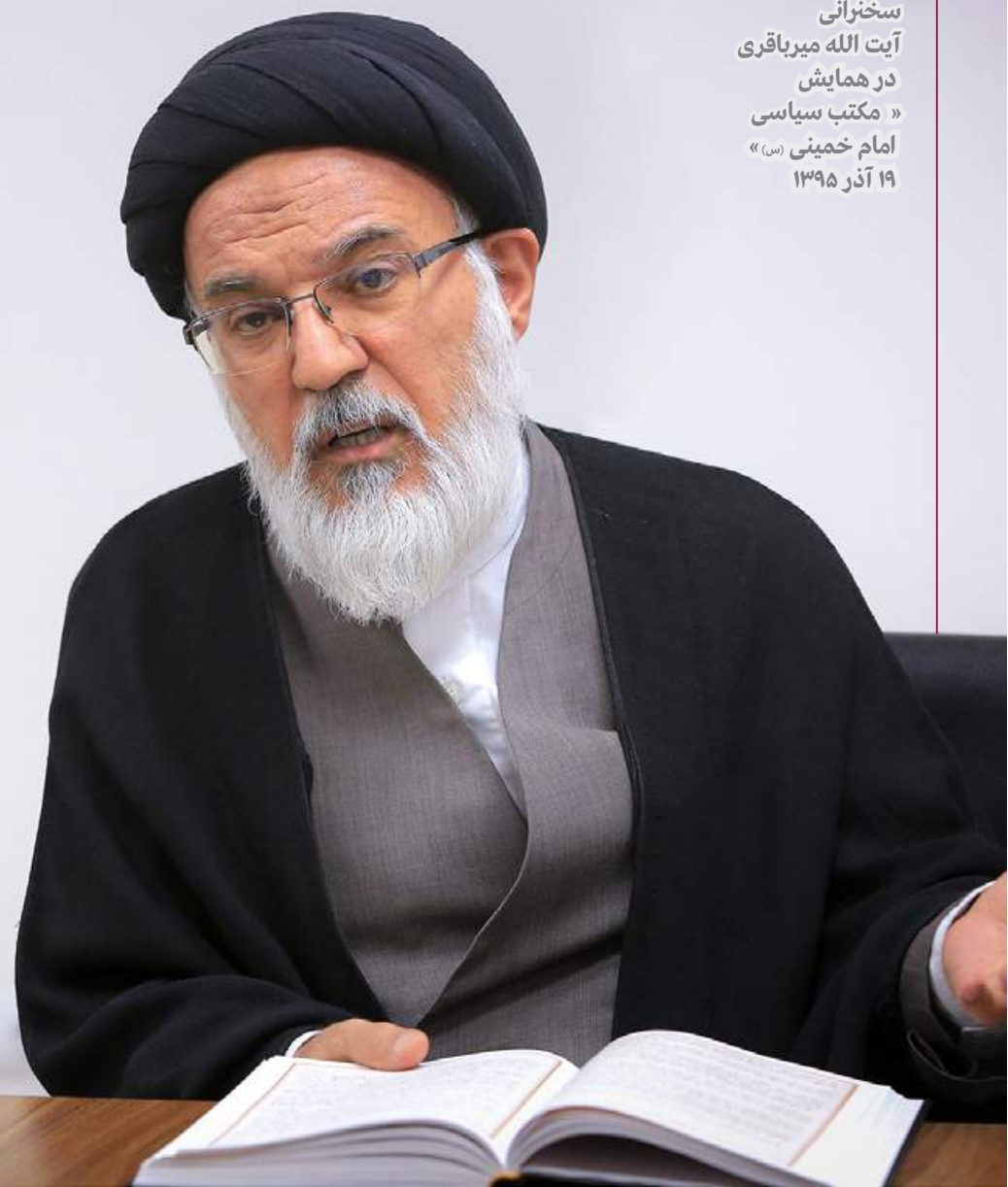
انسان غمگین زیر غمام و ابر به سر می‌برد و دیگر شمس و عقل و عرفان و... شرح صدر به او نمی‌دهد؛ چون بر او نمی‌تابد، لذا در اندیشه‌هایش لرزان است. امام این چنین نبود، شفاف بود، با شرح صدر این کار را می‌کرد. وجود مبارک موسی (ع) و هارون (ع) که درخواست شرح صدر می‌کردند: «رب اشرح لی صدی و یسر لی امری»، به همین مناسبت بوده. امام هم چون شرح صدر داشت، باورش شده بود که این راه حق است و باورش شده بود که این کار را برای رضای خدا می‌کند و باورش شده بود که کاری را که خدا به عهده می‌گیرد، شکست در آن راه ندارد. بنابراین چون از مرگ نمی‌ترسید، از مبادی مرگ هم نمی‌ترسید، از مؤخرات مرگ هم نمی‌ترسید. بعضی از امور هستند که جزء مبادی مرگ‌اند؛ فلان حادثه اگر پیش بیاید، به مرگ منتهی می‌شود. بعضی از امور جزء مؤخرات و لوازم مرگ‌اند که اگر انسان مرد، فلان حادثه پیش می‌آید. کسی که از مرگ هراسی ندارد، نه از مبادی قبل از مرگ می‌ترسد، نه

از پیامدهای بعد از مرگ. این خصوصیت ایشان بارز بود. در مبارزه‌ها کسی موفق است که به بحثهای علمی مبرز باشد، وگرنه صرف مبارزه در عمل بدون مبرز بودن در علم، کار را به جایی نمی‌رساند. ایشان دستش در علوم نقلی پر بود، مبرز در علم بود، مجتهد مسلم بود، فقیه نامی و اصولی بود و هرچه دیگران داشتند، او داشت و با مبرز بودن علمی فتوا می‌داد. مبارز بودن از آن جهت که و هو بمعزل عن تقیة الموت، تأمین کرده است، با درس و بحث حاصل نمی‌شود. این، هنر است که در کتاب و کتیبه نیست. الان غالب ما با آنکه در بخشهای ادبی اوزان شعر را خوانده‌ایم که مثلاً «فاعلات فاعلات» چیست و «فَعولُ فَعولُ» چیست، اما شاعر نیستیم. شعر هنر است. همچنین کم و بیش خطاطان به ما آموختند که اگر بخواهید مثلاً این حرف را بنویسید، راهش این است که چگونه قلم در دست بگیرید و چگونه آن حرف را بنویسید؛ ولی غالب ما خطاط نیستیم. آن هنر است. آیات جهاد، روایت جهاد، فضیلت جهاد، «فَضلُ الله المجاهدین علی القاعدین» را خیلی از اساتید برای ما گفتند، اما اغلب ما مبارز نشدیم. آن هنر چیز دیگر است. کم نبودند عارفانی که کتابهای عرفانی تدریس می‌کردند، اما بمعزل عن تقیة الموت نبودند؛ در عرفان نظری صاحب نظر بودند، شاید کتابهای زیادی هم نوشتند، اما آن هنر را که: «خود هنر بین دیدن آتش عیان/نی گپ دل علی النار الدخان» نصیب هر کسی نیست.

منبع: سخنرانی آیت الله العظمی جوادی آملی، در افتتاحیه همایش «اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی امام خمینی (س)» ۱۳۸۲

ارکان نگاه سیاسی امام خمینی در مواجهه با کفر

سخنرانی
آیت الله میرباقری
در همایش
« مکتب سیاسی
امام خمینی (س) »
۱۹ آذر ۱۳۹۵



متن زیر سخنرانی آیت الله میرباقری؛ رئیس فرهنگستان علوم اسلامی قم به تاریخ ۱۹ آذرماه سال ۹۵ است که در همایش مکتب سیاسی حضرت امام خمینی برگزار شده است.

ایشان در این بحث اشاره می کنند مساله مستحذته ای که امام با نفوذ غرب در دنیای اسلام با آن مواجه بودند، مساله اراده های حاکمیتی بود. امام می دانستند که حاکمیت غرب اولاً مدیریت مادی را تثوریزه کرده و ثانیاً می خواهد یک نظام هماهنگ اجتماعی مادی را طراحی کند. براین اساس مکتب سیاسی امام به نکاتی اشاره دارد که اولین آن درک خاص ایشان از اسلام است. ایشان در ادامه به بحث سه رکن از ارکان اصلی اندیشه سیاسی امام اشاره می کنند که اول درک ایشان از توحید و ولایت و وسعت آن است. دوم اینکه فقاقت باید سرنوشت تمدنی و اجتماعی تاریخی را بدست بگیرد و بدست کفار و طواغیت نباشد. سوم اینکه در این مسیر باید بر محو فقه و توسعه ظرفیت فقاقت سرمایه گذاری کرد...



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين و اللعن على اعدائهم اجمعين .

خدای متعال را سپاسگزار هستم که توفیق تشکیل این جلسات را به جمع نورانی محققین و عزیزان و سرورانی که دغدغه هایی نسبت به جامعه دینی دارند عنایت کرده و به حقیر هم توفیق داده که در محضر شما اساتید حضور پیدا کنم و بهر مند باشم.

موضوعی را که به من پیشنهاد داده اند که درباره آن بحث کنم مکتب سیاسی حضرت امام است که البته قبل از آن طبیعتاً باید به این موضوع پردازیم که آیا در دوران معاصر ما جز این مکتب سیاسی راهی برای عبور از بحران ها وجود دارد یا نه؟!

مبانی مکتب امام

قبل از اینکه مکتب سیاسی امام را توضیح بدهیم دو نکته کوتاه را اشاره می کنم. نکته اول اینکه بیان تمامیت مکتب سیاسی امام حتماً فرصتی بیش از این جلسه را طلب می کند تا هم در آن مبانی مکتب گفته شود و هم مفاهیم اساسی بر اساس این مکتب و ساختاری که می توان متناسب با این مکتب طراحی کرد توضیح داده شود. من بیشتر سعی می کنم مبانی مکتب امام را در این جلسه توضیح بدهم.

و نکته دوم هم اینکه درک مکتب سیاسی امام بطور جدّ متوقف است بر اینکه مساله ای را که امام با آن مواجه بودند و می خواستند آن مساله را حل بکنند بخوبی تشخیص بدهیم. چون از زمانی که ما با جریان تجدّد مواجه شدیم و فرهنگ تجدّد از دنیای

غرب بمفهوم غرب فرهنگی وارد دنیای اسلام شد ما دائم با این جریان چالش داشتیم و درگیر بودیم. منتهی هم جریان غرب بتدریج خودش را بهتر تعریف کرده و شناخته و تلاش کرده که خودش را بشکل جامع تری بر دنیای اسلام تحمیل بکند و هم درک از جریان غرب و تجدّد عمیق تر شده است. بنابراین طبیعتاً مساله مستحذّه ای که ما با آن مواجه بودیم و باید حلش می کردیم و مقابل آن نظریه اسلام را ارائه می کردیم متفاوت شده است.

دوران های مختلف درک از تمدن و تجدّد غربی و مواجهه

در یک دوره ای درک از تجدّد و تمدّن غرب در حدّ

محصولات غربی بیشتر دیده می شد یعنی بحث مثلاً بر سر استفاده و یا عدم استفاده از محصولات تمدّن غرب بود و مساله مستحذّه ما اینها بودند، آیا مثلاً ما از انرژی برق استفاده کنیم یا نه؟ یا فرض کنید از وسیله ای مثل میکروفون که مثلاً وسیله انتقال صوت هست استفاده بکنیم یا نه؟ کمی جلوتر برویم از ساختارهای شهر مدرن استفاده بکنیم یا نه؟ از نظم خیابانی مدرن استفاده بکنیم یا نه؟ بانک حکمش چیست آیا از بانک می شود استفاده کرد؟ با چه شرایطی؟ این ها همه مساله مستحذّه ما بوده است؛ یعنی درک ما از غرب محدود بوده به موضوعاتی که حاصل این تمدّن هست و پاسخ همه این ها را همه می دادند. پس مواجهه با مسایل

مستحده آن هم از جنس محصولات و موضوعاتی که حاصل تمدن غرب است رویکرد یک دوران بوده در مواجهه با تمدن غرب.

یعنی دیگر توجه نمی کردند که مساله، استفاده از انرژی برق و لامپ بجای وسایل گذشته و سنتی نبوده بلکه مساله انقلاب صنعتی بوده است! یعنی وقتی می خواستند مساله را حل و فصل کنند حداکثر به این می پرداختند که مثلا استفاده از میکروفون جایز است یا نه؟ استفاده از وسیله حمل و نقل جدید و مدرن که سرعت حمل و نقل و ارتباطات را بالا می برد جایز است یا جایز نیست، اینها صورت مساله بوده است!

کسی توجه نمی کرد که مساله دنیای غرب با ما، مساله برق و اتومبیل و جاده و آسفالت و اینها نیست! مساله، مساله انقلاب صنعتی است و انقلاب صنعتی بیش از آنکه معطوف به یک مساله تکنولوژیک باشد مساله انسانی است. یعنی درک از انسان و بعد مسوولیت انسان در این جهان و نحوه زندگی در این جهان، موضوع اصلی در انقلاب صنعتی است.

جامعه صنعتی جامعه ای نیست که فقط محصولات صنعتی درونش مصرف می شود جامعه صنعتی جامعه ای است که فرهنگ جامعه متناسب با صنعت و به تبع توسعه تکنولوژی تغییر می کند. این یک رویکرد بود؛ رویکردی که غرب را در قالب موضوعات مستحده آن هم عمدتا محصولات می دیده و بحث این بوده که آیا می شود از این محصولاتی که محصول غرب هست در دنیای



”

درک مکتب سیاسی امام بطور جدّ متوقف است بر اینکه مساله ای را که امام با آن مواجه بودند و می خواستند آن مساله را حل بکنند بخوبی تشخیص بدهیم. چون از زمانی که ما با جریان تجدّد مواجه شدیم و فرهنگ تجدّد از دنیای غرب بمفهوم غرب فرهنگی وارد دنیای اسلام شد ما دائم با این جریان چالش داشتیم و درگیر بودیم.

اسلام استفاده کرد یا نه؟! البته در همین مرحله هم مواجهات متفاوتی بوده است. بعضی واقعا مواجهه شان مواجهه خوبی بوده و استفاده از محصولات غربی را نمی پذیرفتند. البته بشدت هم تحقیر می شدند اما در عین اینکه

تحقیر می شدند مقاومت می کردند و متهم هم می شدند به ارتجاع و ضد ترقی بودن و امثال اینها ولی درکشان درک صوابی بوده است.

درک از تمدن غربی با ارائه نظام سیاسی آن ها به دنیای اسلام

در یک مرحله دیگری صورت مساله کمی عمیق تر شده است. در دوره نفوذ مشروطیت در ایران که بخشی از آن ناشی از تاثیر ساختارهای سیاسی مدرن بر نظام و تفکر سیاسی در دنیای اسلام هست، صورت مساله کمی جدی تر شده است. یعنی مساله دوره مشروطیت این است که آیا می توان نظام سیاسی غرب را لاقبل بخشی از آن نظام را در جامعه اسلامی به رسمیت شناخت؟ پس دیگر مساله محصولات ساده و ظاهری نیست بلکه بحث ساختار سیاسی غرب و نظام سیاسی غرب مطرح است. این یک مرحله جدیدی است؛ یعنی غرب در مواجهه با ما یک گام به جلو آمده است. او به دنبال این بوده که نفوذ خودش را در جامعه ما تعمیق ببخشد البته درک از غرب هم طبیعتا ارتقاء پیدا کرده و فهم مساله جدید، جدی تر شده است؛ یعنی متوجه شده اند که مساله غرب فقط مساله آسفالت و خیابان و جوراب نازک و اینها نیست، مساله غرب مساله نظم خیابانی فقط نیست، بلکه یک پشتوانه

خردورز

ارکان
نگاه سیاسی
امام خمینی
در مواجهه
با کفر

آیت الله میرباقری
آذر ۱۳۹۵





های عمیق تری دارد که یکی از آن ها این است که در غرب، نظام سیاسی متفاوت با مثلا نظام سلطنت و استبداد است.

آیا می شود از آن نظام در دنیای اسلام استفاده کرد و آن را در جامعه اسلامی تنویر کرد؟! این شدنی است یا نه؟ می بینید مساله دارد کمی جدی تر می شود. صورت مساله ای که در دوران مشروطیت وارد فضای تفقه دینی و حتی فقه ما شده و بزرگانی مثل مرحوم آخوند و مرحوم نائینی در تنبیه الامه شان به آن پرداختند چیزی فراتر از برخورد با محصولات غرب است و در آن ساختار و نظام سیاسی غرب مورد توجه قرار گرفته است.

توجه به ساختار سیاسی غرب فقط از جنبه ظاهری

البته توجه ها به این هم متفاوت بوده، گاهی فقط جنبه های ظاهری ساختار سیاسی غرب دیده می شد. فرض کنید آیا ما مجلسی به نام مجلس شورای ملی که قانونگذاری بکنند می توانیم داشته باشیم یا نه؟ کانه می خواستند استبداد و سلطنت را مشروط بکنند به مجلس دیگر.

آیا این در فرهنگ اسلام معنی دارد که ما مجلسی داشته باشیم که مجلس مقننه باشد و قید بزند به قدرت سلطنت؟! یعنی صورت مساله را اینطوری می دیدند که ما یک نظام سلطنتی داشتیم که بر مدار سلطان می چرخیده و همه کاره بوده و حالا می خواهیم به قدرت



سلطنت قید بزنیم و مشروطش کنیم به اراده ملی از طریق مجلسی که نمایندگان ملت در آنجا قانونگذاری می کنند و دولت موظف است این قوانین را عمل کند. این یک درک بوده و طبیعتا دورویکرد هم در آن دوران پیدا شد. بعضی گفتند: نه، اصلا مجلس قانونگذاری معنی ندارد! بعضی گفتند: نه، ما مشروطه را مشروعه کنیم، یعنی عیب ندارد ما سلطنت را مقید کنیم به اختیارات ملی، مردم نمایندگانی را انتخاب کنند و نمایندگان هم برای حرکت جامعه و دولت قانونگذاری کنند، دولت و حاکمیت هم در همان ریل حرکت بکند، ولی باید مشروطه مشروعه باشد، یعنی قانونگذاری مقید به شرع باشد و فقهاء ناظر به دستگاه قانون گذاری باشند. پس کم کم مساله دارد عمیق تر می شود.

عمیق شدن بعضی از افکار به باطن ساختار سیاسی غربی

در همین دوره توجه دارید بعضی ها هستند که تلقی شان از این مساله مستحدثه عمیق تر شده، یعنی توجه پیدا کردند که مساله مشروطه صرفا مساله مقید کردن قدرت پادشاه نیست ولو اینکه حالا شما بیایید مشروعه اش هم بکنید!

گفتند اصلا مشروطه این نیست، مشروطه یک بنیان های فرهنگی و ایدئولوژیکی بسیار عمیقی دارد. بنیاد مشروطه بر تفکر اومانیستی است یعنی غرب بنا را بر این گذاشت که حیات اجتماعی خودش را بدور از تعالیم انبیاء طراحی کند و عقلانیت خود بشر را جایگزین تعالیم انبیاء و هدایت های الهی کند و در یک قدم قبل از آن بنا را بر این گذاشت که انسان

”
تحوّل دیگر امام، در نگاه به دین و مسائل دینی، پافشاری بر تعبد بود در عین نگاه نوگرایانه به مسائل؛ یعنی امام، یک فقیه نوگرا، یک روحانی نوگرا بود؛ به مسائل با چشم نوگرایانه نگاه میکرد؛ در عین حال بشدت پابند به تعبد.



مشروطه نباید مشروعه بشود. عده ای می گفتند مشروطه را مشروعه بکنیم و نظریه سوّم این بود که اصلا مشروطه مشروعه شدنی نیست. گروه اول هم درست می فهمیدند، گروه اول می فهمیدند که مشروطه مشروعه شدنی نیست و افتضاح خودش را دارد.

گروه دوم می خواستند آشتی بدهند بین مشروطه و مشروعه را البته ممکن است برای دوران گذرا هم مدلل خوبی بوده است. گروه سوّم یک توجه عمیق تری پیدا کردند و گفتند که اصلا شما نمی توانید مشروطه را مشروعه کنید!

مرحوم آقا میرزا صادق تبریزی مجتهد بنام دوران مشروطه و ابتداء هم طرفدار مشروطه بود اما کم احساس کرد که کار از دستش خارج شده و کنار کشید و از مخالفین سرسخت مشروطه شد. جالب است که بدانید مقلدین ایشان که در اطراف طالقان هستند در یک شکل بریده از جامعه مدرن سعی می کنند زندگی بکنند.

ایشان یک رساله ای دارد که مطالعه کردنی است؛ آنجا یک مثالی می زند و می گوید مشروعه کردن مشروطه مثل این می ماند که یک آدم ناپاک ناپاک زاده و ولد الزنایی را شما با شال و عمامه سبز سیدش بکنید، بکنید اولاد پیامبر! این اصلا نسلش ناپاک است، ریشه ندارد، معلوم نیست به کجا بند است و شما می خواهید با شال و عمامه بکنید سید نسل پیامبر! می گوید شما مشروطه را مشروعه نمی توانید بکنید، این فرزند نامشروع است، چگونه می خواهید به شرع مقیدش کنید؟! این اساسش بر او مانع و اصالت انسان است در مقابل حاکمیت

تصمیم بگیرند؟ باید عقلانیت جمعی را بکار بگیرند، اعم از عقلانیت نظری و تجربی و بقیه عقلانیت های اجرایی و کاربردی. مجموع این عقلانیت ها ساز و کارهای رسیدن به هدف را برای انسان مشخص می کنند. پس نیازی ندارد از دین استفاده بکنیم. شما نه در مسیر رسیدن به هدف نیاز به دین دارید و نه در مبنا باید مقید به دین باشید، این بنیان دموکراسی است.

دموکراسی مساله حق رای بصورت امر بسیط نیست بنیان های فرهنگی اش در او مانع ناسیونالیسم لیبرالیسم و امثال اینها است یعنی آزادی بدون قید و شرط حقانیت تصمیم انسان نسبت به خودش بدون تقید به بندگی خدای متعال و تبعیت نسبت به حضرت حق، استغناء بشر از وحی و کفایت عقلانیت خود بنیاد برای ایجاد یک جامعه سعادت مند اینها بنیان های نظام های دموکراتیک هستند.

لذا بعضی به این توجه کردند که مساله ما با نظام های مدرن غربی، مساله مجلس و رای دادن و حق قانونگذاری و اینها نیست تا شما بگویید ما قانونگذاری را مقید به شرع می کنیم و مجتهدین را بعنوان ناظر در مجلس می گذاریم که خروجی مصوبات مجلس را کنترل بکنند. مشروطه مشروعه می شود و سلطنت را مشروط می کنیم به اراده ملی در عرصه قانونگذاری و اراده ملی بر عرصه قانونگذاری را مشروط می کنیم به شرع و می شود مشروطه مشروعه!! نه، مساله اصلا این نیست و اصلا از اساس مشروطه مشروعه شدنی نیست!!!

آنهایی که غرب زده و دنبال مشروطه بودند، می گفتند



تصمیم گیرنده نسبت به سرنوشت خودش باشد بودن دخالت عوامل دیگر. یعنی حقانیت به خود انسان بر می گردد و هر چه را انسان تصمیم بگیرد در عرصه حیات اجتماعی خودش، همان حق است و این نباید قید بخورد به امر دیگری، نباید قید به دین، و حتی قید به تبعیت از خدای متعال بخورد.

معنای حکومت عرفی و سکولاریستی همین است؛ یعنی بنیان حکومت های عرفی بر این است که بشر خودش حق تصمیم نسبت به نحوه زندگی اجتماعی خودش بگیرد و این تصمیم اگر تصمیمی باشد از ناحیه مردم تصمیم حقی است.

حال وقتی می خواهند تصمیم بگیرند چگونه



حضرت حق، این را که نمی شود شما مشروعه بکنید!!

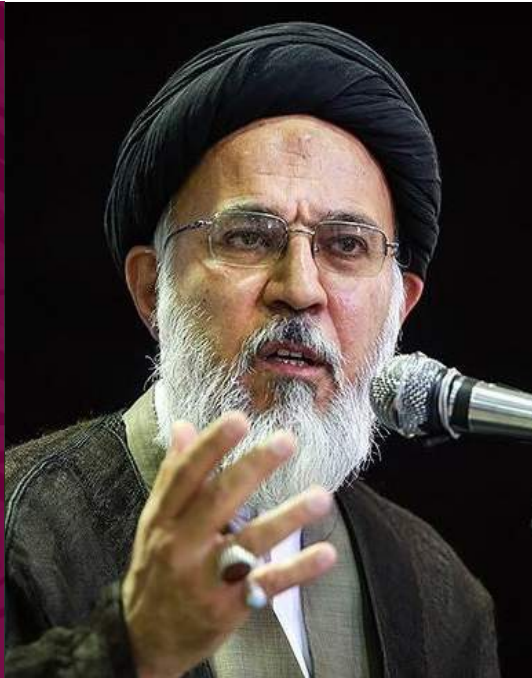
من نمی خواهم بگویم طرفدار این نظریه باشیم یا نباشیم، می خواهم بگویم رویکردهایی که نسبت به مواجهه بین اسلام و تمدن غرب پیدا شده رویکردهایی است که به تدریج درونش درک از غرب عمیق تر و نفوذ غرب در دنیای اسلام هم جدی تر می شود.

در دوره ای که ما با روسیه جنگ داشتیم در دوران سلاطین قاجار، عباس میرزا و بعد هم فتحعلی شاه، در این جنگ ما شکست خوردیم. اینها متوجه شدند ضعف تکنولوژیک ما باعث این شکست شده، پس رفتند تا تکنولوژی مدرن نظامی را وارد بکنند. خیال کردند مساله جنگ های مدرن فقط مساله اش مساله تکنولوژی است. بعد متوجه شدند اینطور نیست ساختار نظامی مدرن متفاوت است، بعد فهمیدند اصلا نظریه دفاعشان فرق می کند. بحث نظریه دفاع ملی آنها که اصلا موازنه قدرت چگونه شکل می گیرد؟ دفاع از یک جامعه چگونه متصور است؟ مساله پیچیده شد و بعد کم کم فهمیدند که نه، اگر شما بخواهید پیروزی نظامی داشته باشید با انتقال تکنولوژی تمام نمی شود، باید دارالفنون بیاورید. آرام آرام آگاهی های نظامی مدرن بیاید و ساختار نظامی مدرن حاکم بشود، بعد هم متوجه شدند این بدون نظام سیاسی مدرن ممکن نیست و نمی شود شما ارتش مدرن غربی را در یک نظام سلطنت آن هم بشکل قبل مشروطه داشته باشید!

بنابراین بتدریج غرب نفوذ خودش را گسترده می کرده است، اول می آمده با ما قرارداد می بسته تا محصولات نظامی به ما بدهد، بعد کم کم کمی جلوتر می آمده و دارالفنون ها را می آورده، بعد می آمده مستشارهای نظامی اش را می آورده که ساختار نظامی ما را باز تولید و بازسازی بکنند. البته این فقط در عرصه نظامی نبوده و در عرصه های دیگر هم همینطور بوده است. هم غرب بتدریج جای پای خودش را باز می کرده و نفوذش را گسترده تر و عمیق تر می کرده و هم طبیعتا درک از غرب تغییر کرده است.

رویکرد شهید صدر در برابر تمدن غربی

در این جا به یک دوره ای می رسید که صورت مساله عوض می شود و مساله مستحده ذقیق تر و عمیق درک می شود. مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) از پیشقراولان این مرحله هستند، چون بشدت مواجهه با یک نظام مارکسیست زده در عراق هستند، تحت تاثیر مارکسیسم به یک نکته جدیدی می رسند. ایشان می گویند مساله مستحده ما و آن مساله ای که ما با آن مواجه هستیم این مسایل روبنایی نیست، بلکه دشمن ما ساختارها و نظامات اجتماعی تولید می کند که این نظامات اجتماعی اگر در یک جامعه ای حاکم شدند شما هر چه هم تلاش بکنید به فقه و احکام اسلامی عمل بکنید، نمی شود چرا که آنها بنیان های جامعه را تغییر می دهند. وقتی بنیان های جامعه تغییر کرد دیگر عمل به احکام اسلام نه ممکن است نه اثرگذار.



این بحث را ایشان در رمضاتشان گفته اند و بنظر من جزو اساسی ترین مفاهیم اندیشه ای ایشان است. این است که ایشان اقتصاددانان را ارایه می کنند و مکتب اقتصادی اسلام را مطرح می کنند، بعد نظریه الدستورشان را مطرح می کنند و نظام سیاسی و قانون اساسی جدیدی را طرح می کنند. ریشه تفکر ایشان اینجا است که می گویند مساله مستحده ما دیگر موضوعات نیستند، مساله مستحده ما چیزی به نام بانک و بیمه و اینها نیست بلکه خیلی از این جدی تر است! مساله، نظام اقتصادی غرب هست اعم از نظام سوسیالیستی و نظام سرمایه داری. این نظام ها مبتنی بر یک مکاتب اقتصادی هستند



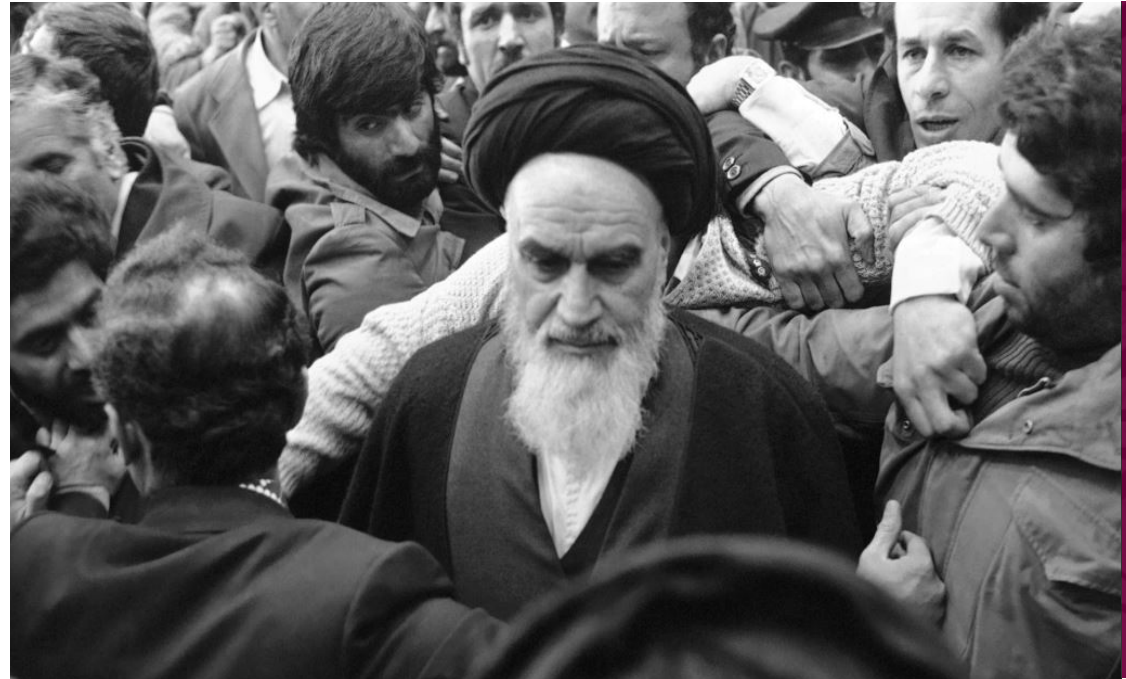
نظامات، ایشان توفیق چندانی نداشتند. علت این هم که خیلی استقبال نشد نسبت به فرمایش ایشان همین است که در تئوریزه کردنش در علم اصول توفیق جدی ای نداشتند که بگویند ما چگونه از این منابع فقهی نظامات را استنباط بکنیم که تاویل نباشد، قیاس نباشد، استحسان نباشد و در عین حال فهم ما هم از فهم احکام و موضوعات به نظامات اسلامی ارتقاء پیدا کند.

پس ببینید به تدریج غرب تلاش کرده که بجای اینکه محصولات را در دنیای اسلام بیاورد کم کم نظامات خودش را تحمیل بر اسلام بکند و از طریق تحمیل نظام های خودش بر جامعه اسلامی مسیر حرکت آن ها را مدیریت بکند ولو اینکه ما باز هم بخواهیم به اسلام عمل بکنیم، که البته دیگر توفیقی حاصل نخواهد شد.

شهید صدر این را متوجه شدند و برای همین هم می گویند مساله مستحده ما این است که ما برای مقابله با دنیای مدرن ناچار به طراحی نظامات اسلامی و برای دستیابی به نظامات اسلامی ناچار به ارتقاء ظرفیت فقه و در ادامه ناچار به ارتقاء ظرفیت اندیشه اصولی خودمان هستیم؛ این درک مرحوم شهید صدر است.

درک حضرت امام از مسایل مستحده و تمدنی

ولی تلقی حقیر این است که امام درکشان از مساله مستحده از این هم عمیق تر است. یعنی امام به یک نکته ای توجه پیدا کردند و آن نکته این است که آنچه که در پشت صحنه و عمیق ترین لایه تحولات



سنتی نیست بلکه یک نظاماتی را طراحی کرده و سعی می کند آن نظامات را محقق بکند و به الزامات آن هم توجه دارد. لذاست که اندیشمندان توجه پیدا می کنند که مساله امروز ما مساله نظامات است؛ ما باید نظام اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اسلام را بدست بیاوریم و برای بدست آوردنش هم نیاز به عمق بخشی به تفقه دینی است.

حتی شهید صدر ملاحظه پیدا کردند و منتقل شدند به اینکه ما باید ابزار استنباط خودمان یعنی علم اصول فقه را دقیق تر کنیم و وارد یک عرصه ای بکنیم که بتواند حکم در مقیاس نظامات را از دین بفهمد.

البته در تئوریزه کردن قواعد اصولی برای استنباط

که این مکتب ها یک بنیان های عمیق تر فلسفی دارند. اگر شما در آن مقیاس پاسخگو نباشید یعنی درک نکنید که مساله جدی که با آن مواجه هستید دیگر موضوعات و محصولات نیست بلکه یک نظامات گسترده اجتماعی است، اگر در این مقیاس شما اظهار نظر نکنید، اگر در این مقیاس فقه اسلامی پاسخگو نباشد، حاصلش انفعال در مقابل تمدن غرب خواهد بود اعم از تمدن سوسیالیستی و سرمایه داری، فرقی نمی کند.

پس درک از مساله مستحده دارد عمیق می شود، یعنی توجه پیدا می شود که غرب یک نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی تولید کرده است، پس وقتی می خواهد جامعه را اداره بکند به سبک جامعه های



مدرن وجود دارد، مساله اراده های حاکمیتی است. یعنی طراحی نظاماتی که به دنبال اندیشه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی غرب اتفاق افتاده، محصول اراده هایی است که حاکمیتی است. این، حاکمیت اولاً مدیریت مادی را تئوریزه کرده است و ثانیاً مدیریت مادی را در همه ابعاد اجتماعی می فهمد و می خواهد یک نظام هماهنگ اجتماعی را طراحی بکند. لوازم عمیق این امر را می فهمد، یعنی می داند این تحولات از کدام لایه های عمیق اجتماعی باید اتفاق بیافتد.

همین جا یک نکته را توضیح بدهم. شما بینید در نفوذ به کشور خود ما در ادوار مختلف همین کار را کردند، اول رویناها را تغییر می دادند، بعد بسمت تغییر زیربناها رفتند. این نفوذ، از نفوذ در ظواهر جامعه شروع شده بعد تدریجاً به نفوذ در عناصر و اینها می رسد. یعنی آنها اول می آیند نظام اقتصادی را تغییر می دهند، ذائقه جامعه را با محصولات مصرفی خودشان آشنا می کنند، سد می آورند، برق می آورند، مترو می آورند (من اصلاً نمی خواهم داوری کنم که خوب است یا بد، می خواهم توجه بدهم چه اتفاقی می افتد)، بعد که بقول خودشان در اقتصاد یک پیشرفتی اتفاق افتاد، حالا در دوره بعد می گویند این دوره، دوره اصلاحات است! یعنی چه دوره اصلاحات؟ یعنی می گویند این تغییرات روینایی متوقف بر یک تغییرات زیربنایی است، تا آن تغییرات عمیق تر اتفاق نیافتد این تغییرات روینایی پایدار نخواهد شد. توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی امکان پذیر نیست. حالا شما باید



درک از مساله مستحدثه ای که امام دارند این است، ایشان می گویند: یک نظام حاکمیتی که نظام کفر و استکبار است دارد بر جهان حکومت می کند و استراتژی های حاکم بر جهان را طراحی می کند، این نظام می خواهد نبض آینده جهان را در دست بگیرد.

قانون اساسی خودتان را عوض کنید و نهادهای غیر دموکراتیک را از قانونتان حذف کنید.

یکی از اقتصاددان های دوران پهلوی که آدم شاید با سواد هم بحساب می آمد در همان دوره ای که دوران باصطلاح سازندگی بود یک مقاله ای را منتشر کرد. من آن مقاله را دیدم، حرفش این بود که مانع پیشرفت اقتصادی در ایران، نه کمبود منابع است و نه کمبود عقلانیت علمی است، مانعش اسلام و ولایت فقیه است. تا اینها را شما تغییر ندهید امکان پیشرفت اقتصادی نیست.

این حرف را به یک شکل دیگری در دوره اصلاحات زدند و به نوعی هم عملی اش کردند، همینطور نیست؟! گفتند اگر شما می خواهید یک تحول و توسعه پایدار داشته باشید باید توسعه همه جانبه باشد، باید اصلاحات عمیق تر اتفاق بیافتد. صرف اینکه سد بزنی و برق بیاورید و مترو بیاورید اینکه توسعه غربی واقع نمی شود! توسعه لایه های عمیق تری دارد.

توسعه سیاسی و اقتصادی هر دو باید باشند که هر دو هم متوقف بر توسعه فرهنگی هستند، باید تحول فرهنگی پیدا بشود. باید بافت انسانی جامعه تغییر کند، انتقال تکنولوژی بدون تغییر فرهنگ جامعه که توسعه نمی آورد!

شما جامعه ژاپن را ببینید در یک کشور بقول آنها عقب افتاده، اگر بخواهید صرفاً با انتقال تکنولوژی توسعه یافته اش بکنید این ممکن نیست. می گویند توسعه یافتگی یک پدیده هماهنگ و همه جانبه و

عمیق است.

بنابراین شما اگر بخواهید توسعه اقتصادی پایدار بماند، حتما نیازمند توسعه سیاسی هستید. باید دموکراسی در جامعه نهادینه بشود و نهادینه شدن دموکراسی با نهاد های غیر دموکراتیک که یکی از آن ولایت فقیه است سازگار نیست! می دانید در آغاز سال ۱۳۷۶ اینها شتاب برشان داشت و باصطلاح طمع خام پیدا کرده بودند. خیال کردند همه چیز حل شده چون آمدند و همه حرف ها را اول زدند، بعد هم تلاش کردند که قرائت دینی جامعه را تغییر بدهند. طرح دوران اصلاحات مدرن سازی کشور منتهی متناسب با بافت فرهنگی ایران، اقتضانات ایران و تغییر قرائت دینی بود.



یعنی می گفتند مدرنیزاسیون به معنی اصلاح قرائت دینی است، شما باید درک مردم را از دین عوض کنید و دینداری را مدرن کنید! نظریه قبض و بسطی که آن آقا مطرح می کرد و خودش را هم جزء به اصطلاح طرفداران احیاء اسلام می دانست، ریشه اش همین بود، می گفت درک مردم را از دین عصری بکنید نه اقتضانات عصر را دینی بکنید.

پس درکی که امام داشتند یک مساله جدی تری بود. امام بیش از نظامات می دیدند و می گفتند ما با نظامات روبرو نیستیم، ما با یک نظام حاکمیتی مواجه هستیم که آن نظام حاکمیتی دنبال یک برنامه ریزی گسترده عمیق و همه جانبه برای کل جامعه جهانی است. می دانید اینها در ادامه مدعیات خودشان رسیدند به بسط دهکده جهانی که بیش از نیم قرن است مطرحش کردند. این ها دنیا را یک دهکده ای می بینند که با یک ایدئولوژی، با یک کدخدا و با یک نظام حاکمیتی اداره می شود. طرح این ها نسبت به عالم این است. و همین جا عرض بکنم بعضی ها با ساده انگاری خیال می کنند می شود تعامل مثبت به مفهوم مدرنش با دنیای غرب داشت بدون اینکه این نظام حاکمیتی جهانی را قبول کرد، که البته این یک توهم است.

درک از مساله مستحده ای که امام دارند این است، ایشان می گویند: یک نظام حاکمیتی که نظام کفر و استکبار است دارد بر جهان حکومت می کند و استراتژی های حاکم بر جهان را طراحی می کند، این نظام می خواهد نبض آینده جهان را در دست بگیرد. پس ببینید اندیشه سیاسی امام در این فضا شکل

می گیرد فضایی که توجه پیدا می کند به کفر شرح صدر یافته مدرن که در همه لایه ها تئوریزه شده و مدعی جامعه جهانی است. خودشان را مواجه با یک کفر تئوریزه شده شرح صدر یافته می بینند و مقابل آن نظریه پردازی می کنند. نظریه سیاسی امام و بعد مکتب سیاسی امام در مقابل چنین مکتبی است. لذا شما کل تحولات غرب را اگر ببینید از بعد از رنسانس، یک طرف واقع می شود و نظریه سیاسی امام هم یک طرف دیگر. امام در آن بن بستی که آن ها در دنیا ایجاد کردند یک انفجاری ایجاد می کند. آن ها راه یکطرفه ای را که ایجاد کردند و گفتند بشر برای سعادت خودش باید همین مسیر را طی بکند، زمینی و سکولار بشود و ایدئولوژی ما را بپذیرد. بعد هم خواستند ایدئولوژی خودشان را جهانی کنند و اگر دنیا نپذیرفت بزور سلطه و حمله نظامی بخواهند خودشان را تحمیل کنند. آن ها حمله به دنیای اسلام را همینطوری تئوریزه کردند. آن شصت نفری که نامه نوشتند به بوش و از او حمایت کردند که یکی از آن ها هانتینگتون بود که نظریه بر خورد تمدن ها را داده بود، حرفشان همین بود که ایدئولوژی آمریکایی ظرفیت جهانی شدن دارد، بقیه فرهنگ ها خورده فرهنگ هستند!

اگر جوامع دیگر قبول کردند که این ایدئولوژی بر جهان حاکم بشود که قبول کردند، اگر نپذیرفتند باید با آنها جنگید. این جنگ جنگ کاملاً اخلاقی است، چون برای حاکمیت یک ایدئولوژی است ولو شما در این جنگ از سلاح های غیر متعارف مثل سلاح های کشتار جمعی استفاده بکنید، این حرف آنها

خردورز



ارکان
نگاه سیاسی
امام خمینی
در مواجهه
با کفر

آیت الله میرباقری
آذر ۱۳۹۵





است!

امام مساله مستحده شان این است، لذا دیدید در منشور روحانیتشان می گویند: مستکبرین، استراتژی های حاکم بر جهان را معین می کنند، این کار را ما باید انجام بدهیم! در منشور روحانیت خطاب به حوزه می فرمایند: نبض زمان در اختیار شما باید باشد، شما باید آینده را طراحی کنید، نه اینکه آنها طراحی بکنند و شما پاسخگوی مسایل مستحده باشید!

پس ببینید مساله پیش روی امام، مساله حاکمیت است، آن هم حاکمیتی که می خواهد دنیا را یک دهکده واحد بکند و نمی خواهد صرفا طراحی نظام بکند، می خواهد مدیریت توسعه نظامات را به عهده بگیرد، می خواهد دائما جهان را مادی تر و زمینی تر و زندگی بشر را خاکی تر بکند. امام با چنین چیزی مواجه هستند و می گویند در مقابل این موضوع اسلام چه باید بکند.

تقابل و جدایی اندیشه امام از اندیشه غرب

امام نظریه سیاسی خودشان را در این فضا مطرح می کنند. لذا این هم عرض بکنم که اندیشه های سیاسی امام و مکتب و ادبیات سیاسی شان به هیچ وجه حاصل دنیای مدرن نیست، کسی این را نسبت ندهد. همینطور که ما در باب نبی اکرم داریم که ایشان امی بودند البته می دانید برای امی بودن معانی مختلفی شده است، حضرت بیسواد که نبودند! همه سواد عالم، در حضرت خاتم است، چطور بیسواد می شوند؟! این حرف زشت



و خلافی است. ولی واقعا حضرت شاگرد هیچ یک از مکاتب دوران خودشان نبودند.

ما یک استادی داشتیم که نوآوری هایی داشتند که واقعا شگفت انگیز بود، حالا تدریجا تفکراتشان دارد منتشر می شود. ایشان با قاطعیت مکرر تکرار می کردند و می گفتند من فقط شش کلاس درس خواندم! ایشان فرزند مرحوم آیت الله العظمی سید نور الدین شیرازی بودند که مرجع خطه جنوب در زمان مرحوم آقای بروجردی بود. مکرر هم می گفتند که من شش کلاس درس خواندم که این شش کلاس را هم چهار کلاسش را به توصیه پدرم به من نمره دادند.

ایشان چرا این را می خواست بگوید؟! می خواست

بگویند من از روی دست غربی ها نمی نویسم، من حرف اسلام را می خواهم بزنم. خیال نکنید من اگر حرفی روی دست فیلسوفان اجتماعی غرب می زنم از روی دست آنها رونویسی کردم. اگر برتر از فلسفه فیزیکی مدرن در فلسفه فیزیکی حرف می زنم من از انیشتین نگرفتم، من شش کلاس درس خواندم که چهار کلاس هم به توصیه پدرم به من نمره دادند!

ما بشدت باید طرفدار این نظریه باشیم که اصلا مکتب سیاسی امام ربطی به دانش های مدرن در این عرصه ندارد. امام نسبت به این دانش ها من نمی گویم امی هستند ولی حتما متخصص نیستند. خیلی ها وقتی می خواهند بنویسند مشقشان را از

روی دست آنها می نویسند، بعد جاهایی را تغییراتی می دهند و به اسم خودشان ثبت می کنند، اینکه چیزی نیست.

لذا ما بشدت بخصوص در عرصه علوم انسانی با تقلید مخالف هستیم. ما باید قله های آنها را فتح کرده و عبور کنیم و اتفاقا مانع اصلی هم همین است. وقتی انسان می خواند، باور می کند و وقتی باور کرد دیگر نمی تواند تغییر بدهد، مشکل ما همین است. بگوییم نخوانند، می گویند چطور نخوانند؟! بخوانند، چگونه تسلیم نشوند؟!

شما یکی از این تحصیلکرده های غرب را بیاورید که متأثر از اندیشه های غربی نباشد، چه در حوزه اقتصاد، چه در سیاست و چه در فرهنگ! اگر آورید من از نظریه جهت دار بودن علم دست بر می دارم، آفت ما همین است.

جنگ نرم ما با غرب همینجا است، عرصه جنگ نرم در دانشگاه ها و آکادمی ها و پژوهشکده ها است. آن چیزی که بعنوان علم در دنیای امروز از آن یاد می شود، جنگ نرم ما است.

هژمونی اساسی غرب، هژمونی فرهنگی او است؛ یعنی غرب نان جهانی سازی فرهنگ خودش را می خورد. غرب به اسم اینکه علم جهتدار نیست و جهانی است و این که علم ایدئولوژیک نیست، علم خودشان را جهانی کردند، ایدئولوژی خودشان را به تبع علم جهانی کردند و مشکل امروز ما همین است.

آن ها یک مغالطه بزرگ کردند که الان هم روشنفکران کشور ما هنوز مانند قبل از انقلاب

اسلامی می اندیشند و همان حرف ها را تکرار می کنند، می گویند علم خصلت ایدئولوژیک ندارد و به همین دلیل می تواند جهانی باشد! غافل از اینکه علم کاملا ایدئولوژیک است و غرب از طریق انتقال علم خودش با همین شعار که علم جهانی است، ایدئولوژی خودش را جهانی کرده است.

بررسی بحران و مشکلات امروز در این مواجهه

ما الان با فرهنگ غرب داریم زندگی می کنیم. بحران های کشور ما هم اگر بخواهید خوب تحلیل بکنید بخاطر مقاومت در مقابل نقشه های نرم دنیا است. ما نمی خواهیم اقتصاد ربوی را قبول کنیم، بحران درست می شود. می خواهیم از آن عبور بکنیم می افتیم در دامش. بانکداری اسلامی یکی از بحران های اقتصادی کشور ما است. این بانکداری اسلامی، نه بانکداری ربوی غربی است و نه اسلامی است، این را با قاطعیت عرض می کنم. اسلام که این نیست؟! شما می توانید این را به اسم اسلام برسmit بشناسید؟! تئوریزه کردن ربا در چهارچوب بعض احکام، اینکه اسلام نیست!! مشکل ما، مشکل عبور است. حتی مشکلات اخلاقی ما و آسیب های اجتماعی ما همه اش از همین نشأت می گیرد.

می خواهید مدرن بشوید و نمی خواهید مدرن بشوید! آنها مساله را یک جا حلش می کنند، اصلا چیزی به نام خانواده نمی ماند که طلاق مهم باشد. طلاق آنجا از موضوعیت می افتد، چون چیزی به نام خانواده ثابت و مستقر در غرب

نیست. غرب مساله خانواده را تبدیل کرده به جامعه سلولی صنعتی و از جامعه سلولی صنعتی هم کم کم خانواده تک عضوی، خانواده ای که همجنس هستند، دو تا مرد هستند یا دو تازن یا معذرت می خواهم خانواده ای که آدم است و حیوان! این که طلاق نمی خواهد! چیزی نمانده که شما بخواهید بهمش بزنید یا درستش بکنید!

آنها صورت مساله را پاک کردند، اما شما نمی خواهید صورت مساله را پاک بکنید ولی می خواهید مدرن بشوید. می خواهید خانم ها مثل خانم های غربی زندگی بکنند و حقوق شان مثل غربی ها بشود. ما از حقوق خانم ها باید دفاع کنیم اما در چهارچوب ادبیات خودمان، از چاله درشان نیاوریم بیاندازیم در چاه، کاری که غرب کرد این بود که گفت زن ها اسیر هستند پس باید بیایند سر کار، بعد یک اسارت مدرن برایشان درست کرد.

خانم ها باید بشود ابزار تولید سرمایه در غرب!! چند سال قبل خبری دیدم که در آن استفاده نازل از خانم ها برای تولید ثروت را ممنوع کرده بود، یعنی حق ندارید در تبلیغاتی که متناسب با شان انسانی آنها نیست از آنها استفاده بکنید، مثلا شما حق ندارید برای فروش لوازم حیوانات لوازم بهداشتی سگ از جاذبه های زنانه استفاده کنید، این سگ را بدهید دست یک خانم نیمه عریان تا مسواکش بزند که خمیر دندان و مسواک بفروشید! شرکت های بزرگ اعتراض کرده بودند، که چه حرفی است می زنید؟! دارید جلوی درآمد ما را می گیرید!! ما که نباید راهی که غربی ها رفتند و تجربه شده را دوباره

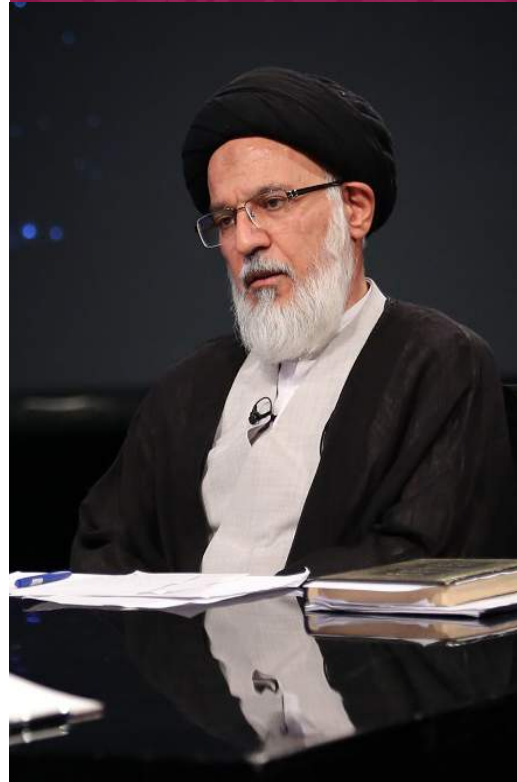




تجربه کنیم و برای کرامت خانم ها از چاله درشان بیاوریم و بایندازیم شان در چاه.

من مساله مستحده امام را در مکتب سیاسی شان، این مساله می دانم که امام با پدیده ای بنام ولایت توسعه یاب کفر در جهان مواجه هستند و می گویند این ولایت مال دین است. ما باید موازنه قدرت و تعادل قوا را بنفع اسلام تغییر بدهیم. در نامه ای که به مناسبت قطعنامه دارند می گویند ما تا تعادل قوا را بنفع اسلام تغییر ندهیم همین است، امروز این جنگ را تمام کنید فردا یک جنگ دیگر را به ما تحمیل می کنند، باید تعادل قوا را تغییر بدهید تا آنها توان جنگیدن با شما را نداشته باشند والا شما را محو می کنند.

این بنیان های نگاه امام هست که می گوید شما با یک مکتب همه جانبه عمیق تئوری ساز گسترده ای روبرو هستید که بنیادهایش صرفا مادی است، یعنی ولایت کفر است. نظام ولایت و آن نظام اراده حاکم و نظام اراده شیطانی که توسعه یاب است و ظلمات را به تعبیر قرآن بسط می دهد «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره/۲۵۷)، این مساله امام است. می گویند شما با یک نظام طاغوتی ای مواجه هستید که ولایت پیدا کرده و می خواهد ولایت خودش را گسترش بدهد و کارش هم «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» است. این نظام می خواهد جامعه جهانی را ظلمانی تر بکند، لحظه به لحظه تاریک تر کند و فضای تنفس را تنگ کند، ما باید فضا را برگردانیم و نورانی بکنیم.



تعبیر امام راحل در باب غدیر این است که می گویند: حاکمیت به امیرالمومنین واگذار شد نه آن مقام تکوینی، آن مقام تکوینی سبب شد ایشان حکومت پیدا بکنند. پس حکومت طریق جریان تحقق همه نظامات اسلامی و از جمله احکام است.

سه نکته در مکتب سیاسی امام / درک از توحید و ولایت

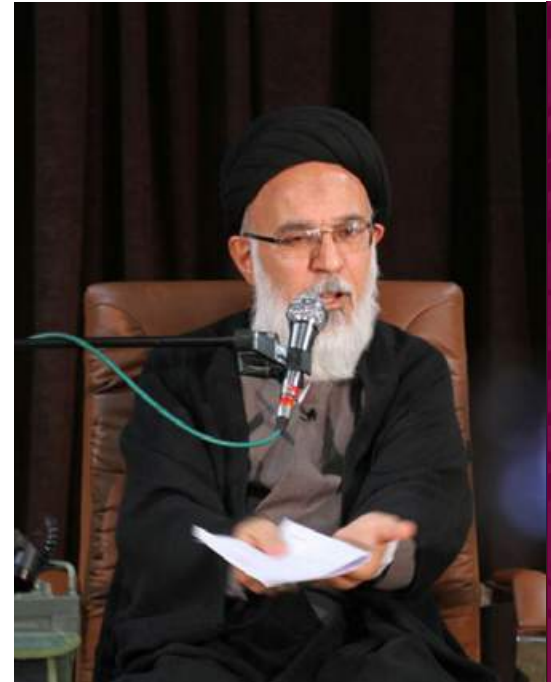
مکتب سیاسی امام سه نکته اساسی درونش هست که من فهرستش را عرض می کنم.

اول اینکه درک ایشان از اسلام و دین با خیلی از ادراک های دیگر متفاوت است؛ ایشان اصل اسلام را توحید می دانند، فرعش را ولایت و نبوت می دانند و عنصر درجه سه را شریعت می دانند. پس در اندیشه امام شریعت اعم از شرائع فقهی اعتقادی و اخلاقی فرع بر ولایت است و ولایت فرع بر توحید است.

شمارساله الخلافه ایشان را ببینید، کتب اخلاقی ایشان مثل چهل حدیث و جنود عقل و جهل را ملاحظه کنید، بعد یک قدم جلوتر بیاید و بیاناتی که امام در دوران حاکمیت داشتند و بعد هم وصیتنامه ایشان را ببینید، در همه این ها ایشان به وضوح می گویند که اصل توحید است.

البته اندیشه عرفانی شان است که حقیقت نبوت و ولایت را واسطه ظهور آن مقام غیب الغیوبی در عالم کثرات می دانند و همین را منشا ولایت کلیه انسان کامل که جامع حقیقت نبوت و ولایت است می دانند که در آن ادبیات تعبیر می شود به حقیقت محمدیه.

من طرفدار این ادبیات نیستم و از آن ادبیات دفاع نمی کنم! نظر من ناظر به آن ادبیات نظر علامه طباطبایی است. علامه طباطبایی در تفسیر سوره مائده می گویند سه راه است: راه برهان، راه عرفان و راه وحی که یکی شدنی هم نیستند و هر چه تلاش



کردند که این راه‌ها را به هم نزدیک کنند از هم دورتر شده است. من این نظریه علامه طباطبایی را قبول دارم منتهی امام هر سه راه را می‌گویند به مقصد می‌رسد که این را باید بحث بکنیم. ولی علی‌ای حال ببینید اندیشه امام اصلش اندیشه توحیدی ایشان است و بعد این اندیشه توحیدی تبدیل می‌شود به نظریه خلافت و ولایت‌شان که در رساله الولایه مفصل بحث کردند. این رساله انصافاً از گزیده رسایل عرفانی است که ایشان در سن بیست و نه سالگی نوشتند. ایشان اخلاق و فقه را ذیل مقام حقیقت ولایت تعریف می‌کنند و ولایت را ذیل توحید، و حکومت تاریخی و اجتماعی و سیاست را ذیل مقام ولایت باطنی امام می‌دانند.

ایشان می‌گویند امام، واسطه حلقه وصل عالم به مقام غیب الغیوب است و بعد این مقام مبدا حاکمیت سیاسی ایشان است و این حاکمیت سیاسی امام، اصل دین است و احکام فرع هستند. من فقط یک جمله می‌خوانم از فرمایشات ایشان که در کتاب بیعشان هست در بحث ولایت فقیه، ایشان می‌فرمایند: «ان فی الاسلام نظاماً و حکومتاً بجمیع شؤونها» اگر کسی این را بفهمد، می‌فهمد که «لا یبقی شک فی ان الفقیه لا یكون حصناً للإسلام کصور البلد له الا ان یكون حافظاً لجمیع شؤونه» اگر کسی قبول کرد که اسلام دارای یک حکومت با جمیع شؤون حکومت است حفظش به حفظ همه شؤون این اسلام هست.

تا می‌رسند به اینجا که «الا فصرف الاحکام لیس باسلام» صریح ایشان است که اسلام فقط احکام نیست. بعضی‌ها خیال می‌کنند اسلام احکام است و امام مجری احکام است. اما امام می‌گویند اسلام دارای نظاماتی است که این نظام‌گایاتی دارند. حکومت اصل در تحقق نظامات اسلام است و همان امری است که خدای متعال واگذار به امام فرموده است.

لذا تعبیر ایشان در باب غدیر این است که می‌گویند: حاکمیت به امیرالمومنین واگذار شد نه آن مقام تکوینی، آن مقام تکوینی سبب شد ایشان حکومت پیدا بکنند. پس حکومت طریق جریان تحقق همه نظامات اسلامی و از جمله احکام است. البته اگر می‌خواهیم یک مکتب سیاسی یا نظریه سیاسی دقیق استخراج بکنیم باید به دقت

روی تک تک کلمات نظریه ایشان بحث کرد. «بل یمكن ان یقال الاسلام هو حکومت بشؤونها و الاحکام قوانین الاسلام و هی شأن من شؤونها» حقیقت اسلام همان حکومت است و ریشه حکومت هم ولایت است. امام چون صاحب مقام ولایت است صاحب حکومت هم هست و در غدیر تنها منصب حکومت برای امیرالمومنین درست شده است. پس حکومت اصل اسلام است و احکام شانی از شؤون هستند. و لذا ایشان ولایت نبی اکرم و امیرالمومنین و به تبع ولایت فقیه را در محدوده فروع نمی‌دانند حالا بیانات ایشان را شما دیدید این یک نظریه‌ای است که بر بنیان‌های فکری ایشان تکیه می‌کند. بعد می‌فرمایند: «بل الاحکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه لاجرائها و بسط العدالة» احکام، اهداف بالعرض هستند.

در مکتب امام عدالت تعریف دیگری دارد و ما هم اگر می‌خواهیم اندیشه سیاسی امام را بفهمیم باید مفاهیم زیردست مکتب سیاسی را باز تولید کنیم، مثل عدالت، مثل آزادی و امنیت. اینها را لیبرالیستی معنا نکنیم و بعد تحمیل کنیم به نظریه امام. آزادی در دنیای امروز یک معنای رایج و غالبی دارد، اصلاً این آزادی مطلوب نیست، کجای این آزادی محترم است؟! نه بنفع بشر است و نه بنفع هیچکس دیگر. امام اگر می‌گویند آزادی در مکتب خودشان می‌گویند، اگر می‌گویند عدالت منظورشان عدالت در نگاه خودشان است، عدالت ایشان عدالت مکتب رفاه یا عدالت سوسیالیستی نیست!! یادم است یک نیمه شعبانی شخصی صحبت می‌فرمودند



ارکان
نگاه سیاسی
امام خمینی
در مواجهه
با کفر

آیت الله میرباقری
آذر ۱۳۹۵





و می گفتند: امام وقتی می آیند عدالت محقق می شود و از مهم ترین شؤون عدالت این است که نفوس، نفوس عاقله می شوند؛ یعنی وقتی امام ظهور می کند ظهور امام در قلب انسان، قلب را قلب عاقله می کند.

این تغییر مفهوم عدالت است! عدالت را در اخلاق به حاکمیت عاقله تعریف می کنند اما امام به حاکمیت امام تعریف می کند و می گوید امام وقتی مسلط شد بر شؤون انسان، انسان می شود انسان عادل. الان انسان عادل نداریم و وقتی حضرت ظهور می کنند با ظهورشان موجب می شوند نفوس عاقله بشود. عدالتی که امام می گویند این است، ایشان می گویند این هدف مکتب اسلام است و احکام ابزار هستند. یعنی ولایت امام باید محقق بشود، آن می شود عدالت. احکام اصل نیستند که امام مجری احکام باشد، امام محقق دین در جامعه است و دین جریان توحید و جریان خلافت و نبوت است و بعد طریقتش شریعت و احکام هستند.

این یک نکته اصلی در باب درک مکتب سیاسی امام است که درک ایشان از دین درک خاصی است. ایشان اسلام را تعریف نمی کنند به احکام فقهی و اخلاقی و اعتقادی بلکه اینها را شریعت می دانند و شریعت را نازله حکومت و حکومت را نازله ولایت و ولایت را نازله توحید و توحید را نازله الوهیت. حالا در آثار امام از سرّ الصلاه در رساله الولایه این مطلب را دنبال بفرمایید.

رکن دوم : ولایت مطلقه یعنی مدیریت جامعه جهانی

و اما نکته دوم این است که مکتب سیاسی امام مبتنی



نه آنها، این موضوع ولایت مطلقه است.

رکن سوم: گسترش ظرفیت فقه و استفاده از آن در حاکمیت

اما نکته سوم در مکتب سیاسی امام اگر دقت بفرمایید طبقه مرجع، فقهاء اسلام هستند که باید اجتهادشان اجتهاد متکاملی باشد که در عین اینکه بر شیوه صالح سلف استوار است و کاملاً صاحب جواهری است بتواند حکومت را که فلسفه عملی تمام دین و تمام احکام است در این مقیاس تئوریزه کند. امام در بحث اجتهاد و مقتضیات زمانه بحث هایی را مطرح می کنند که در آن به صراحت می گویند اجتهاد مصطلح کافی نیست و مجتهد نمی

بر درگیری تمام عیار بین اسلام و کفر در مقیاس جهانی است. نظریه امام در این درگیری معنی دار می شود و اصلاً فرق امام در نظریه ولایت مطلقه با بعضی از فقهاء گذشته هم که همین نظریه را داشتند در همین مساله است. بعضی گفته اند ولایت مطلقه اما موضوعش را امور حسبیه می دانند، می گویند ولایت امام مطلقه است اما کارش چیست؟ قضاوت بکند و دعوها را حل بکند، اینکه شد همان ولایت مقیده! اما امام می گویند موضوع ولایت مطلقه مدیریت جامعه جهانی است در مقابل مدیریت کفر. این تفاوت اندیشه سیاسی امام است. در منشور روحانیت ایشان به صراحت می گویند که ما باید استراتژی های حاکم بر جهان را تعریف بکنیم

تواند بگوید من نسبت به مسایل سیاسی جهان بی تفاوت هستم.

یکی از اشکالات جدی ای که وجود دارد این است که چیزی بنام دولت مدرن در اسلام نیست البته بمفهوم مدرنش! ما در دوران گذار هستیم و در خلا زندگی نمی کنیم، یکی از مهم ترین مطالبی است که در درک اندیشه سیاسی امام است.

امام نظری فکر نمی کنند، امام برای میدان عمل است و حکومت فلسفه عملی تحقق اسلام در همه شؤونش است. بعضی ها در خلا بودند و علت این هم که عقب کشیدند و احساس کردند که امام موفق نبوده چون خیال می کردند امام در خلا دارد کار می کند. امام می دیدند ما روی کف داریم کار می کنیم یک طرف ما هستیم و یک طرف ابلیس، یک طرف ما هستیم و یک طرف استکبار جهانی «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ» (آل عمران/۱۴۰)، در این جنگ ما ضربه خوردیم آنها هم خوردند. ما ضرر اقتصادی کردیم آنها بیشتر کردند. اگر می شد یک موقعی میزان زیان اقتصادی غرب را دقیق بیان کرد می دیدید اصلا با میزان زیان اقتصادی ما قابل مقایسه نیست. خسارت یک روز آنها برابر با خسارت کل سی ساله ما است!

معتقدم این بیست تریلارد بدهی غرب و آمریکا بخاطر جنگش با اسلام است. این حرف من نیست، فوکویاما در آغازی که این بحران اقتصادی غرب شکل گرفت گفته بود علت بحران اقتصادی ما شکست ایدئولوژیک ما است همان که آمریکا می خواست هزینه کند و با جنگ جهانی درستش بکند!

خلاصه عرایضم این است که نکته اول در مکتب سیاسی اسلام بعد از آن مقدمه ای که اشاره کرد درک امام از اسلام است. امام اسلام را احکام نمی دانند، احکام را قبول دارند اما می گویند احکام فرع است، حکومت اصل است و ولایت باطنی اصل بر حکومت است و الوهیت حاکم است.



دومین نکته در نظریه سیاسی ایشان این است که مساله درگیری تمام عیار بین اسلام و کفر است و لذا عرض کردم موضوع ولایت فقیه از منظر ایشان مدیریت بر جهان است. و سوّم که آن هم قابل تامل هست این است که طبقه مرجعی که فقهاء هستند باید ظرفیت فقاقت و درک از دین را به ظرفیتی برسانند که بتواند احکام و حقیقت اسلام را در این مقیاس درک بکند و ظرفیت فقه را از فقه موضوعات به فقه حاکمیتی، فقه مدیریت و حکومت و فقه رهبری پیشرفت جهانی ارتقاء ببخشند.

حالا ان شاء الله اگر مجالی بود بعد مفاهیم زیر دست این مکتب باید توضیح داده بشود. من بحث مفهوم عدالت را عرض کردم که از منظر امام اگر می گویند احکام برای تحقق عدالت است منظور

عدالت سوسیالیستی و مارکسیستی نیست. بعضی ها اصل عدالت را مارکسیستی و عدالت عقلایی می کنند آن هم عدالت عقلاء امروز که مجازین هستند! به تعبیر قرآن اینها همه سفیه هستند عاقل که نیستند، آنهایی که ربا را اصل قرار می دهند از نظر قرآن مخبط هستند دیگر. بعد بعضی این عقلاء را اصل قرار می دهند و می گویند این عدالتی که عقلاء می گویند اصل است و احکام و فقه را بنفع این عدالت تغییر می دهند، این تئوریزه کردن نظام مدرن است! عدالتی که امام می گویند همان تحقق ولایت کلیه امام در همه عرصه ها است، عرصه حیات فردی و اجتماعی، که این مقدم بر احکام است. حالا اینها بحث هایی است که باید بعد در مفاهیم زبردستی مورد بحث قرار بگیرد.

و الحمد لله رب العالمین...



ارکان
نگاه سیاسی
امام خمینی
در مواجهه
با کفر

آیت الله میرباقری
آذر ۱۳۹۵





مفهوم «کف نفس» در عرفان الهی براساس شاخص‌های عرفان امام که معیار تمایز عرفان الهی از شبه عرفان‌های تقلبی است، عرفان دینی مبتنی بر مفهومی به نام «تقوا» یا «کف نفس» است؛ یعنی هر کس به ما بشارت عرفان و رشد معنوی دهد، ولی مفهوم کف نفس و تقوا را از دستورالعمل‌های حذف کرده باشد، کلاهبرداری معنوی می‌کند. انواعی از عرفان‌های قدمايي، معنویت‌های مدرن سکولار و اسپیریچوالیتی براساس عرفان منهای تقواست؛ یعنی در آن تقوا یا اساساً مطرح نیست، یا کاملاً رقیق شده و تشریفاتی است. مفهوم تقوا و کف نفس، مُخ همه عرفان‌های انبیایی و الهی است. عرفان حقیقی نوعی تقرب نظری و عملی به خداوند است. کسی که بگوید راه وصل به خداوند را نشان می‌دهم، اما در آن معرفه‌الله، تقوا و کف نفس نباشد، قطعاً یک معنویت انحرافی و قلابی است. علاوه بر اینکه اساساً معرفه‌الله و تقوای الهی در عرفان‌های قلابی از نوع شرقی و غربی یا قدیم و جدید وجود ندارد، برخی از آن‌ها اساساً آن را غیرممکن می‌دانند و مدعی‌اند معرفه‌الله کما هو اهله و حقه محال است. این ادعا که برای معنوی بودن احتیاجی به‌الله و معرفت‌الله وجود ندارد، یا باب معرفت‌الله در حوزه عمل و نظر کاملاً بسته است و نیازی به مبارزه با نفس در آن نیست، قطعاً

سخنرانی استاد حسن رحیم پور ازغدی

شاخص‌های شناخت «شارلاتانیسم عرفانی» در اندیشه امام خمینی رهبر



با شیطان درون، بلکه جهاد با شیطان و شیاطین در بیرون؛ یعنی جهاد در عرصه‌های اقتصاد، سیاست، حقوق و فرهنگ. عرفان امام مستلزم جهاد اجتماعی توأم با مسئولیت‌پذیری است. در عرفان امام مسئولیت‌پذیری در برابر خدا، در برابر خود، در برابر جامعه، در برابر جهان و کل بشریت و موضع‌گیری عدالت‌خواهانه به هم گره خورده‌اند. عرفانی که در درون و در بیرون با نفس، ظالمین و دشمنان خدا و خلق مبارزه نمی‌کند، عرفان قلابی است. البته اسلام به نابود کردن نفس دعوت نمی‌کند و عقل نیز نماینده شیطان نیست. بزرگان کلیسای کاتولیک می‌گفتند که عقل سخنگو و نماینده شیطان است. حتی بزرگان مسیحیت پروتستانی مثل لوتر می‌گفت عقل پتیاره و فاحشه است. یعنی هم پروتستان‌ها و هم کاتولیک‌ها موضع ضد عقل داشتند. معنویت بودیسم نیز هیچ نوع ابتناء بر عقل و ارتباطی با آن نداشت. بلکه در ضدیت با عقل است. پیامبر می‌گوید «العقل رسول الحق» عقل رسول خداست. می‌فرماید: «انبیا حجت بیرونی‌اند و عقل حجت درونی است» و بنابراین عقل و انبیا، عقل و دین یک چیز را می‌گویند، چون در منطق پیامبر هر دو رسول خدا هستند. بنابراین، یک شاخص این است که جهاد اجتماعی در عرفان کجاست؟ پیامبر می‌فرمودند: رهبانیت در امت من الغزو (جهاد) است. اگر می‌خواهید راهب باشید و ریاضت بکشید لازم نیست در چاهی بروید و یا در بیابان‌ها راه بیفتید. بلکه در کنار خلوت و انزوا، جلوت نیز داشته باشید و در جامعه برای خدا به خلق خدمت



عرفان‌های قلابی مردم را به آسایش نفس دعوت می‌کنند و اسم عرفان را روی لذت روانی و راحتی و وادادگی دنیوی می‌گذارند. تخدیر، آرامش اعصاب و تکنیک‌های کنترل اعصاب را که امروزه به اسم عرفان ترویج می‌کنند، نباید با عرفان و معرفه‌الله یکی دانست.

شاخصی برای تشخیص عرفان‌های قلابی است. عرفان‌های قلابی مردم را به آسایش نفس دعوت می‌کنند و اسم عرفان را روی لذت روانی و راحتی و وادادگی دنیوی می‌گذارند. تخدیر، آرامش اعصاب و تکنیک‌های کنترل اعصاب را که امروزه به اسم عرفان ترویج می‌کنند، نباید با عرفان و معرفه‌الله یکی دانست. بسیاری از معنویت‌هایی که تحت عنوان عرفان مدرن و معنویت سکولار به خورد بشر می‌دهند، معنویت‌های دنیاگراست و تکنیک‌هایی برای کنترل اعصاب، راهی برای فرار از مشکلات نظری و معرفتی و تعطیل عقل برای توجیه مشکلات عملی هستند. این نوع معنویت‌ها دو رکن اصلی خدا و آخرت، مبداء و معاد را ندارند. هر نوع معنویتی که در آن پیرامون مبداء و معاد صحبتی نشود، معنویتی قلابی و شبه عرفان است. در حلقه‌های شبه عرفانی تخدیر را با آرامش اشتباه می‌گیرند. تخدیر محصول فلج شدن عقل است، اما آرامش محصول فلج کردن و تعطیلی عقل نیست، بلکه مبنای عقلانی دارد، هر چند که تدریجاً به مفاهیم و حقایقی فوق عقل می‌رسد. در واقع، هیچ نوع آرامش معنوی بدون معرفت و بدون تضمینی برای ابدیت ممکن نیست یا دوام و ریشه ندارد. این یکی از شاخص‌های عرفان امام است. تجلی جهاد اجتماعی در عرفان ناب تفاوت دیگر میان عرفان الهی و عرفان‌های قلابی، نسبت عرفان با جهاد و مبارزه است. شاخص اول، جهاد با نفس و جهاد درونی و شاخص دیگر نسبت عرفان با جهاد بیرونی است؛ نه فقط جهاد



کنید. پیامبر می فرمودند: «اگر می خواهید ریاضت بکشید، تهذیب نفس کنید که تهذیب نفس بزرگترین ریاضت است.» ریاضت در عرفان اسلامی که امام خمینی مظهر آن است، از این نوع است. تفاوت بعدی عرفان اصیل با عرفان‌های قلابی در نسبت با شرع و شریعت است. هر نوع معنویتی که منجر به حذف شریعت یا دور زدن شرع و احکام شرعی یا مسکوت گذاشتن آن شود، عرفان قلابی است. امام در حالی که یک عارف است، یک فقیه هم هست، یک عارف نظری و یک عارف عملی است. در مباحث سلوک معرفتی و معنوی امام دیده و شنیده نشده است که بگویند واجب و حرام شرعی متعلق به عرفا نیست و به عوام و متوسطین تعلق دارد. در عرفان الهی چنین آموزه‌ای دیده نمی‌شود. در این نوع عرفان در اوج حال و مقام عرفانی التزام به شریعت وجود دارد. ۳ بُعد از یک سلوک شریعت و طریقت و حقیقت در منطق حضرت امام در تضاد با هم قرار ندارند، بلکه سه بُعد از یک حقیقت و یک سلوک به‌شمار می‌روند. امام این عناصر را در تقابل با هم تفسیر نمی‌کند، بلکه این‌ها در طول هم و سوار بر یکدیگر هستند. همه، ابعاد سه‌گانه‌ای از یک چیز هستند. معنویت‌های تقلبی راحت‌طلبانه یا از همان اول به حوزه شرع‌گریزی و شریعت‌ستیزی و اباحه‌گری کشیده می‌شود یا به تدریج به این مسیر می‌روند. این هم ملاکی برای تشخیص عرفان قلابی از عرفان‌های حقیقی است. عرفان‌های حقیقی در



اوج حالات عرفانی تابع شریعت الهی هستند، زیرا اساساً شریعت جاده‌ای است که برای سلوک کشیده شده است. شریعت و احکام در عرفان امام جاده‌ای است که از طرف شارع به طرف کسی که به او واصل خواهد شد، کشیده شده است. خدای عرفان‌های تقلبی و منهای شریعت یک خدای کلاهدرداری است که بشریت را فریب داده است. آن‌ها مدعی هستند راهی بهتر و نزدیکتر از شریعت به سوی آن خدا می‌شناسند، ولی خدا راه دیگری را از طریق انبیاء نشان داده و چیزهای دیگری را واجب و حرام کرده است! این بزرگترین تهمت و اتهام به خداوند است. در عرفان‌های قلابی ابتدا می‌گویند عرفان در تقابل با فقه است و هر کس تابع تجربه

معنوی شخصی خود است و در عرصه عرفانی، واجب و حرام معنی ندارد. در مرحله بعد، این عرفان‌ها به سمت حدشکنی‌های عقلی، معرفتی، تناقض‌گویی، شطحیات و حدشکنی‌های اخلاقی و حتی حقوقی می‌روند. برای هر یک از این موارد نمونه‌های نظری و عملی در تاریخ و عرفان‌های اسلامی و غیر اسلامی وجود دارد. بنابراین، عرفان منهای شریعت، باید پاسخگو باشد که چگونه با حریم‌شکنی و بی‌مبالاتی و اخلاق‌ستیزی و حتی مفساد اخلاقی جمع می‌شود؟ این مساله در میان برخی قدمای تصوف و برخی شبه عرفان‌ها مشاهده می‌شود. این شبه عرفان‌ها به تدریج در حلقه‌های داخلی‌شان به زنا و لواط و شرابخواری



هم خرافه است! معنویت که بنیان‌های فکری‌اش مبتنی بر خرافه است (مثل تناسخ) آرامش نمی‌آورد.

در عرفان اسلامی، عرفان نظری به وجود آمد؛ عرفان نظری یعنی گره زدن معنویت با استدلال. عرفان برای دور ماندن از خرافه باید با استدلال و عقلانیت پیوند داشته باشد. عرفان نظری امری میان سلوک عملی و فلسفه است؛ نه فلسفه محض است و نه عرفان محض. عرفان عملی این دو را به هم نزدیک کرده است. شاخص دیگر هم استفاده از مواد مخدر است؛ چه طبیعی و چه مصنوعی. سکر، مستی و مصرف مواد توهم‌زا چه از نوع قدیمی آن مثل بنگ، حشیش و... را به اسم عرفان، خلسه معنوی، آرامش و این عناوین به مردم قالب کردن، در حلقه‌های عرفانی قلابی وجود دارد. در شبه عرفان‌های هندی نوع دیگرش وجود دارد و آن استفاده از موسیقی و افراط در آن به اسم عرفان و معنویت است. می‌گویند از طریق موسیقی به عرفان می‌رسیم، اما گره زدن عرفان به موسیقی، غلط است. هیچ دلیلی نه عقلی و نه حیوانی به نفع این نوع عرفان نداریم؛ حتی یک آیه و یک حدیث از پیامبر و اهل بیت و اولیای دین (به‌عنوان اولین معلمان عرفان) نیست که توصیه به استفاده از موسیقی برای عارف شدن کرده باشند.

منبع: عصر اندیشه، شماره ۹، صفحه ۸۸

بنیاد عقلی مفاهیم فراعقلی شاخص دیگر «خرافه» است. خرافه‌بافی‌های عرفانی و تناقض‌گویی علیه بدیهیات عقلی، علامت عرفان‌های قلابی است. مفاهیم فراعقلی بنیاد عقلی دارند و ضد عقل نیستند. هیچ مفهوم ضد عقل یا مادون عقل نمی‌تواند عرفانی باشد. عرفان الهی و اسلامی تضاد با عقل، با بدیهیات و قطعیات عقل ندارد. دروغ، آرامش نمی‌آورد. باطل، کار حق را نمی‌کند. خرافه، کار حقیقت را نمی‌کند. عرفان‌هایی که تعطیل عقل را می‌خواهند، سخنان ضد عقل، ضد اخلاق، ضد فطرت و ضد وجدان می‌گویند.



**بنابراین،
عرفان‌هایی که منجر به
اعمال ظالمانه مثل قتل نفس،
خودکشی، تحقیر دیگران
و... می‌شوند، عرفان راستین
نیست. اگر کسی مدعی عرفان
است و مردم را تحقیر می‌کند،
او عارف نیست. اگر مرز میان
معنویت و متافیزیک الهی و
مرز عقلی دینی با خرافه روشن
نشود، عده‌ای به اسم معنویت
گرفتار خرافات می‌شوند و
سپس عده‌ای نیز به نام نفی
خرافات، حقایق ماورای عقل
و متافیزیک را انکار می‌کنند،
چون فکر می‌کنند این مفاهیم**

و مواد مخدر روی می‌آورند و آن را توجیه می‌کنند. عرفان‌های قلابی تناقض و ضدیت صریح با بدیهیات عقلی دارند و فکرشان این است که چطور کاریزما برای خودمان درست کنیم و چطور در دیگران نفوذ کنیم؟ این عرفان، عرفان دنیاگراست، حتی اگر با ادبیات دینی صحبت کند؛ چه از نوع عرفان هندی و چه از نوع معنویت لیبرال پروتستان باشد، چه از نوع سرخ‌پوستی و آمریکایی یا درویشی بومی ما باشد. این‌ها همه انواعی از معنویت هستند که بیشتر به راحت‌طلبی مسئولیت‌ستیزانه و به نوعی خودخواهانه شبیه‌اند تا تقوای الهی و عرفانی. معنویت توحیدی که نمونه‌ای از آن در عرفان امام است، برای اهل‌اش آرامش دنیوی می‌آورد، اما هدفش آرامش در دنیا نیست. هدف سلوک الی‌الله و نظرش به ابدیت و آخرت است، اما در دنیا و عالم طبیعت هم اثرش را می‌گذارد. در عرفان الهی اصالت با «دعوت به خدا» است، اما در معنویت‌های انحرافی پشت پرده عرفان و به نام عرفان «دعوت به خود» است؛ هدفشان مریدبازی است. کسی به اسم قطب و مراد و استاد عرفان و... مطرح می‌شود و در اطرافیان او توجه به خدا بیشتر نشده، بلکه توجه به آن فرد بیشتر شده است، این علامت انحرافی بودن مسیر و قلابی بودن آن عرفان است. این هم یک علامت برای شناسایی عرفان‌های انحرافی است. روش و منش امام خمینی «دعوت به خود» نبوده است و «دعوت به خدا» می‌کند. امام می‌فرمود ما حتی هیچ هم نیستیم و همه چیز خداست.



شاخص‌های
شناخت
«شارلاتانیسم
عرفانی»
در اندیشه
امام خمینی

استاد حسن رحیم پور ازغدی





تبیین قرآنی ریشه‌های تحریف سیره وسلوک امام خمینی

گفت‌وگوی اختصاصی «عصر اندیشه»
با علامه محمدتقی مصباح یزدی



۳۹

بیانات رهبر انقلاب پروژه تحریف امام را خنثی کرد

گفت‌وگوی اختصاصی «فکرت»
با دکتر مظفر نامدار



۵۵

الزامات عدالت خواهی

گفت‌وگوی اختصاصی «فکرت»
با دکتر رضا غلامی



۵۹

« قبل از همه چیز من عذر می‌خواهم. آقا! ما وقتی که جوان هم بودیم، چیز قابل عرضه‌ای برای فرهیختگان و اندیشمندان نداشتیم. گاهی با مطالعات پراکنده، چیزهایی سرهم‌بندی می‌کردیم و می‌گفتیم. دیگر آن اندازه‌اش هم از ما ساخته نیست و بار و بنه سفر را بسته‌ایم تا ان شاء الله راهی شویم. هم ضعف مزاج و هم ضعف قوه فکری و ذهنی عذر ما را موجه‌تر می‌کند، ولی به‌هرحال هم ارادتی که به شما داریم و هم احساس وظیفه‌ای که در این عرصه می‌کنیم، باید برای نقص‌ها و کمبودها قدمی هرچند کوتاه و کم‌اثر برداریم. یادم افتاد به داستان مرغک حضرت ابراهیم: ایشان را در آتش انداخته بودند و خرمن آتش رو به آسمان فرارفته بود و از بس حرارت زیاد شد که کسی نزدیک آتش نمی‌شد. مرغکی می‌رفت سریک جوی آب و منقارش را پر از آب می‌کرد و می‌آورد در آتش می‌ریخت. زبان حالش این بود که من می‌دانم با این آتش خاموش نمی‌شود، اما محبتم این را اقتضاء می‌کند؛ نکنم چه کار کنم؟ »

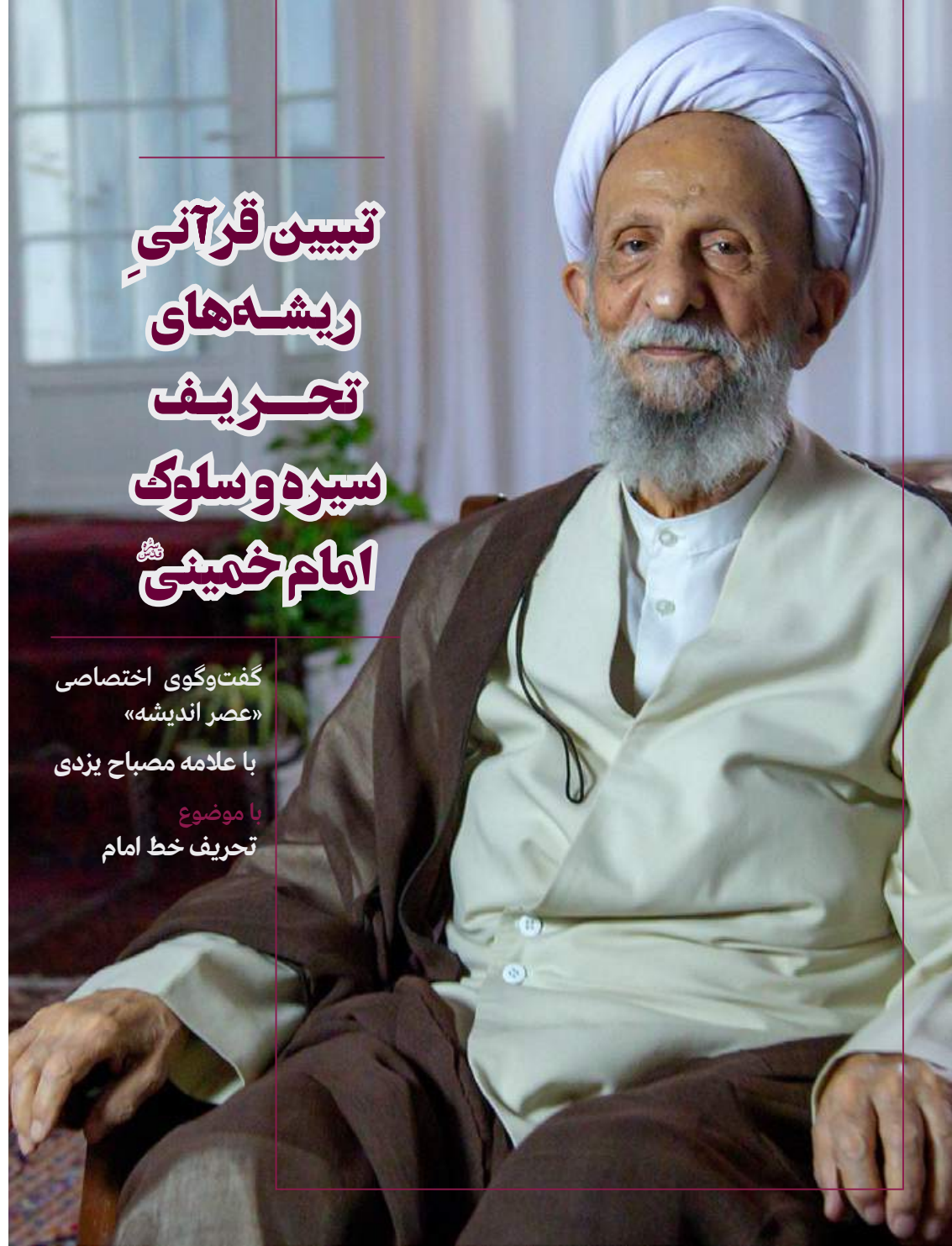
✦ این سخنان متواضعانه، جملات آغازین علامه محمدتقی مصباح یزدی در گفت‌وگو با مجله «عصر اندیشه» است؛ سخنانی حاکی از حال عارفانه یک فیلسوف الهی که بسیاری از فلسفه‌دانان شرقی و غربی مقام علمی او را ستوده‌اند و به روایت رهبر انقلاب جای خالی و خلاء فقدان شخصیت‌هایی چون علامه طباطبایی و شهید مطهری را جبران کرده است: «بنده نزدیک به چهل سال است که جناب آقای مصباح را می‌شناسم و به ایشان به‌عنوان یک فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب‌نظر در مسایل اساسی اسلام ارادت قلبی دارم. اگر خداوند متعال به نسل کنونی ما این توفیق را نداد که از شخصیت‌هایی مانند علامه طباطبایی و شهید مطهری استفاده کند، اما به لطف خدا این شخصیت عزیز و عظیم‌القدر، خلاء آن عزیزان را در زمان ما پر می‌کند.»

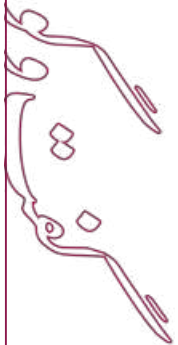
تبیین قرآنی ریشه‌های تحریف سیره و سلوک امام خمینی

گفت‌وگوی اختصاصی
«عصر اندیشه»

با علامه مصباح یزدی

با موضوع
تحریف خط امام





علامه مصباح یزدی صاحب روش و بینش کاربردی در فلسفه اسلامی است و در دورانی که بسیاری از حوزه‌های علمی و حتی دانشگاهی روی خوش به فلسفه نشان نمی‌دادند، او راه امام خمینی در این عرصه را پیش گرفت و به دفاع عقلانی از اسلام پرداخت. ایشان در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از قبیل فقه و اصول، تفسیر و فلسفه و نیز رشته‌های دانشگاهی علوم انسانی و زبان خارجی (انگلیسی و فرانسه) تحصیل، مطالعه و تحقیقات جامعی داشته است. او در سن ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد رسید، اما تا ۸ سال در درس فقه و اصول امام خمینی و تا ۱۵ سال در درس فقه آیت‌الله بهجت شرکت می‌کرد. همچنین مطالعات بسیاری در کتب مختلف تفسیری اعم از تفاسیر علمای شیعه و اهل سنت داشت که نتایج این مطالعات، در سلسله دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم در حوزه علمیه قم تدریس شد. مصباح سال ۱۳۴۸ به موسسه «در راه حق» پیوست و با تاسیس بخش آموزشی آن موسسه، به تدریس کتاب‌های «فلسفتنا»، «اقتصادنا» و «نهایه الحکمه» و نیز تفسیر موضوعی قرآن کریم پرداخت. او از ابتدای پیروزی انقلاب در تاسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه نقش فعالی داشت و بنیاد علمی پژوهشی باقرالعلوم و سپس موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی را در قم پایه‌گذاری کرد. به همراه آیت‌الله جنتی، شهید بهشتی و شهید قدوسی در مدرسه حقانی حضور داشت و به جز

تدریس مباحث قرآنی و فلسفی، کتاب «بدایه الحکمه» اثر علامه طباطبایی را به مدت ده سال آموزش داد. علاوه بر تدریس و تحقیق، سفرهای متعددی به اروپا، آمریکا و کانادا کرد و با اندیشمندان برجسته جهان به مباحثه پرداخت. از او آثار متعددی منتشر شده است که از آخرین آن‌ها می‌توان به دو کتاب «تعلیق‌ه علی نهایه الحکمه» و «اخلاق در قرآن» اشاره کرد.

به گمان ما فروکاستن شخصیت جامع علامه مصباح یزدی (که هم برخوردار از تاملات ناب فلسفی و هم سرشار از عرفان عملی است) به یک رجل سیاسی محض یا بهره‌برداری صرف از ایشان برای منافع کوتاه مدت حزبی و گروهی، چیزی جز یک ظلم بزرگ در حق طالبان معرفت ناب دینی نیست. آیت‌الله مصباح هرچند که به‌عنوان یک عالم ربانی نمی‌تواند فارغ از رسالت‌های سیاسی و اجتماعی باشد و این از خصلت‌های عارفان مبارزه‌جوست که از مسئولیت‌های سیاسی خود غافل نمی‌شوند، اما فعالان سیاسی علیرغم اختلاف سلایق خرد و کلان خود باید به این حقیقت توجه داشته باشند که نمی‌توان سرمایه‌های کم نظیر جهان اسلام را بازیچه بازی‌های سیاسی کرد و با آنان براساس قواعد این رقابت‌ها مواجه شد.

عصر اندیشه پیش از این مصاحبه‌هایی را با آیت‌الله عبدالله جوادی آملی، آیت‌الله سیدمحمد مهدی میرباقری، آیت‌الله محمدعلی

جاودان، آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای و... منتشر کرده است و این‌بار در ادامه گفت‌وگوهای خود با نامداران عرصه فرهنگ و علوم انسانی مصاحبه‌ای تفصیلی را با آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی ترتیب داده است که یک تبیین قرآنی به هنگام از ریشه‌های انحرافات سیاسی و اجتماعی از سیره و سلوک امام خمینی است. از ایشان به سبب قبول این گفت‌وگوی تفصیلی و لطفی که به «عصر اندیشه» دارند، سپاسگزاریم.



این گفت‌وگو توسط سردبیر سابق عصر اندیشه جناب آقای پیام‌فضلی نژاد صورت پذیرفته است.

ابتدا باید تشکر کنیم از اینکه با وجود اشتغالات متعدد فرصت این گفت‌وگو را به ما دادید. در شرایط حساس و تاریخی جامعه ایران و علیرغم همه مباحثات سیاسی‌ای که حول و حوش ما را فرا گرفته است، به‌نظر می‌رسد همچنان آنچه که به‌عنوان یک عنصر تعیین‌کننده به منازعات و بحث‌های جاری شکل می‌دهد، تعریف ما از «فرهنگ» و تلقی دقیق ما از معنا و مفهوم آن است. وقتی به



است که خوشش می‌آید. این با مزاجش بهتر سازگار است یا عادت کرده این را می‌پسندد و تنها اختلاف سلیقه است.

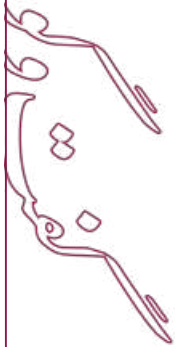
آیا مساله اختلاف فرهنگ‌ها هم از این قبیل است؟ اگر اینطور باشد، پس ما نباید دنبال این باشیم که کدام فرهنگ صحیح است و خوب یا کدام فرهنگ بد است. البته هم نسبت به باورها این مساله مطرح است و هم نسبت به ارزش‌ها. هنوز پرونده این بحث در محافل آکادمیک دنیا بسته نشده است. هر روز گرایش‌های جدیدی تا پست مدرنیسم و شاخه‌هایش مطرح می‌شود و امروز یک نوع کثرت‌گرایی مورد قبول است که عمده‌اش هم به «کثرت‌های فرهنگی» برمی‌گردد. موضع‌گیری ما با پاسخی که به این سوال می‌دهیم، می‌تواند در همه فعالیت‌های فرهنگی مان اثر بگذارد. اگر ما در این زمینه یک «پلورالیست» شدیم، حق نداریم بگوییم فلان فرهنگ بد یا غلط است، چون آن یک سلیقه است و اگر شما نمی‌پسندی می‌توانی چیز دیگری را انتخاب کنی. ولی برعکس، اگر بگوییم هم باورها و هم ارزش‌ها، درست، نادرست، خوب، بد، زشت و زیبا دارد، آن وقت نوبت می‌رسد به اینکه بپرسیم کدام یک خوب و صحیح است و کدام یک بد و غلط است؟ طبعاً از کسی مثل من توقع این نیست که این مساله را حل کنم و جواب قاطع بدهم، ولی برای ما این مساله مطرح است که اسلام در این باره چه می‌گوید؟ چون بالاخره ما «فرهنگ اسلام»

دینی و الهی، مساله فرهنگ مساله‌ای است که هم اصالتاً اهمیت فوق‌العاده دارد و هم به‌عنوان یک ابزار برای اهداف دیگر است. اصولاً انسانیت انسان به فرهنگش است. فرهنگ از دو رکن «باورها» و «ارزش‌ها» تشکیل شده است. بقیه در مقابل این دو عنصر اصلی، طفیلی است. «انسانیت انسان» بستگی به بینش، نگرش و باورهای صحیحی دارد که شخص نسبت به هستی پیدا می‌کند. از بُعد عملی، ارزش‌هایی باید اهمیت داشته باشد که در عمل و رفتار انسان موثر باشد. مجموعه این دو عنصر اصلی و مقدمات و موخراتش و تبعات آن‌ها، فرهنگ را تشکیل می‌دهد. بنابراین، اگر ما فرهنگ را از زندگی انسان حذف کنیم، یعنی انسانیت را حذف کرده‌ایم. از جمله مباحث اصلی فرهنگ که هنوز هم در محافل علمی و آکادمیک دنیا تازگی خودش را حفظ کرده و از اهمیت نیفتاده، این است که آیا ما در زمینه باورها و ارزش‌ها، می‌توانیم بگوییم حق و باطلی، یا راست و کجی وجود دارد یا خیر؟ آیا اختلاف فرهنگ‌ها مثل اختلاف در سلیقه‌های انتخاب رنگ و غذا و نوع پوشش، سلیقه‌ای است؟ یعنی، نمی‌شود گفت یکی خوب یا بد است؟ یکی رنگ سبز می‌پسندد و دیگری آبی. در اینجا خوب یا بد معنا ندارد؛ این یک سلیقه است، آن هم یک سلیقه. یا در غذاها یکی از گوجه‌فرنگی خوشش می‌آید، یکی خوشش نمی‌آید. نمی‌شود گفت این بد است که خوشش نمی‌آید و آن خوب

اختلافات سیاسی یا اجتماعی موجود نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که پایه و اساس آن‌ها نیز ریشه در رویکردهای فرهنگی متفاوت دارد و همین رویکردهاست که آثار خود را در سیاست‌های داخلی و خارجی نشان می‌دهد. برای نمونه، در حال حاضر عده‌ای که به پلورالیسم و لیبرالیسم فرهنگی اعتقاد دارند و راه رسیدن به تمدن و پیشرفت را پذیرش «فرهنگ غربی» فرض می‌کنند، لاجرم به دنبال «سازش سیاسی» با آمریکا هستند. در همین روند برای اینکه تصویر موجهی از اندیشه‌های خود بسازند و مردم مسلمان را با خود همراه کنند، دست به «تحریف» اندیشه‌های امام خمینی (ره) می‌زنند و اینجا نیز با گونه‌ای از «استحاله فرهنگی» سر و کار داریم.

➡ به نظر می‌رسد این‌ها حلقه‌های یک زنجیر هستند که به یکدیگر متصل‌اند و حتی استراتژی و تاکتیک‌های آنان در سنت دینی و نصوص قرآنی و روایی ما نیز تبیین شده است. اگر بخواهیم بر مبنای یک تبیین قرآنی با مسایل و چالش‌های فرهنگی جامعه ایران روبه‌رو شویم، از کجا باید آغاز کنیم؟

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين. بعد از خوشامدگویی مجدد و دعا کردن برای اینکه خدا به توفیقات شما بیفزاید و برکات شما و دوستانتان را بیشتر کند، با یک نگرش اسلامی،



را به‌عنوان یک فرهنگ پذیرفته‌ایم و باورهای مان باورهای اسلامی است، یا لااقل می‌خواهیم اینطور باشد. ارزش‌های مان ارزش‌هایی است که اسلام تعیین کرده و این معنایش این است که خوب و بد، درست و نادرست داریم.

بنابراین، در نظریه فرهنگی اسلام، قائل به این هستیم که حسن و قبح وجود دارد...

بله؛ یعنی به‌طور کلی نمی‌توان پلورالیسم را در فرهنگ قبول کرد. حتی اگر در بعضی شاخه‌های فرعی بتوان پذیرفت، ولی در مسائل اساسی پلورالیسم قابل پذیرش نیست. قرآن می‌فرماید: **فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**. دواره متفاوت است: یک حقی است و در مقابلش یک باطلی. حق که نبود، باطل است و گمراهی. وقتی یک ناظر بیرونی به اسلام نگاه می‌کند تا ببیند اسلام چه نظری در این زمینه و چه پاسخی برای این سوال دارد، ظاهراً هیچ جوابی نیست جز اینکه اسلام هم در باورها و هم در ارزش‌ها، حق و باطل را قبول دارد. به‌خصوص در مسایل اصولی. اینجا در پی تعریف مسایل اصولی و غیر اصولی نیستیم، ولی برخی مسایل جنبه مادر دارد و بنیادین است. اسلام «تکثرگرایی» را نمی‌پذیرد و این نکته در سرتاسر قرآن نیز پر واضح است. شاید بهترین نمونه‌اش برخوردی باشد که با مسیحیت می‌کند. بر سر یک دوراهی هستیم: یا باید حرف قرآن را بپذیریم که اگر همه علیه شما باشند، خداوند می‌تواند شما را پیروز کند

و نصرت دهد، یا بگوییم این‌ها تعارفات است و واقعیت امر چیزی جز «سازش» نیست قرآن کریم از یک طرف حضرت عیسی علیه‌السلام را به‌عنوان یک فرد بسیار ممتاز و حتی بی‌نظیر معرفی می‌کند و او را «روح خدا» می‌نامد. اوصافی که در قرآن درباره حضرت عیسی به‌کار رفته، درباره کمتر پیغمبری بیان شده است. درباره اقوام و پیروان ادیان هم یک نظر خاصی به مسیحیان دارد: **وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةَ لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى**؛ یعنی نزدیکترین دوستان شما مسیحیان هستند.



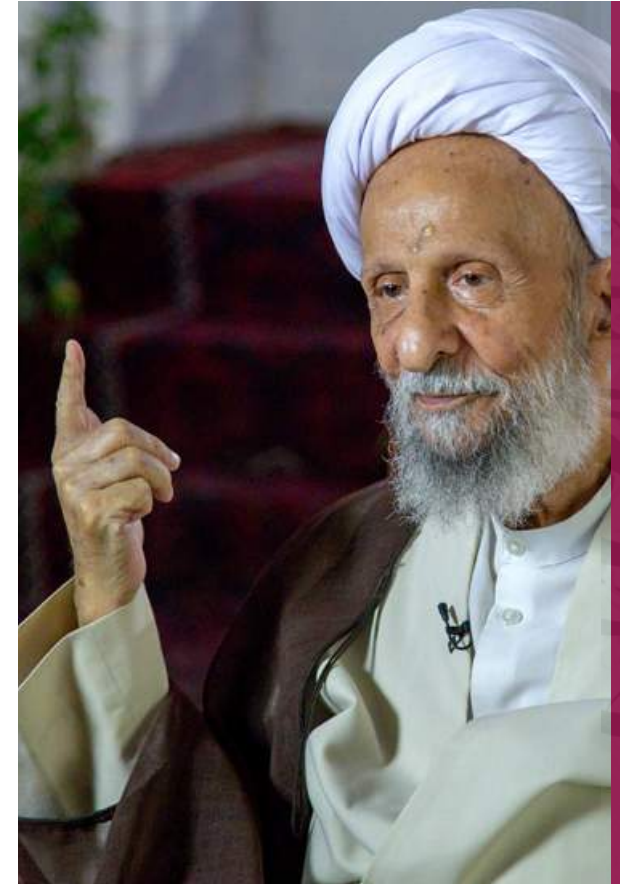
مساله مماشات در رفتار و مدارا کردن با دیگران و محبت کردن و جلب توجه کردن یک حرف است، اما درباره اصل عقیده که کدام حق است کدام باطل، جای مماشات نیست. حق را باید شناخت و پذیرفت، باطل را باید رد کرد و نپذیرفت. حالا، اینکه چگونه باید با طرفداران حق و باطل معامله کرد، مختلف است.

درعین‌حال راجع به عقاید مسیحیت هم خیلی قرص و قاطع می‌گوید این اعتقادی که مسیحیان راجع به فرزند خدا بودن حضرت عیسی دارند، آنقدر بد و مخرب است که جا

دارد زمین و آسمان از هم بپاشد، کوه‌ها فرو بریزد و زمین بشکافد: **تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَشْجُقُ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا. أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا. أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْإِلَهَاءُ مِنْ قَبْلُ مَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ. وَاللَّهُ عَلِيمٌ عَلِيمٌ**. فرعون گفت انا ربکم الاعلی، اما خدا نگفت از این سخن نزدیک است آسمان‌ها و زمین بپاشد. این همه مسلمان‌ها را کشتند، بازهم قرآن چنین موضعی نگرفت. اما اینکه برای خدا فرزند قائل شدند، این چیزی است که هستی را متزلزل می‌کند.

بنابراین، مساله مماشات در رفتار و مدارا کردن با دیگران و محبت کردن و جلب توجه کردن یک حرف است، اما درباره اصل عقیده که کدام حق است کدام باطل، جای مماشات نیست. حق را باید شناخت و پذیرفت، باطل را باید رد کرد و نپذیرفت. حالا، اینکه چگونه باید با طرفداران حق و باطل معامله کرد، مختلف است. یک وقت آن‌ها از روی عناد کاری را می‌کنند که باید برخورد سخت کرد: **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ**. یک وقت از روی جهل است که باید با مدارا و مهربانی سعی کرد جذبشان کرد و جهلشان را برطرف کرد. حتی کمک مالی بهشان کرد تا توجهشان جلب بشود. مؤلفه قلوبهم با دادن مقداری زکات، دولت اسلامی باید سعی کند کفار و جاهلین را جذب کند. خیلی‌ها واقعاً غرض و مرضی ندارند. **لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ**. خدا نمی‌گوید به این‌ها احسان

نکنید، بلکه می‌فرماید: تَبَرُّوْهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ. دشمنان و مخالفین خود را احسان کنید و بر خورد عادلانه با آن‌ها داشته باشید. اگر غرض و مرضی ندارند و کارشان از روی جهل و اشتباه



است باید با صمیمیت برخورد کرد؛ جوری که توجه آن‌ها جلب شود تا بفهمند دلسوزشان هستیم، تا راهی برای هدایتشان باز شود. حالا پذیرفتن یا نپذیرفتنش، مساله دیگری است. اما

در اینکه بگوییم این اعتقاد درست است یا خیر، قابل انعطاف نیست. باید حق را شناخت و آن را پذیرفت و ترویج کرد و باطل را شناخت و با آن برخورد کرد و جلوی انتشار آن و گمراه شدن دیگران را گرفت. این یک مساله اصولی برای ما است و برخورد با مسائل فرهنگی نیز باید اینگونه باشد.

ابتدا قرآن را تفسیر به رای کردند، سیره پیغمبر را تحریف کردند و می‌خواستند توجیه کنند که آن در یک شرایط خاصی بود، چنین و چنان بود. اکنون رسیده‌اند به امام؛ امام را هم اینگونه تحریف می‌کنند

فرمودید گرچه ما پلورالیسم را در مسایل اصولی و بالخصوص امور فرهنگی رد می‌کنیم، اما در سطوح خرد و فرعی می‌توان گونه‌ای از کثرت‌گرایی را پذیرفت. آن سطوح کدام‌اند؟

گرچه پلورالیسم فرهنگی در اسلام نداریم، اما به یک معنا در مسائل فرعی برخی تفاوت‌ها قابل اغماض است؛ مسایلی که چندان اهمیتی ندارد و در آن کثرت‌گرایی قابل قبول است. فرض بفرمایید در فرقه‌های مختلف اسلامی با سلیقه‌هایی که دارند. مثال‌های عینی‌تر آن در فقه است: کسانی مقلد این آقا هستند، کسانی مقلد فردی دیگر. می‌گویند تو به وظیفه خودت عمل کن و او نیز به وظیفه خودش. کثرت‌گرایی در مسایل فرعی و ریز قابل قبول است، وگرنه انسان با انسانی نمی‌تواند همکاری داشته باشد.

در واقع به‌گونه‌ای از «کثرت‌گرایی محدود» برای پیشبرد زندگی اجتماعی قائل هستیم.

اگر این مقدار تکثر نباشد همه‌چیز به هم می‌ریزد، اما در مسائل اصولی، باورها و ارزش‌های اصلی هیچ جای انعطاف نیست. در حوزه فکر و نظر، باید حق را شناخت و باطل را رد کرد. در حوزه عمل هم باید دید انسان انگیزه‌اش برای این کار چه بوده است؟ چگونه برخورد کرده، تا متناسب با آن با او برخورد شود. مساله دوم این است که آیا پذیرفتن فرهنگ غلط که شامل باورهای غلط و ارزش‌های نادرست می‌شود، همه‌اش از روی جهل است یا عامل دیگری نیز موثر است؟ وقتی ما گفتیم با کسانی که از روی جهل اعتقاد غلطی دارند یا رفتار غلطی انتخاب کرده‌اند باید مدارا و محبت کرد، آیا معنایش این است که همه همین‌گونه هستند؟ یعنی، هرکس برخلاف اسلام رفتار کرد، از روی جهل است و باید با او مدارا کرد؟ خیر. آیات قرآن در این زمینه خیلی روشن است و کسانی را معرفی می‌کند که حق را شناختند و عمداً انکار کردند. درباره قوم فرعون بیان کرده است: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا. فرعونیان دانستند که موسی حق است و آیاتی که بر او نازل شده و معجزاتی که انجام می‌دهد از طرف خداست و خود حضرت موسی به فرعون فرمود: لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. با دو تاکید: حتماً



تبیین قرآنی
ریشه‌های تحریف
سیره و سلوک
امام خمینی ره
علامه محمد تقی
مصباح یزدی



می‌دانی که این کرامات و معجزاتی که من دارم کار من نیست و خدا این‌ها را نازل کرده تا بر تو حجت تمام شود. چون فرعون می‌گفت: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي. من خدای دیگری سراغ ندارم. موسی گفت دروغ می‌گویی. لَقَدْ عَلِمْتُمْ: می‌دانی این‌هایی که من می‌گویم درست است و خدای آسمان‌ها و زمین آن‌ها را فرستاده است. به‌طور کلی می‌گوید: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ. فرعونیان سخنان موسی را از روی ظلم و عُلو تکذیب کردند. حالا این ظلم و علو چیست و فرقتان چیست؟

مهم نکته روان‌شناختی‌اش است. با اینکه فهمیدند موسی حق است، چرا این کار را کردند؟ قرآن، عامل روانی‌اش را معرفی می‌کند و آن «روحیه برتری طلبی» و «قانع نشدن به حق خود» و «تسلیم نشدن در مقابل حق» است. این عوامل روانی موجب می‌شود انسان آگاهانه و دانسته حق را انکار کند و در مقابلش سرمایه‌گذاری کند، نه تنها انکار لفظی بلکه تا پای جان هم بایستد.

یعنی در مقابل جاهلان، طیفی از مغرضان را داریم که تا پای جان حق را انکار می‌کنند. نمونه‌های تاریخی و شاخص‌های این گروه چیست؟

بله؛ مثلاً ابوجهل زمانی که در جنگ بدر کشته شد، وقتی آمدند سرش را از تن جدا کنند گفت: «سر مرا از پایین گردن جدا کنید. برای اینکه

فردا بگویند او آدم شجاعی بوده است و کله بزرگ دارد.» ببینید! مرگش رسیده و می‌خواهند سرش را جدا کنند، ولی دست از علوش بر نمی‌دارد.

تا حد مرگ، حس «برتری طلبی» دارد...

بله؛ تا دم مرگ هم خود را نشان می‌دهد. پس جواب اینکه آیا پذیرفتن و پیروی از فرهنگ غلط و باورها و ارزش‌های نادرست فقط از روی جهل است یا خیر؟ جواب این است که منحصر به



« روحیه برتری طلبی » و « قانع نشدن به حق خود » و « تسلیم نشدن در مقابل حق » موجب می‌شود انسان آگاهانه و دانسته حق را انکار کند و در مقابلش سرمایه‌گذاری کند، نه تنها انکار لفظی بلکه تا پای جان هم بایستد.

جهل نیست. گاهی یک عوامل روانی خاصی است که تمام آن به برتری طلبی بر می‌گردد. مساله بعدی این است که افرادی که از روی عناد با حق مخالفت می‌کنند چه ابزارهایی دارند و چگونه حق را سرکوب می‌کنند؟ تاکتیک‌هایشان چیست و برای اینکه اهل حق را سرکوب کنند و خودشان را پیروز جلوه دهند، چه روش‌هایی را انتخاب می‌کنند؟ عام‌ترین چیزی که قرآن در این زمینه بیان می‌کند «ترور شخصیت» است: يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. هیچ پیغمبری نیامد مگر اینکه مخالفتش او را «مسخره» کردند. کاری کردند که از چشم مردم بیفتد، یعنی شخصیتش را ترور کردند. موقعیت اجتماعی‌اش را از بین بردند. از هو کردن گرفته تا تهمت زدن؛ تهمت‌هایی که در جامعه قابل پذیرش نیست، حتی تهمت فحشا و چیزهای دیگر که به انبیاء زدند و نهایتاً با جنگ نظامی و برخورد فیزیکی با آن‌ها مواجه شدند. همه این‌ها در دایره تاکتیک‌های سرکوب حق قرار می‌گیرد. آرام‌ترین و راحت‌ترین همان مسخره کردن و تهمت‌های ساده شخصیتی است. در مراحل بعدی قوی‌تر می‌شود: متهم کردن به جنایت، جرم‌های حقوقی یا جنون. قرآن می‌فرماید: قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. هر پیغمبری آمد گفتند یا «ساحر» است یا «دیوانه». این‌ها همان «ترور شخصیت» است، تا می‌رسد به «ترور فیزیکی». زندان و زندانی کردن و شکنجه دادن و

نهایتاً کشتن: وَ قَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ.

تاکتیک «تحریف» به منظور سرکوب حق در دایره همین بحث قرار می‌گیرد؟

بله؛ یکی دیگر از تاکتیک‌ها، «تحریف» است. جایگاه بحث تحریف در نظام فرهنگی بسیار اهمیت دارد. چرا تحریف می‌کنند؟ به خاطر همان ظلماً و علواً: برای برتری طلبی خودشان می‌خواهند طرف را سرکوب کنند، از دور خارج کنند، مرعوب کنند. تا خودش هست مسخره‌اش می‌کنند، هو می‌کنند. پس از آن برای دیگران آثار و خاطراتش را تعریف می‌کنند و می‌گویند او اصلاً اینجوری که شما فکر می‌کنید، نبود.

قرائت و روایت دیگری از حق ارائه می‌کنند...

قرائت دیگری است و شخصیت دیگری را به جای او معرفی می‌کنند. حرف‌هایش را عوض می‌کنند: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.

تفسیر به رأی می‌کنند؟

دقیقاً؛ این تعبیر صریح قرآن است که سخنان را جابه‌جا می‌کنند. مثلاً، یک سخنی را که در جایی گفته شده، در جای دیگری نقل می‌کنند.

هم شأن نزول سخنان را عوض می‌کنند، هم لفظ را در غیر موضع خودش قرار می‌دهند. شما پیش از این نیز به مساله متشابهاات کلام در بحث «تحریف» اشاره فرموده‌اید...

این هم یک نوع تشابه است. تقطیع کلمات، کاری که بعضی از رسانه‌ها هم انجام می‌دهند. یک جمله‌ای را می‌گیرند جلو و عقبش را حذف می‌کنند که معنای دیگری پیدا می‌کند. پس در فعالیت فرهنگی جایگاه تحریف بسیار مهم است. انواع مختلفی هم دارد: تحریف شخصیت و تحریف کلمات، حذف و تقطیع و تفسیر غلط و...

حتی انکارشان نزولش...

بله. انواع این‌ها که تعبیر عام تحریف است. آن وقت مطرح می‌شود که ما باید در مقابل دشمنان و کسانی که اهل عناد هستند چه موضعی داشته باشیم؟ در مقابل تاکتیک‌هایشان چه کنیم؟ از جمله در مقابل تاکتیک تحریف. در مقابل جنگشان که باید تا پای جان بجنگیم و ایستادگی کنیم. در مقابل جنگ‌های اقتصادی باید مقاومت داشته باشیم و زیر بار نرویم. در مقابل عوامل فرهنگی باید فکر صحیح را نشر کنیم. افکار غلط را توضیح بدهیم و رد کنیم. باید سعی کنیم «شخصیت حقیقی» طرف را معرفی کنیم، طوری که کسی که غرض و مرضی ندارد بتواند بفهمد که «واقعیت» چیست. آنقدر شواهد و قرائن و... بیاوریم تا معلوم شود شخصیت او چه بوده و مقصودش از این سخن چیست. ما اکنون به انواع این تاکتیک‌ها مبتلا هستیم: از حصر اقتصادی، جنگ تحمیلی، جنگ‌های نرم، تبلیغات غلط، دروغ، اتهام، تحریف شخصیت، هو کردن، فحش دادن، مسخره کردن، لقب کوتوله دادن، خشونت طلب، کهنه‌پرست، متحجر و... این

کاری است که از زمان پیدایش انبیاء بر زمین شروع شده و روز به روز کامل‌تر شده است. شیاطین کمک کردند و راه‌های بهتر و موثرتری پیدا کردند که حتی امروزه ما علومی در همین راستا و موضوع داریم.

این تاکتیک‌ها در چارچوب استراتژی‌های «جنگ روانی» که حتی به‌عنوان رشته‌های علمی در دانشگاه‌های غربی تدریس می‌شود، قابل تعریف است. در ایران نیز یک اسم آکادمیک روی آن گذاشته‌اند و به‌صورت رسمی آن را به‌عنوان یک «روش» اشاعه می‌دهند.

بله، ما در داخل تحصیل کرده‌هایش را داریم. برخی شخصیت‌های سیاسی مان تحصیل کرده‌های همین رشته در انگلستان هستند.

بله، دقیقاً.

چند تن از شخصیت‌های معروف...

مثل «سعید حجاریان»، «محمد رضا تاجیک» و...

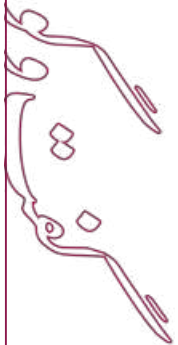
کار معروف شناخته شده‌ای است، مخفی نیست.

جالب است که در سپهر سیاست ایرانی، برخی از سیاستمداران تسلط به «جنگ روانی» را جزء امتیازات ویژه‌شان می‌دانند؛ حتی به رقبای خود خرده می‌گیرند و فخر می‌فروشند که ما جنگ روانی بلدیم، اما شما بلد نیستید!

آن‌ها برای اهداف خودش راه‌های زیادی دارند.



تبیین قرآنی
ریشه‌های تحریف
سیره و سلوک
امام خمینی ره
علامه محمد تقی
مصباح یزدی



همانطور که مثال زدیم مسخره کردن، تهمت زدن، تهمت‌های فکری، تهمت‌های اخلاقی یا می‌گویند این دیوانه است، این مریض است و چیزهایی از این قبیل؛ تا تهمت‌های مالی، فسادهای جنسی و چیزهای دیگر، دستشان باز است. هر چیز بخواهند می‌گویند. مخصوصاً بر اساس اصل ماکیاولیسم که می‌گویند «هدف، وسیله را توجیه می‌کند.» هیچ مانعی برای خود قائل نیستند. اما ما چطور؟ دست ما بسته است: ما جز حق را نباید ترویج کنیم و جز از وسیله حق نباید استفاده کنیم. این یکی از دشواری‌های کار ماست. دشواری دوم کار ما این است که اهل باطل از هر فرقه‌ای باشند و با هر انگیزه‌ای، چون این آزادی را در انتخاب راه و ابزار و تاکتیک برای خودشان قائل هستند، غالباً از راه‌هایی استفاده می‌کنند که عموم مردم جذب شوند. در این راه هم تجربیات زیادی دارند. آنچه در عصر ما به‌خصوص خیلی موثر است استفاده از مسائل جنسی و سکسی است؛ از زمان گرفته تا فیلم و نمایش و مسائل عملی که حتی می‌رسد به همجنس‌گرایی و رواج آن و حتی افتخار کردن به آن. امروز مهمترین نقطه ضعفی که برای ما قائل هستند این است که شما چون همجنس‌بازی را قبول نمی‌کنید، پس در ایران آزادی ندارید و این امر را بزرگترین عیب ما معرفی می‌کنند!

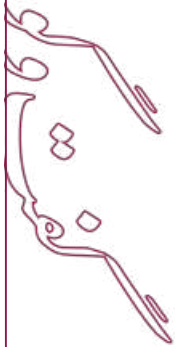
👉 در اواخر دهه ۱۹۹۰ رساله‌ای از «ریچارد رورتی» (یکی از بزرگترین فیلسوفان پراگماتیست آمریکایی) به نام «اولویت دموکراسی بر فلسفه» منتشر شد و در آن نوشت: «همجنس‌گرایان راه



و روش ما را نسبت به زندگی اجتماعی مان به نحوی مثبت و آزادی‌بخش دگرگون کرده‌اند. خودداری خانواده‌ها از مداخله در برنامه ازدواج فرزندان‌شان به لحاظ اینکه ازدواج آنان همجنس‌گرایانه یا غیر همجنس‌گرایانه است، یکی از واحدهای پیشرفت باید شناخته شود.»

و عجیب که این موضوع اصلاً توجیه منطقی ندارد و نمی‌تواند هم داشته باشد، اما شیطان آنچنان کمک می‌کند که با وجود انواع استفاده‌های جنسی

طبیعی، یک چنین پدیده‌هایی در جوامع غربی رواج پیدا می‌کند. به هر حال، آن‌ها دستشان باز است و از تاکتیک‌هایی استفاده می‌کنند که عموم مردم به‌خصوص جوان‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد، اما ما محدودیت داریم و از هر تاکتیکی نمی‌توانیم استفاده کنیم. مساله سومی که آن هم از همین جا نشأت می‌گیرد این است که قدرت‌های بزرگ پشت این‌ها هستند. هیچ‌وقت فرعون‌ها و نمرودها نیامدند از انبیاء پشتیبانی کنند. غالباً مستضعفین و پابره‌نه‌ها و بردگان بودند. همیشه طبقات مظلوم



قرآن درباره صدر اسلام می‌گوید: **وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمُ فَلََمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا**. بعد از جنگ بدر، جنگ حنین و احد اتفاق افتاد. در جنگ حنین شما گفتید: ما عجب جمعیتی داریم! در جنگ بدر ۳۱۳ نفر بودیم با چند شتر و شمشیر، پیروز شدیم. حالا این جمعیت را داریم! **وَصَاقَتْ عَلَيْنُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ**. اصلاً پهنه زمین برای شما تنگ شد. در تنگنا قرار گرفتید و شکست خوردید. پس کمبودهایی که ما در مصاف با دشمنان داریم (با دشمنان عنود، پرجمعیت و پرتجربه در جنگ‌های روانی و نظامی ...) تنها چیزی که در مقابل این‌ها می‌تواند مقاومت کرده و همه آن‌ها را خنثی کند «ایمان» و «توکل» بر خداست. هر قدر «مقاومت» کردید و بر خدا توکل کردید، پیروز هستید. این منطق قرآن است. هیچ قابل تأویل و تحریف هم نیست؛ کاملاً صاف و صریح.

اینکه رمز پیروزی، باور به «پشتیبانی‌های الهی» یا همان توکل و ایمان است، دقیقاً از «ظاهر آیات» قابل فهم است ...

نه تنها از «ظاهر آیات» می‌شود فهمید، بلکه هیچ معنای دیگری نیز نمی‌توان برایش فرض کرد. این را ما از اسلام و قرآن می‌آموزیم. در روایات هم امثال این‌ها زیاد است. در نهج البلاغه عبارتی از امیرالمومنین است که اگر شما به غیر از خدا پناه ببرید، خدا شما را به خودتان وامی‌گذارد. حتی جبرئیل و میکائیل هم دیگر نمی‌توانند برای شما

کاری کنند. خدا شما را وامی‌گذارد به خودتان و اسبابتان. بجنگید، هر کس زورش بیشتر بود، پیروز می‌شود. این کیفر پناه بردن به غیر خداست. در مقابلش هم کسانی گفتند: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ**. این‌ها با همه ضعف خود در مقابل دشمنان قدرتمند و توانمند پیروز شدند. قرآن بدون شک داستان حسین کرد نیست. این قصه‌ها را می‌گوید تا ما استفاده کنیم و در زندگی از آن‌ها بهره بگیریم. حالا باید ببینیم امروز ما در مقابل آمریکا کجای کار هستیم؟ برخی دوستان ما که از همان اوایل انقلاب انسان‌های خوبی بودند، متدین و علاقمند به انقلاب بودند و اینطور نبود که خائن باشند (الان هم هستند و بعضی‌هایشان پست‌های مهمی دارند) همان سال‌های اول جنگ می‌گفتند ما تا کی باید با آمریکا بجنگیم؟

می‌توان مثال‌هایی آورد که بحث عینی‌تر شود؟

صحنه‌هایی را به یاد دارم که این افراد به خود من گفتند. مکان و روزش یادم است. یکی در سفر حج و «روز برائت» بود که تظاهرات می‌کردند. بعثه رهبری در ساختمانی در میدان معاهده بود. میدان معروفی است در مکه، آنجا هتل بزرگی است که بعثه رهبری آنجا مستقر است. آن زمان مرکز اصلی ایرانیان بود. روز تظاهرات برائت در میدان معاهده جمعیتی آمده بودند و شخصیت‌هایی از بعثه و شخصیت‌های دیگری از ایران نیز حضور داشتند.



تنها چیزی که در مقابله با دشمنان عنود، پرجمعیت و پرتجربه در جنگ‌های روانی و نظامی و ... می‌تواند مقاومت کرده و همه آن‌ها را خنثی کند «ایمان» و «توکل» بر خداست. هر قدر «مقاومت» کردید و بر خدا توکل کردید، پیروز هستید. این منطق قرآن است. هیچ قابل تأویل و تحریف هم نیست؛ کاملاً صاف و صریح.



تبيين قرآني
ريشه‌هاي تحريف
سپرده و سلوک
امام خميني ره
علامه محمد تقی
مصباح يزدي

اما این را با سرعت نور چطور می‌شود مقایسه کرد؟! دوست ما در آکسفورد می‌گفت هرچه ما سریعتر برویم و سرعت بگیریم، باز فاصله‌مان با آن‌ها زیاد است. حتی اگر خودمان را هم بکشیم، باز به آن‌ها نمی‌رسیم! فقط یک راه وجود دارد و آن اینکه با آن‌ها «سازش» کنیم و از تکنولوژی آن‌ها استفاده کنیم. صمیمانه هم باید به ما بدهند؛ اگر به زور بخواهیم از چنگشان دریاوریم، نمی‌شود. من نه آن محاسبات را می‌توانستم جواب بدهم، نه اینکه فرصت و مجالی برای پاسخ بود. فقط یک جمله گفتم که آقای فلانی فرض کنید همه چیزهایی که شما فرمودید صحیح، ما با چه قیمتی باید این‌ها را به دست بیاوریم؟

سوالی که مطرح می‌شود این است که اگر همه آن محاسبات عقل ریاضی درباره جهان امروز صحیح باشد، باز هم باید ببینیم اولاً آیا آن تکنولوژی و سرعت سرسام‌آور مفید است و ثانیاً به چه قیمتی باید با «غرب» سازش کرد؟

و آیا جز با دست کشیدن از انقلاب، طرف راضی می‌شود؟! پس چرا انقلاب کردیم؟ اینجا بود که دوست ما دیگر جوابی نداد. البته بعداً جواب‌های بهتری پیدا شد؛ مانند پیشرفت‌های هسته‌ای! این‌ها جواب‌های عینی بود: آیا ما صنعت هسته‌ای را با «سازش» به دست آوردیم؟ به هر حال، امروز جامعه ما به خصوص خواص ما و سیاستمداران ما بر سر این دوراهی هستند: یا باید حرف قرآن را بپذیریم که اگر همه عالم علیه شما باشند خدا می‌تواند شما را بر آن‌ها پیروز کند و تا به حال هم

خیلی خوش آب و هوا، اردو تشکیل داده بودند. حتی از گلاسکو و جاهای دیگر هم آمده بودند. ما در آن سفر احوال رفیقمان را پرسیدیم که ایشان کجاست؟ گفتیم حالا که ایشان نیامده دیدن ما، ما برویم دیدن ایشان. رفتیم آکسفورد و ظهر مهمان ایشان بودیم. بعد از پذیرایی، من و ایشان تنها شدیم و دو نفری نشستیم. خیلی آهسته حرف دلش را مطرح کرد. گفت می‌دانی که من از اول طرفدار انقلاب و امام بودم، مواضعم چنین و چنان بود. حالا هم همین اعتقاد را دارم، ولی به هر حال یک حقایق و واقعیاتی است که نمی‌شود انکار کرد.

احتمالاً داشت با عقل ریاضی نفع و ضررها را محاسبه می‌کرد؟

بله؛ دقیقاً محاسبه ریاضی می‌کرد. می‌گفت این سرعت تکنولوژی و پیشرفت غرب شبیه سرعت نور است. ابزارهایی در اختیار مردم قرار می‌دهد که یک نمونه‌اش همین تلفن همراه است. حرف آن آقا این بود که می‌گفت سرعت تکنولوژی شتابان است. چیزی که در گذشته شاید صدها سال باید می‌گذشت تا این همه صنعت پیشرفت کند، در عرض چند سال این همه ترقیات پیدا شد. این شاهد بر اینکه ایشان می‌گفت سرعت پیشرفت، سرعت نور است. می‌گفت ما اگر خیلی همت کنیم از این ابزارهایی که داریم، از شتر سواری، خودرو سواری شویم! از خودرو برویم هواپیما سوار شویم. از سرعت صد کیلومتر، هزار کیلومتر برویم.

فردی که از شخصیت‌های بزرگ و جزء مقامات مهم کشوری و در حد وزارت بود، به من گفت: «تا کی می‌خواهیم با آمریکا بجنگیم؟» این برای آن سال‌ها بود. تا امروز هم که ملاحظه می‌کنید از این‌ها ضعف و خودباختگی‌ها تراوش می‌کند. بعضی‌ها هم آنقدر خودباخته نیستند. یکی از اساتید مهم دانشگاه که با ما همکاری‌های علمی داشت و فرد متدین و



دوست ما در آکسفورد می‌گفت

هرچه ما سریعتر برویم و سرعت بگیریم، باز فاصله‌مان با آن‌ها زیاد است. حتی اگر خودمان را هم بکشیم، باز به آن‌ها نمی‌رسیم! فقط یک راه وجود دارد و آن اینکه با آن‌ها «سازش» کنیم و از تکنولوژی آن‌ها استفاده کنیم. صمیمانه هم باید به ما بدهند!

انقلابی هم بود و هست، چند سالی در آکسفورد انگلستان بود. ما یک سفری آنجا دعوت شدیم برای ایام عید که انجمن‌های دانشجویهای مسلمان در لندن بود. آقای کدخدایی هم هنوز آنجا دانشجو بودند. محور این برنامه و دعوت کننده آقای «محسن اراکی» بودند. انجمن‌های اسلامی مختلف از شهرهای مختلف انگلستان همه در لندن جمع شده بودند و در یک جزیره



تبيين قرآني
ريشه‌هاي تحريف
سيره و سلوك
امام خميني رضى
علامه محمد تقى
مصباح بزدى



کرده است؛ شرطش توکل و ایمان و مقاومت است: **وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا**. شرطش دو چیز است: یکی تقوا و دیگری صبر و مقاومت. یا این را باید بپذیریم، یا باید بگوییم این‌ها تعارضات است و واقعیت امر چیزی جز «سازش» نیست.

➡ **دوراهی بر سر واقع گرایی و آرمان خواهی یا به تعبیری رئالیسم سیاسی و ایده آلیسم مکتبی است و البته از نظر آکادمیک، طرز تلقی اصول گرایان شیعی را نوعی «ایده آلیسم رادیکال» معرفی می کنند...**

اینکه تعبیرات خوبش است.

➡ **در رسانه‌هایشان هم به انقلابیون القابی مانند «متحجرین خشونت‌گرا» می دهند...**

متحجر، کهنه‌پرست، ارتجاعی و... متأسفانه کسانی که این نوع تفکر را دارند کم نیستند. حالا در این شرایط ما باید چه کنیم؟ بنده یک طلبه هستم و در گوشه قم درس می‌دهم، شما به‌عنوان یک نویسنده، کتاب تالیف می‌کنید یا مجله منتشر می‌کنید یا فعالیت‌های دیگری دارید و سخنرانی می‌کنید. ما باید چی کار کنیم؟ جامعه ما این است. سیاستمداران ما هم این‌ها هستند. شما در انتخابات گذشته شعارهای کاندیداها را بررسی کنید. کدامشان دم از اسلام زدند؟ فقط یکی‌شان بود که رای هم نیاورد! همه شعارها مشابه هم بود. رفع تحریم‌ها، پیشرفت اقتصادی و...

➡ **تم غالب شعارها در دوره‌های مختلف انتخابات، شعار «دولت مدرن» است...**

دولت مدرن، آشتی با همه. حتی میان متدینین این شعارها مرسوم بود.

➡ **حتی صراحتاً آشتی با غرب، تعامل با آمریکا...**

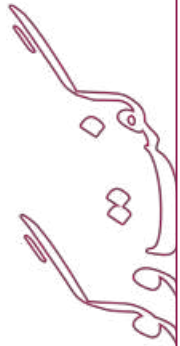
آشتی با همه! یک استثنا هم نکردند، حتی اسرائیل را استثنا نکردند. آشتی با همه! فقط یک بنده خدایی بود که حالا یک خرده راجع به ارزش‌های اسلام حرف می‌زد و رای نیاورد. آن‌هایی که برنده شدند همین‌ها بودند. یک طیف بودند. ما چه کار کنیم؟ بنده عقیده‌ام این است که با توجه به هدف الهی از آفرینش انسان و آفرینش این جهان و فرستادن انبیاء و به‌خصوص نازل کردن قرآن و بیان این مطالب در آن، اگر همه این‌ها را در نظر بگیریم، مهمترین وظیفه ما «هدایت» است. یعنی حتی اگر شما بفرمایید وظیفه ما این است که سلاح مدرنی که فوق همه باشد اختراع کنیم، برای همان هم اول باید بپذیریم که این کار لازم است و باید بشود. خود این هدایت می‌خواهد. اگر آدمیزاد بخواهد کار انسانی کند تنها یک راه دارد و آن تأثیر در فکر است. با زور و افسار و زنجیر و شکنجه و کشتن چیزی عوض نمی‌شود؛ گاهی نتیجه معکوس هم می‌دهد. ما نمی‌خواهیم با دیگران، با دشمنان و مخالفین مان یا با افراد جاهل، یک برخورد متعصبانه، زورمدارانه و برتری طلبانه داشته باشیم. ما می‌خواهیم کاری کنیم که خدا دوست دارد. خدا خواسته که انسان با فکر خودش بفهمد و انتخاب کند. ما باید کاری کنیم این زمینه بهتر فراهم شود تا جامعه ما بهتر حقایق را بفهمد.

➡ **یعنی باید شرایط «بهتر اندیشه کردن» را برای جامعه پدید آوریم تا انتخاب بهتری کنند؟**

تا با فکر خودش، انگیزه رفتار در آن پیدا شود، انتخاب کند و پایش بایستد. هر کدام از ما یک فکر داریم. تغذیه فکری می‌خواهیم. این کاری است که قرآن می‌کند؛ کاری است که همه انبیاء کردند. حتی حاضر شدند عزیزترین عزیزانشان را فدا کنند تا مردم بفهمند. اباعبدالله چرا طفل شیرخواره را به میدان می‌برد؟ توجیه این کار این است که به مردم نشان دهد چقدر دشمن وحشی است. به همین دلیل است که ما حمله عربستان به یمن را بدعاقبت و بدفرجام می‌دانیم. این حماقتی است که مرتکب شدند و راه را برای نابودی خود باز کردند. این در روابط خارجی و بین‌المللی است. در جنبه داخلی، باید سعی کنیم مردم را بیشتر با حقایق آشنا کنیم. در بُعد باورها، به‌خصوص برای جوان‌ها عقاید صحیح را ترویج کنیم. در بُعد ارزش‌ها، ارزش‌های صحیح را مطرح و ترویج کنیم تا به آن‌ها پایبند شوند. یک نمونه‌اش دفن شهدای غواص با حرکت عظیم مردم بود که واقعاً هیچ‌کس باور نمی‌کرد.

➡ **به یک تعبیر (۹ دی هسته‌ای) شد...**

در فرمایشات حضرت آقا نیز یک اشارتی به این معنا بود: «خطاب الهی را شنیدید.» این تعبیر «خطاب الهی را شنیدید» خیلی معنی دارد. به هر حال ما باید کاری کنیم که سطح فکر و فهم مردم را بالا ببریم.



تحریف» منسجم‌تر از قبل وارد صحنه شده است. همه علائم نشان می‌دهد که امروز در وضعیت بسیار خطیری قرار داریم. با نظر به بیانات رهبری در ۱۴ خرداد ۱۳۹۴، تفسیر و تبیین جنابعالی از این شرایط و اهداف تحریفگران چیست؟

این فرمایشات می‌تواند دو تفسیر داشته باشد: یک تفسیر عادی برای امثال بنده و یک تفسیر عمیق‌تر الهی. تفسیر عادی این است که بالاخره دشمنی آمریکا با ما برای چه بود؟ همه این تلاش‌هایی که در ظرف این سی و چند سال علیه ما می‌کند، برای این است که ما را به زانو در بیاورد و تسلیم شویم. خب، تحریف کردن امام و انتخاب راه دیگر، یعنی تسلیم شدن در مقابل نقشه‌های آمریکا. نتیجه‌اش هم این است که دستاوردهای انقلاب از بین خواهد رفت. سیلی خوردن ما یعنی همین. این تفسیر ظاهری و براساس اسباب عادی است.

فرمایشات رهبری می‌تواند یک معنای عمیق‌تری مستند به این قاعده کلی قرآنی و الهی داشته باشد، که: **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ**. وقتی خدا نعمتی را به مردم می‌دهد اگر نعمت را قدردانی کردند، خدا نعمتش را زیاد می‌کند. قرآن این جمله را با تاکیدات فراوان بیان می‌کند و از لحاظ ادبیات عربی چند ادات تاکید دارد که ما در فارسی نداریم. لَئِنْ، لام قسم است و **لَأَزِيدَنَّكُمْ**، نون تاکید ثقیله. یک قاعده کلی قطعی. اولش هم می‌فرماید: **إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ**. یعنی یک اعلام قطعی خیلی آشکار. **تَأَذَّنَ** از ماده اذان است منتها باب تفعل که می‌رود، یعنی تشدید و اهمیت

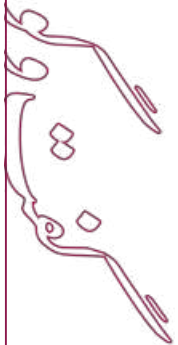


فرمایشاتتان به رئوس آن‌ها اشاره فرمودید؛ از جمله برتری‌طلبی، عدم تسلیم مقابل حق، سازش و... برای همین رهبری نیز وقتی هفت اصل از اصول اسلام ناب امام خمینی (ره) را شرح دادند، فرمودند ابداع واژه «شیطان بزرگ» برای آمریکا امری عجیب بود و «امام صریحاً در جبهه مخالف قلدران بین‌المللی و مستکبر بود» و تا آخرین روز حیات خود دست از مبارزه با آمریکا نکشید. از یکسو، تحریفگران امام می‌کوشند تا با انتساب مطالب ناروا و آراء مخدوش، نظریات مبارزه‌جویانه ایشان را تقلیل دهند و از سویی در دو سال گذشته، «جریان

تحریف اندیشه‌های امام خمینی (ره) یکی از مباحثات زنده در فضای فکری کشور است. این تحریفات سابقه تاریخی دارد و جنابعالی نیز در سال‌های گذشته به آن پرداخته‌اید، اما آنچه که موضوع «تحریف» را در این مقطع زمانی متفاوت با دیگر ادوار می‌کند این است که رهبر انقلاب چندی پیش در بیانات ۱۴ خرداد فرمودند: «اگر ملت راه امام را گم کند، سیلی می‌خورد» و نسبت به تحریف امام در فضای سیاسی ایران، هشدارهای جدی دادند. به نظر می‌رسد تحریف امام در شرایط کنونی با انگیزه‌های مهمی در حال انجام است که در

تبیین قرآنی
ریشه‌های تحریف
سیره و سلوک
امام خمینی

علامه محمد تقی
مصباح یزدی



بیشتر دارد. این اعلام آشکار قطعی چیست؟ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، در مقابلش اگر کفران کردید إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. وجود امام و فرمایشات امام، یک نعمت الهی بود. بزرگترین نعمت اجتماعی که خدا در این قرن به ما داد وجود امام و بیانات امام بود. اگر امام را تحریف کردیم یعنی دارویی را به سم مبدل کرده‌ایم. نتیجه چه خواهد شد؟ به جای بهبود، مرگ خواهد بود. می‌شود مصداق لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. کفران نعمت خدا، نتیجه‌اش عذاب خدا است. این یک قاعده قطعی استثنایناپذیر است.

متأسفانه برخی افرادی که نعمت امام را کفران می‌کنند و دارو را تبدیل به سم، از منسوبان امام یا چهره‌های نزدیک به ایشان هستند و این شرایط، جامعه را با سردرگمی مواجه می‌کند...

همیشه همینطور بوده است. این هم یک نکته‌ای است که خوب است توجه بشود: جامعه ما الحمدلله در حال رشد است. اگر شرایط جامعه ایران قبل از انقلاب را بررسی کنیم، می‌بینیم که سطح فهم و درک سیاسی مردم ضعیف بود و خیلی زود تحت تاثیر تبلیغات غلط قرار می‌گرفتند. به برکت انقلاب الان بچه‌های کوچک ما از آدم‌های بزرگ آن زمان بهتر می‌فهمند. جامعه در حال رشد است. وقتی رشد اتفاق افتاد، امتحان جامعه سنگین‌تر می‌شود. امتحانی که برای کنکور می‌گیرند با امتحان کلاس اول دبستان، زمین تا آسمان فرق دارد. اگر آن امتحان سال اول را بخواهند

برای کنکور بگذارند مسخره است. چون رشد کرده باید امتحانش هم سخت‌تر باشد و این امری طبیعی است. حالا شما امتحان بعد از مبعوث شدن پیغمبر اکرم را ملاحظه بفرمایید و ببینید بسیاری از پیروان پیامبر اکرم رفوزه شدند. همان سال‌های اول است. در ماجرای وفات پیغمبر هم بسیاری از مردم (اگر نگوییم اکثریت) رفوزه شدند، ولی اکنون مردم رشد کرده‌اند و امتحان باید سخت‌تر باشد. آن امتحان ۱۴۰۰ سال پیش بود. جامعه ما ۱۴۰۰ سال رشد کرده، طبعاً امتحانش هم باید به همان نسبت قوی‌تر و شدیدتر باشد.

بنابراین، فتنه‌های جامعه در حال رشد، پیچیده‌تر می‌شود و تعجیبی ندارد که اگر در فضای سیاسی و فرهنگی با شرایطی دشوارتر از فتنه ۱۳۸۸ مواجه شویم؟

بله. نباید توقع داشت امتحان آسان بشود. هرچه رشد بیشتر می‌شود، امتحان سخت‌تر می‌شود. سخت شدنش هم همین لوازم را دارد. آن وقت‌ها بعضی بستگان پیغمبر، عامل انحراف بودند و رفوزه شدند، حالا هم بعضی بستگان امام و مردمی که خوشنام هستند و سوابق خوبی داشته‌اند؛ مردم نیز زودتر تحت تاثیر این افراد واقع می‌شوند. معنای امتحان سخت همین است. امتحان برای این است که در هر حالی شما حق و باطل را تشخیص بدهید و ببینید رضایت خدا در چیست؟ این حرف‌هایی که برای توجیه برخی اشخاص می‌زنند (مثلاً ما با هم رفیق بودیم، هم‌زندان بودیم، هم‌بند بودیم)

مشکلی را حل نمی‌کند. باید ببینیم آن فرد الان چه کاره است و شما در کجای کار هستید؟ سختی امتحان برای این هاست. اکثر مردم و امثال بنده که کم‌تجربه هستیم، زود گول می‌خوریم. یک آقایی که منشاء انحراف‌های فکری زیادی شد - که من اسم نمی‌برم-، اوایل انقلاب در سفر حج بود. صحبت شد که این اشتباهات فکری وی خیلی خطرناک است و این آقا می‌تواند خطر ساز باشد.



هرچه رشد بیشتر می‌شود، امتحان سخت‌تر می‌شود. سخت شدنش هم همین لوازم را دارد. آن وقت‌ها بعضی بستگان پیغمبر، عامل انحراف بودند و رفوزه شدند، حالا هم بعضی بستگان امام و مردمی که خوشنام هستند و سوابق خوبی داشته‌اند؛ مردم نیز زودتر تحت تاثیر این افراد واقع می‌شوند. معنای امتحان سخت همین است.

یک آقای بزرگی که بعدها جزء مراجع هم قلمداد شد گفت این حرف‌ها چیست شما می‌زنید؟ مردم به سر پدر او در محله‌شان در تهران قسم می‌خورند! شما چطور می‌گویید ایشان منحرف است؟! دلیل وی برای اینکه او آدم درستی است این شد که...



این از مصادیق افتراست. تاکتیک کلی اش همان افتراست. این هم یکی از آن‌ها است و موضوع تازه‌ای هم نیست. کسانی که ما را متهم به تحریف می‌کنند [آقای هاشمی رفسنجانی]، افترا می‌زنند و این از تاکتیک‌های قدیمی است که جناب ابلیس از همان سال‌های اول تشکیل جامعه انسانی در برابر انبیاء بارها به کار گرفتند و تجربه کردند و به اعوان و انصارشان یاد دادند: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ. هر پیغمبری دشمنانی داشت، دشمنانش شیاطین انس و شیاطین جن بودند. شیطان در قرآن مخصوص به ابلیس نیست. شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ. همیشه بوده تا آخر هم خواهد بود. تا انسان است و مساله انتخاب و آگاهی و اراده آزاد، این مسایل هم باید باشد؛ این یعنی امتحان. هیچ کس هم مستثنا نیست. ما باید کلاه خودمان را نگه داریم باد نبرد. نسبت به دیگران هم سعی کنیم زمینه انتخاب صحیح را فراهم کنیم. این امر واقع نمی‌شود جزء با فهم صحیح. این کار شیوه‌ها و راه‌های مختلفی دارد. وسایل مختلف، اشخاص مختلف، شرایط مختلف، گویندگان مختلف و اختلافاتی در نحوه برخورد وجود دارد، اما اصل کلی این است. باید هدف این باشد که مردم بفهمند. هم دین را خوب بشناسند هم مصادیقی که باید با آن‌ها برخورد کنند را بهتر بشناسند.

از وقت مبسوطی که علیرغم همه مشغله‌ها در اختیارمان قرار دادید، سپاسگزارم. این گفت‌وگو برای ما و مخاطبان یک تبیین قرآنی به‌هنگام از مقوله پیچیده «تحریف» در

دلیل نمی‌شود. بعضی کسانی که در واقعه کربلا تاثیر مستقیم در شهادت سیدالشهدا داشتند، چندی قبل در جنگ صفین از سرداران علی علیه السلام بودند. بعد در کربلا آمدند پسر علی را با آن وضع فجیع کشتند. اگر این‌ها دلیل بشود که قاتلان کربلا سابقاً از سرداران علی بودند، دیگر هیچ راهی برای شناخت حق و باطل نمی‌ماند. ما منطق داریم، فکر داریم، آیات صریح قرآن داریم، سیره پیغمبر و ائمه داریم، اما آسیبی که همه این‌ها را خراب می‌کند «تحریف» است. ابتدا قرآن را تفسیر به رای کردند، سیره پیغمبر را تحریف کردند و می‌خواستند توجیه کنند که آن در یک شرایط خاصی بود، چنین و چنان بود. اکنون رسیده‌اند به امام؛ امام را هم اینگونه تحریف می‌کنند.

به نظر می‌رسد تحریف‌گران وارد فاز جدیدی شده‌اند و یکی از انگیزه‌هایشان تحریف «پتانسیل حرکت تمدن‌ساز امام» است. در این زمینه هم از تاکتیک «مهندسی معکوس» استفاده می‌کنند. برای نمونه، آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، هفته پیش در مراسم رونمایی از کتاب «تاریخ جامع ایران» گفت «تمدنی که امام می‌خواست این انقلاب ایجاد کند، دچار انحراف شده است.» مهندسی معکوس تحریف‌گران نیز به‌گونه‌ای است که رقبای خود را متهم به تحریف می‌کنند و مثلاً جناب‌عالی را نیز متهم به تحریف امام کرده‌اند! چنانکه بارها گفته‌اند، شما قصد سانسور و حذف جمهوریت نظام را دارید یا حتی قرائتی خشونت‌آمیز از اسلامیت ارائه می‌دهید که با اندیشه‌های امام خمینی (ره) سازگار نیست...

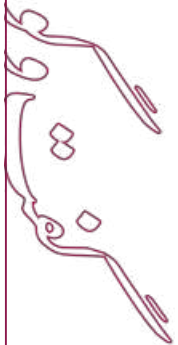
مردم به سر پدرش قسم می‌خورند.

دقیقاً؛ می‌گفت مردم محله‌شان آنقدر به پدر او علاقه دارند که به سرش قسم می‌خورند! چطور می‌شود پسر این آدم منحرف باشد؟ ببینید چقدر این منطق ضعیف است! فرد دیگری گفته بود این آقا می‌آید وجوهاتش را با من حساب می‌کند، چطور می‌گویید انحراف دارد؟ خب، شاید همین تاکتیک او باشد و همان وسیله گول زدن شود. اندکی پول بدهد، بگوید این خمس من است و شما قبول کنید! این دلیل شد؟ باید رفتار را با معیارهای اساسی اسلامی سنجید و محک زد. آن وقت راهش را پیدا کنید که چگونه باید با او برخورد کرد.



این حرف‌هایی که برای توجیه برخی اشخاص می‌زنند (مثلاً ما با هم رفیق بودیم، هم‌زندان بودیم، هم‌بند بودیم) مشکلی را حل نمی‌کند. باید ببینیم آن فرد الان چه کاره است و شما در کجای کار هستید؟ سختی امتحان برای این‌هاست.

نصیحت باشد یا هر چه هست، آن دیگر مربوط به تاکتیک‌هایی است که باید در مقام عمل به کار گرفته شود. صرف اینکه مردم به سر پدرش قسم می‌خورند یا وجوهاتش را پرداخت می‌کرده که



منظومه تفکر دینی بود. در سال‌های گذشته که خدمتستان رسیده‌ام از چنین توشه‌های معرفتی و معنوی بهره بسیار برده‌ام و تقاضا می‌کنم دعا بفرمایید در مجله «عصر اندیشه» هم راهی را برویم که موجب رضای الهی باشد و خداوند کمک کند تا از این آزمون‌ها و امتحان‌ها و ابتلائات سربلند بیرون بیاییم.

حسن نظر شماسست و این‌ها باعث شرمندگی بنده می‌شود. خدا هم به ما و هم به شما توفیق بدهد که وظیفه‌مان را درست بشناسیم و عمل کنیم و در راه تحقق اهداف اسلام و هدایت خلق خدا به یکدیگر کمک کنیم.

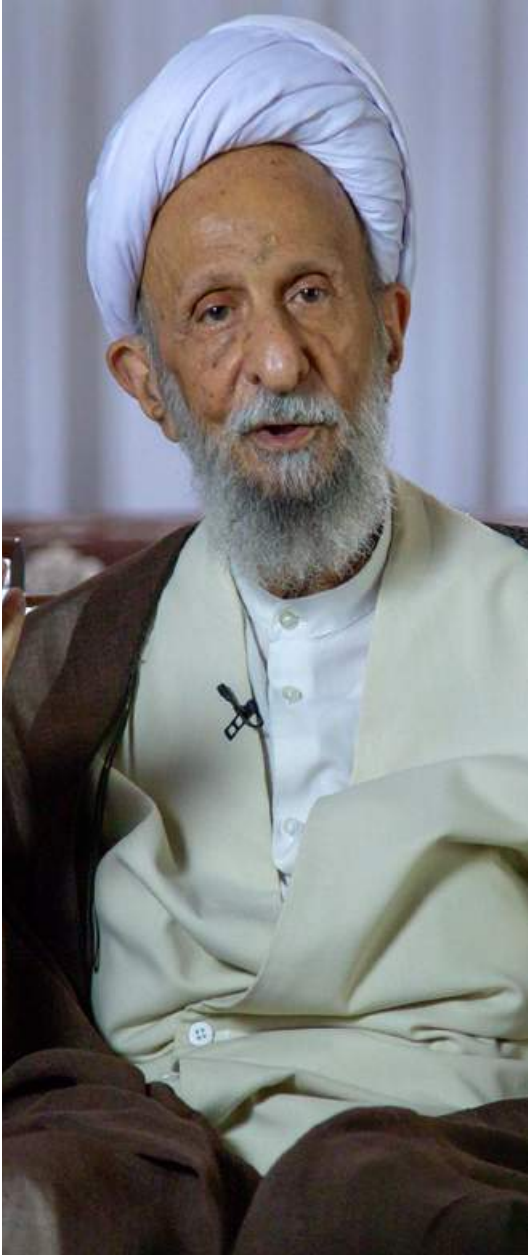
همانطور که اشاره کردم الان مهمترین کار دشمن، «جنگ فرهنگی» است و شما خودتان بهتر می‌دانید که آن‌ها با چه زاد و توشه‌ای و به دست چه کسانی، با چه سوابقی در کشور کار می‌کنند و ما در مقابلش با چه کمبودهایی مواجه هستیم و چه ضعف‌هایی داریم. جمله‌ای که آخر می‌خواستم بگویم این است که ما ناامید نشویم. من بارها عرض کرده‌ام که خدای جبهه با خدای دانشگاه، با خدای بازار و با خدای مطبوعات یکی است. یک خدا بیشتر نیست. آن خدایی که ما را در مقابل همه قدرت‌های دنیا در دفاع مقدس پیروز کرد، هم بازار ما را می‌تواند پیروز کند و هم دانشگاه و حوزه و رسانه‌های ما را. با شناختی که از شما دارم، ان‌شاءالله در این جهاد فرهنگی نیز مانند گذشته موفق و پیروز شوید و به خدمات خود ادامه دهید. توکل‌مان باید بر خدا باشد. فریب اسباب ظاهری و ارتباطات و وعده و

وعیدها را نخوریم. فقط امیدمان به خدا و یاری او باشد. دنبال این باشیم ببینیم خدا چه می‌خواهد و آن را انجام بدهیم. در اینصورت مطمئن باشید موفق خواهید شد. در نهایت هم **أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**. این دیگر مژده نهایی است که هیچ شک نکنیم. اگر گاهی نوساناتی پیدا می‌شود یا یک شکست‌هایی در یک صحنه‌ای می‌خوریم، این‌ها نباید هیچ تزلزل ایجاد کند. **غُفِرَ اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ انْشَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامَ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتَهُ**.

منابع قرآنی:

۱. سوره یونس/ ۲۱۳۲. سوره مائده/ ۳۱۸۲. سوره مریم/ ۹۰ و ۴۱۹۱.
- سوره فتح/ ۵۱۲۹. سوره ممتحنه/ ۶۱۸. همان ۷۱. سوره نمل/ ۸۱۱۴.
- سوره اسراء/ ۹۱۱۰۲. سوره قصص/ ۱۰۱۳۸. سوره یس/ ۱۱۱۳۰. سوره ذاریات/ ۱۲۱۵۲. سوره آل عمران/ ۱۳۱۱۸۱. سوره نساء/ ۱۴۱۴۶. سوره حشر/ ۱۵۱۱۲. سوره فتح/ ۱۶۱۴. سوره آل عمران/ ۱۷۱۱۲۲. سوره آل عمران/ ۱۸۱۱۷۳. همان ۱۹۱. سوره آل عمران/ ۲۰۱۱۷۴. سوره آل عمران/ ۲۱۱۱۲۳. سوره انفال/ ۲۲۱۱۹. سوره توبه/ ۲۳۱۲۵. همان ۲۴. سوره آل عمران/ ۱۷۳ و ۲۵۱۱۷۴. سوره آل عمران/ ۲۶۱۱۸۶. سوره ابراهیم/ ۲۷۱۱۷. همان ۲۸. سوره انعام/ ۲۹۱۱۱۲. سوره انبیاء/ ۱۰۵

ا منبع: ماهنامه عصر اندیشه، شماره ۸، صفحه ۳۴

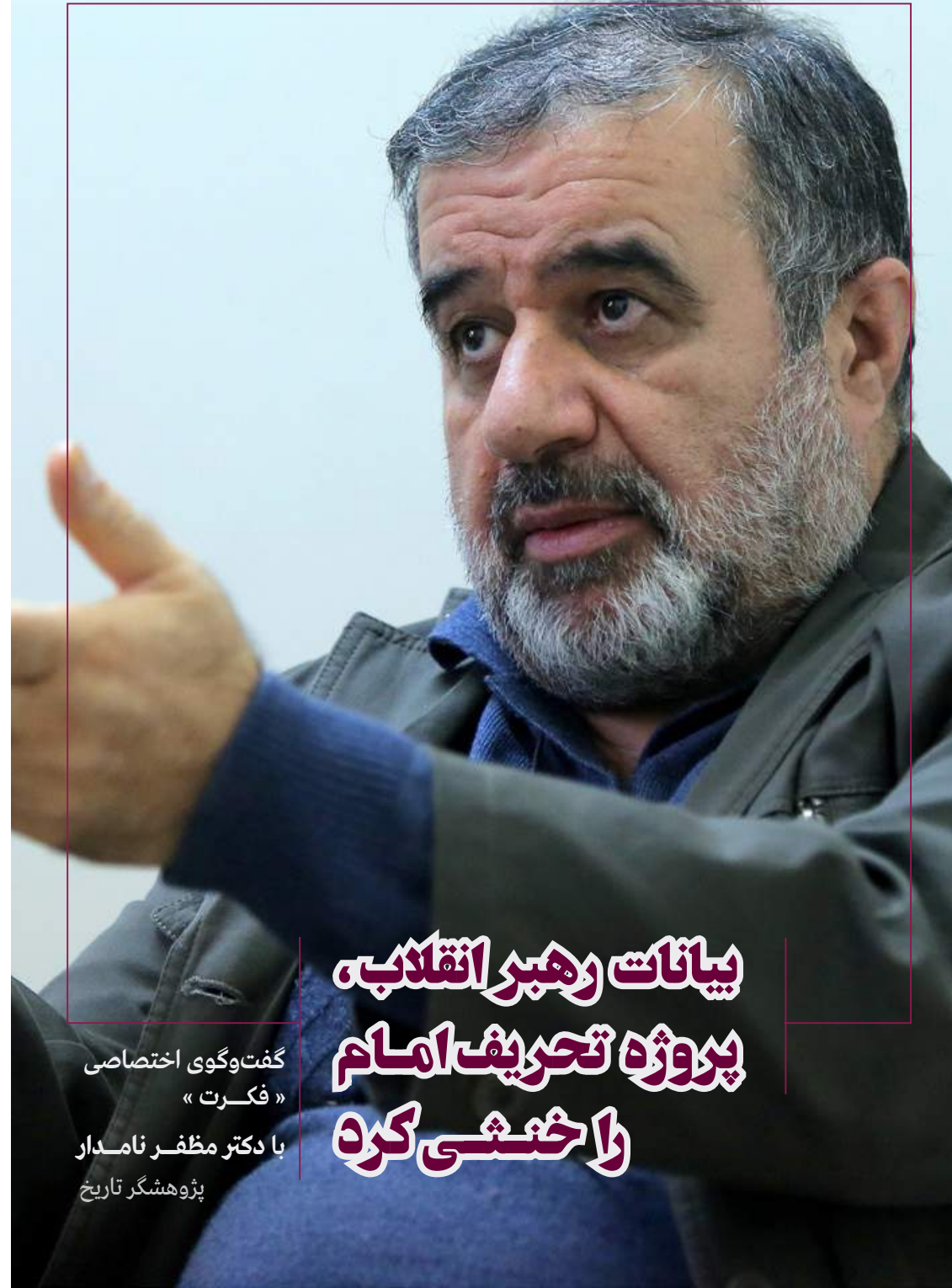


✦ از رئیس سازمان محیط‌زیست که فهم و سوادش در حد زراعت و باغبانی هست چه انتظاری هست؟ چرا فکر می‌کنیم هرکس، هر نظری درباره چیزی داد، اهمیت دارد؟ نظرات بعضی از این آدم‌ها در رشته‌های تخصصی‌شان هم ارزش بحث و بررسی ندارد، چه برسد به مباحثی که در شان و صلاحیت و سطح فهمشان نیست.

✦ یکی از بزرگترین مصادیق تحریف در کشور ما اتفاقاً اظهار نظرات همین آدم‌هاست. در این مملکت پفک‌نمکی، آب‌نیات چوبی، قاقاللی و امثال این‌ها استاندارد دارد، ولی صحبت کردن در مورد دین، شخصیت‌های دینی، سیاست، فقه، شریعت و همه آن معارفی که به مدیریت امور مردم و سلامتی روح و روان جامعه و آدم‌هایش مربوط هست، هیچ استانداردی ندارد.

✦ بیانات رهبر انقلاب، پروژه تحریف امام را خنثی کرد. پروژه تحریف شخصیت و اندیشه‌های امام خمینی به عنوان بنیانگذار انقلاب اسلامی از همان روزهای اولیه انقلاب آغاز شد و از دشمنان خارجی گرفته تا شخصیت‌های داخلی در این مسیر اقداماتی انجام داده‌اند. البته طی سالیان اخیر به دلیل رونق گرفتن فضای مجازی، افزایش میزان دشمنی‌ها با انقلاب اسلامی و نیز به دلیل دور شدن برخی از شخصیت‌های داخلی از آرمان‌های انقلاب، حجم تحریف‌ها افزایش پیدا کرده است.

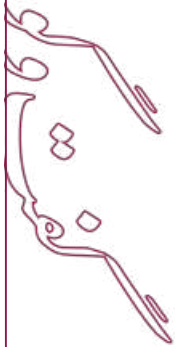
جهت بررسی ابعاد این مسئله گفت‌وگوی ویژه‌ای با دکتر مظفر نامدار، پژوهشگر تاریخ انجام شده است.



بیانات رهبر انقلاب، پروژه تحریف امام را خنثی کرد

گفت‌وگوی اختصاصی
«فکرت»

با دکتر مظفر نامدار
پژوهشگر تاریخ



بررسی بیانات رهبر معظم انقلاب نشان می‌دهد پروژه تحریف امام، از سمت دشمنان خارجی و به صورت خواسته یا ناخواسته از طرف افراد و شخصیت‌های داخلی، از ابتدای انقلاب اسلامی شروع شده و همچنان ادامه دارد. برای شروع بحث بفرمائید که انگیزه دشمنان خارجی از تحریف شخصیت و اندیشه‌ها و مواضع حضرت امام چیست؟ از چه روش‌هایی برای تحقق اهدافشان استفاده می‌کنند؟

دشمن برای تحریف شخصیت، اندیشه و مواضع حضرت امام و انقلاب اسلامی محرک کافی دارد و آن محرک هم همان دشمنی اوست؛ از دشمن غیر از دشمنی انتظاری نیست. او از هر روش، ابزار و افکاری که بتواند ضربه‌ای به انقلاب وارد کند و شخصیت بنیانگذار کبیر آن را مخدوش کند، استفاده می‌کند. اگر غیر از این بود دیگر به او دشمن نمی‌گفتند.

کسانی که از سر ساده‌لوحی یا عدم بصیرت و با جهل نسبت به مفهوم دشمن و سیاست‌های او غیر از این تصور دارند و فکر می‌کنند با عقب‌نشینی از مواضع و آرمان‌های انقلاب و امام، دشمن کوتاه خواهد آمد و از دشمنی و تحریف و تخطئه و تخریب دست خواهند کشید، باید به فکر معالجه بیماری جهالت، ساده‌لوحی و خوش‌بینی خود نسبت به دشمن باشند؛ نه وادار کردن ملت به تغییر مواضع و عقب‌نشینی از آرمان‌های امام. این مسأله آنچنان بدیهی است که نیاز به استدلال بیشتر ندارد.

انگیزه و نیت داخلی‌ها از تحریف حضرت امام چیست؟ به نظر شما به دنبال چه مقاصدی هستند؟

اگر داخلی‌ها در مواضع دشمنی هستند، یعنی سر پذیرش و سازش با مسیر امام و انقلاب که تنها مسیر ملت ایران هست را ندارند، همان حکمی که بر دشمن خارجی جاری است بر دشمنان داخلی هم جاری است؛ چون هر دو، تیغه‌های یک قیچی هستند که هدفی جز بریدن ریسمان مستحکم استقلال و آزادی و پیشرفت و رشد ایران که آرمان‌های خمینی کبیر جز این نبود را ندارند. اما اگر تحریف‌گران داخلی خاله‌خرسه‌های به ظاهر دلسوز هستند، مقاصد آن‌ها از چند وجه خارج نیست:

توجیه ضعف بصیرت دینی خودشان؛

توجیه بی بند و باری‌های خانوادگی خودشان؛

توجیه بعضی از رفتارهایی که به نوعی ممکن

است به موقعیت اجتماعی، مالی و سیاسی آن‌ها که

از برکت انقلاب اسلامی بدست آورده‌اند، آسیب

بزند؛ وگرنه در دوران پهلوی آن رژیم سفاک، این‌ها

را به تریچه‌فروشی هم نمی‌گماردند و ده‌ها توجیه

دیگری که از ظرفیت این گفت‌وگو خارج است.

وگرنه به تعبیر امام راحل کسی که مزه فقه را چشیده

باشد گرفتار چنین خلیجاناتی نخواهد شد.

حالا چه شده بعضی‌ها پس از چهل سال

بهربرداری از انقلاب و امام و فقه و دین و غیره، در

آستانه بستن چمدان‌ها برای بازگشت به همان جایی

که خانواده‌هایشان را فرستادند، یادشان آمده که امام

چنین نظری داشته است؟!

آیا به نظر نمی‌رسد که این‌ها بیماران عقیدتی و سیاسی هستند که هر از چند گاهی برای این که خودشان و حزب و باندشان بخاطر خیانت‌هایی که به ملت ایران کردند از حافظه تاریخی مردم پاک نشوند چنین اظهار نظرهای عاقل‌اندر جهل مطلق را دارند؟



اگر داخلی‌ها در مواضع دشمنی هستند، یعنی سرپذیرش و سازش با مسیر امام و انقلاب که تنها مسیر ملت ایران هست را ندارند، همان حکمی که بر دشمن خارجی جاری است بر دشمنان داخلی هم جاری است؛



به نظر من از تحریف دشمنان خارجی چندان نباید ترسید چون اقتضای طبیعت دشمنان خارجی همین ناجوانمردی‌هاست و چون مردم از ماهیت دشمنان خارجی بهتر از بعضی خواص و نخبه و پخمه آگاه هستند، مردم فریب نمی‌خورند. اگر چه بعضی از این خواص به ظاهر روشنفکر نما، فریب می‌خورند، اما از پروژه تحریف توسط داخلی‌ها باید برحذر بود. این‌ها بنام دوست و بنام دین و بنام دفاع از امام و دموکرات نشان‌دادن امام برای توجیه افکار، اعمال و رفتارهای خود و خانواده خود و حزب و باند خودشان دوغ را شربت و انگبین را زهر کشنده نشان می‌دهند. این‌ها از ابتدای انقلاب پروژه تحریف خزنده را در دستور کار داشتند و متأسفانه با نفوذ در بعضی از مجامع سیاسی و فرهنگی از جمله بعضی نهادهایی که به حریم و حرم امام منسوب است، اما بجای نگهبانی از حریم، وقت و امکانات را صرف پاسبانی از حرم کردند و توانستند افکار مسموم خود را در آثار و رفتار عده‌ای القا کنند.

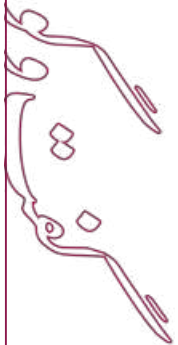
امروز اگر ده‌ها متن در تحریف شخصیت، افکار و مواضع امام منتشر شود ناله از مرده برمی‌خیزد، ولی از این دفتر و دستک‌ها خیر؛ اما کسی به لبه‌ی کلاه همین حرم‌داران کمترین جسارتی بکند، شب‌نامه‌ها و روزنامه‌ها و وا‌اماما و غیره بلند می‌شود. اگر نبود ذکرهای مستمر رهبر عظیم‌الشان انقلاب از امام خمینی در سخنرانی‌ها و بیانیه‌ها و غیره، شاید امروز این پروژه تحریف کار خود را می‌کرد و به اهداف شوم خود می‌رسید.



از تحریف دشمنان خارجی چندان نباید ترسید چون اقتضای طبیعت دشمنان خارجی همین ناجوانمردی‌هاست و چون مردم از ماهیت دشمنان خارجی بهتر از بعضی خواص و نخبه و پخمه آگاه هستند، مردم فریب نمی‌خورند. اگر چه بعضی از این خواص به ظاهر روشنفکر نما، فریب می‌خورند، اما از پروژه تحریف توسط داخلی‌ها باید برحذر بود.

آورده‌اند که ابوعبدالله زبیر بن بکر بن ابی بکر بکار، معروف به نسابه بکری (متوفی به سال ۲۵۵ یا ۲۵۶) که از اعیان علمای عامه و در فقه و حدیث و شعر و ادب و اخبار و انساب سرآمد بود و انساب عرب را مستحضر بود، دعوی می‌کرد که نسب هر که پرسند بگوید. روزی در مجمعی که خاص و عام حاضر بودند کسی بر سیل ظرافت از او پرسید: تو دعوی آن می‌کنی که نسب همه‌کس را می‌دانم، اگر راست می‌گویی بگو که پدر و مادر آدم که بودند؟ گفت: آدم پسر مزار بن جملج بود و مادر او صاعده بنت قزام. خواص بخندیدند و عوام متحیر شدند. بعد از، آن یاران از او پرسیدند که: این چه نسب بود که از برای آدم ابوالبشر بیان کردی؟ گفت: ترسیدم که عوام مرا به جهل نسبت کنند. اظهار نظر بعضی‌ها در اندیشه‌های امام، شریعت، فهم دین، حقیقت، عدالت، معرفت، آزادی، حقوق بشر و دموکراسی و... شبیه به دعوی «نسابه بکری» است. شاید در این دعوی عوام متحیر شوند؛ لیکن خواص خواهند خندید. اما خوب است یاران از این‌ها پرسند این چه نسبت‌هایی است که به امام خمینی و دین، نبوت، امامت، ولایت، مهدویت، فقه، فقیه، حکومت اسلامی، مردم ایران، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و انقلاب اسلامی می‌دهید؟ نمی‌دانیم پاسخ این‌ها چیست، اما می‌دانیم که عمیق‌تر از پاسخ نسابه بکری نیست.

➤ دشمنان خارجی و به طور کلی تحریف‌کنندگان، چقدر در پروژه تحریف امام راحل موفق عمل کرده‌اند؟



➤ راهکار جلوگیری از تحریف امام چیست؟ رسانه‌ها و به خصوص رسانه ملی و جامعه نخبگانی کشور در این زمینه چه نقشی دارند؟ از نظر شما چه نهادی مجموعه‌ای در این مسئله وظیفه بیشتری دارند؟

من به کارهایی که در دیوانسالاری انجام می‌شود امید ندارم. چون دیوانسالاری ما فعلاً از دیوانسالاری دوره قاجاری و پهلوی عبور نکرده است؛ بنابراین نسبتی با امام و اندیشه‌های امام نمی‌تواند برقرار کند.

به نظر من پایگاه حفاظت از اندیشه‌های امام باید در متن جریان‌های مردمی مثل مساجد، انجمن‌ها، پایگاه‌های بسیج، شبکه‌های مجازی عمومی، هیأت‌ها و سایر مراکز فرهنگی نهادینه شود. این وظیفه بیش از آنکه یک وظیفه سازمانی تصور شود، از نظر من یک وظیفه نهادی و جهادی است.

➤ مدتی پیش آقای عیسی کلانتری، رئیس سازمان محیط زیست ادعا کردند: «حضرت امام صدای خانم‌ها (آوازخواندن) را حرام نمی‌دانستند».^۱ به نظر شما این ادعا می‌تواند مصداق تحریف حضرت امام باشد؟ در این صورت انگیزه این شخص از بیان چنین موضوعی چیست؟

از رئیس سازمان محیط‌زیست که فهم و سوادش در حد زراعت و باغبانی هست چه انتظاری هست؟ چرا فکر می‌کنیم هرکس، هر نظری درباره چیزی داد، اهمیت دارد؟ نظرات بعضی از این آدم‌ها در رشته‌های تخصصی‌شان هم ارزش بحث و بررسی

ندارد، چه برسد به مباحثی که در شأن و صلاحیت و سطح فهمشان نیست.

یکی از بزرگترین مصادیق تحریف در کشور ما اتفاقاً اظهار نظرات همین آدم‌هاست. در این مملکت پفک‌نمکی، آب‌نبات چوبی، قاقالیلی و امثال این‌ها استاندارد دارد، ولی صحبت کردن در مورد دین، شخصیت‌های دینی، سیاست، فقه، شریعت و همه آن معارفی که به مدیریت امور مردم و سلامتی روح و روان جامعه و آدم‌هایش مربوط هست، هیچ استانداردی ندارد.

کسی که زراعت خوانده است از فقه و موسیقی و امثال این‌ها حرف می‌زند، دامپزشک نهاد انقلاب فرهنگی ما را رهبری می‌کند، پزشک اطفال تاریخ علم و دیپلماسی می‌نویسد، پزشک فلان وزیر فرهنگ و آموزش عالی می‌شود و بعد از سیزده سال خرابکاری و بهم‌زدن آموزش عالی و فرهنگ می‌گوید چه حاصل؟! یعنی بجای آنکه او جوابگو باشد، دیگران باید به او جواب بدهند.

مهندس مکانیک ماشین‌های درون‌سوز جریان‌شناسی فرهنگی می‌نویسد، دندان‌پزشک از سوسیالیسم اسلامی و غیره سخن می‌گوید. مهندس شیمی مفسر سیاست و انقلاب اسلامی می‌شود و او بما می‌گوید سنت و مدرنیته چیست و ما چگونه ما شدیم، و خلاصه تکنسین داروسازی و شیمی از قبض و بسط شریعت سخن می‌گوید و آسمان دین را به زمین شیمی و فیزیک می‌دوزد. در چنین هرج و مرج معرفتی و مسئولیتی، اظهارات یک کارشناس امور زراعی در مورد خمینی کبیر چرا باید ارزش توجه داشته باشد؟!



من به کارهایی که در دیوانسالاری انجام می‌شود امید ندارم. چون دیوانسالاری ما فعلاً از دیوانسالاری دوره قاجاری و پهلوی عبور نکرده است؛ بنابراین نسبتی با امام و اندیشه‌های امام نمی‌تواند برقرار کند. به نظر من پایگاه حفاظت از اندیشه‌های امام باید در متن جریان‌های مردمی مثل مساجد، انجمن‌ها، پایگاه‌های بسیج، شبکه‌های مجازی عمومی، هیأت‌ها و سایر مراکز فرهنگی نهادینه شود. این وظیفه بیش از آنکه یک وظیفه سازمانی تصور شود، از نظر من یک وظیفه نهادی و جهادی است.

۱. <https://www.asriran.com/fa/news/۷۲۶۳۷۷>

👉 آقای دکتر اگر در مقدمه یک جریان شناسی مختصر از گروه‌های عدالت خواه داشته باشید ممنون میشم.

به نظر می‌رسد گروه‌های عدالت خواه در فضای دانشجویی را بتوان به چهار دسته تقسیم کرد.

دسته اول خاستگاه آن گفتمان ناب انقلاب اسلامی است و بنا دارد در چارچوب گفتمان انقلاب و دیدگاه‌های امام و رهبری، با قدرت و البته صراحت لهجه پیگیر عملی تحقق عدالت در کشور باشد. من بیشتر عناصر عدالت‌خواه در متن جنبش دانشجویی را جزو این دسته می‌دانم هر چند نقدهایی هم به آنها دارم.

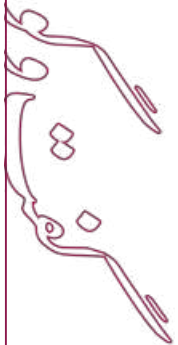
دسته دوم، با آنکه خاستگاه آن به ظاهر انقلاب اسلامی است اما از گفتمان ناب انقلاب فاصله گرفته و بنا دارد با ممزوج کردن اندیشه‌های التقاطی خود با گفتمان انقلاب اسلامی به شکل صریح و تهاجمی، پیگیر موضوع عدالت باشد. به نظر می‌رسد عمده طرفداران رئیس جمهور اسبق، آقای احمدی نژاد که بنده در گذشته از آنها به نوفرقتی تعبیر کرده‌ام جزو این دسته هستند. بعضی از این افراد واقعاً دغدغه عدالت دارند اما بعضی از آنها عدالت را قربانی یک پروژه سیاسی برای دست‌یابی مجدد به قدرت کرده‌اند و الا خودشان در زندگی عدالت‌گرا نیستند.

دسته سوم، افرادی هستند اعم از دانشجو و غیر دانشجو که خاستگاه انقلابی به معنای دقیق کلمه ندارند و صرف نظر از اینکه چه نظام سیاسی ای در ایران مستقر هست دغدغه‌های عدالت‌گرایانه خود را با عناوین متکثر دنبال می‌کنند با این ملاحظه که مباحث این دسته گاهی جنبه‌های ضدانقلابی هم پیدا می‌کند؛ این دسته را بیشتر افراد، آن هم بدون یک سازماندهی مشخص تشکیل می‌دهند و میدان عمل

الزامات عدالت خواهی

گفت‌وگوی
اختصاصی
« فکرت »

با دکتر رضا غلامی
با موضوع
عدالت



و عکس العمل آنها هم بیشتر فضای مجازی است. **دسته چهارم** نیز افراد و گروههای شبه مارکسیستی هستند که با وام گیری از مباحث و مشی مارکسیستی و بازطرح برخی شعارهای کهنه و نخ نما شده آن، پیگیر موضوع عدالت در کشور می باشند. دسته چهارم که البته در مواردی و به شکل پارادوکسیکال در عمل با جریان لیبرال در دانشگاهها تعامل برقرار می کنند، از عدالت یک تفسیر مارکسیستی دارند و سرجمع برنامه آنها یک برنامه سیاسی برای تضعیف جریان انقلاب اسلامی است.

شاخصه مطالبه‌گری که حضرت امام مد نظر بود چقدر با مطالبه‌گری که عدالت خواهان دنبال آن هستند منطبق است؟

ابتدا عرض کنم که امام از دو منظر به عدالت نگاه می کند: از یک منظر، عدالت یک گرایش قوی فطری است و جزو مقوله های کمال طلبی است و از آنجا که انسان به طور ذاتی موجودی کمال طلب است پس عدالت طلب است. از منظر دوم، مکتب اسلام یک مکتب عدالت خواه است، لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. یعنی برنامه اسلام فراهم سازی میدان تحقق قسط و عدل است هر چند خود عدالت هم زمینه تعالی روحانی را در بوجود می آورد و مقصد نهایی تلقی نمی شود. در واقع، از این جهت که مکتب اسلام یک مکتب عدالت خواه است، امام هم به عنوان شاگرد مکتب اسلام، یک رهبر عدالت خواه است. البته همه رهبران عالم

اسلامی در طول تاریخ، برداشت واحدی از وزن و جایگاه عدالت در اسلام ندارند و لذا بعضی از آنها را نمی توان با امام مقایسه کرد. امام حقیقتاً عدالت را جزو مهم ترین پایه های انقلاب اسلامی و به تبع آن، اهداف نظام جمهوری اسلامی می داند که بدون آن انقلاب و نظام دوام پیدا نمی کند.

امام در همان ابتدای انقلاب می فرماید: «مبارزه ملت ایران تا استقرار جمهوری اسلامی که متضمن آزادی ملت و استقلال کشور و تأمین عدالت اجتماعی باشد ادامه خواهد داشت ... تنها با استقرار حکومت عدل اسلامی ... است که می توان خرابی های عظیم فرهنگی و اقتصادی و کشاورزی را که رژیم فاسد شاه به وجود آورده است جبران نموده و نوسازی مملکت را به نفع طبقات زحمتکش و مستضعف آغاز نمود.»

همانطور که ملاحظه می کنید، امام در فرمایش خودشان، علاوه بر اینکه مبارزه برای تأمین عدالت اجتماعی را هدف اساسی انقلاب معرفی می کنند، ورود همه جانبه دولت را لازمه تحقق عدالت معرفی می کنند.

و اما درباره سئوال جنابعالی، باید عرض کنم که افراد و گروههای عدالت خواهی که امروز خود را ملزم به پیگیری عدالت در چارچوب گفتمان انقلاب می دانند، بطور نسبی بیشتر شاخص های عدالت طلبی در منظر و سیره عملی امام را رعایت می کنند هر چند نقدهایی هم به آنها مطرح شده است. باید توجه داشت که عدالت طلبی از منظر امام یک مبارزه است و با نشستن در خانه و تسبیح

به دست گرفتن، با بی تفاوتی ها، با باری به هر جهت رفتار کردن، با انشالله درست می شود گفتن و با تعارفات و ملاحظه کاری ها محقق نمی شود. عدالت خواهی باید توأم با فریاد زدن، نترسیدن، خطرات را به جان خریدن و هزینه دادن باشد تا جواب بدهد. اکثر عدالت گریزان و عدالت ستیزان در برابر جریان عدالت طلبی گردن کلفتی می کنند؛ تهدید و تطمیع می کنند و روشن است که با انفعال



و وادادگی و بدون خطرپذیری نمی توان عدالت را دنبال کرد. امام در جایی می فرماید: «هر کس قیام کرد برای اقامه عدل، سیلی خورد، ابراهیم خلیل الله چون قیام کرد برای عدالت، سیلی خورد و او را به آتش انداختند. از صدر عالم تا حالا تاوان این چیزهایی که برای عدالت، برای حکومت عدل بوده است، این تاوان را پرداخته اند و باید هم پردازند هر وقت به یک نحو. ... این مسئله، مسئله ای بوده

است که در تمام ایام، در تمام دنیا، از صدرعالم تا حالا بوده و تا آخر هم خواهد بود که هر کس قیام کرد برای اینکه عدالت ایجاد کند، حکومت عدل ایجاد کند، سیلی خورده.» با این وصف، ما نباید از دوستان عدالت خواه و انقلابی خود توقع داشته باشیم یقه پاره نکنند، فریاد زنند و مواجهه ای نداشته باشند. خیر، مطالبه عدالت باید با صدای بلند و بدون رودربایستی و هرگونه ملاحظات جناحی و فامیلی صورت بگیرد. اگر در این چهل سال، درباره عدالت تعارفات را کنار گذاشته بودیم، امروز وضع عدالت اینگونه نبود. با این حال، ما در اسلام یک اصل غیر قابل تغییر داریم و آن اینکه هدف وسیله را توجیه نمی کند. یعنی نمی توان با دستمال آلوده و کثیف آلودگی را پاک کرد. دستمال کثیف به جای آنکه آلودگی را کم کند زیادتر می کند. لذا حرف ما این است که عدالت خواهی باید مبتنی بر اخلاق و شرع باشد. مبتنی بر علم و منطق باشد. مبتنی بر بیّنه باشد. نمی شود به اسم عدالت طلبی حقوق مسلم افراد را ضایع کرد. نمی توان با یک اشتباه ناشی از روحیه تساهل آبروی فرد یا افراد را ریخت. نمی توان به اسم عدالت طلبی تر و خشک را با هم سوزاند یا اصل و فرع را نادیده گرفت.

نمی توان به اسم عدالت طلبی سخن غیر علمی و غیر منطقی گفت. نمی توان در عدالت طلبی عقلانیت را فدای احساسات زدگذر کرد. این ها حرف های اصلی ما با دوستان عدالت خواه است و الا کسی با جدیت، با صراحت، با شجاعت، با قاطعیت، با فریاد زدن و سینه چاک کردن در این



”
عدالت طلبی از منظر امام یک مبارزه است و با نشستن در خانه و تسبیح به دست گرفتن، با بی تفاوتی ها، با باری به هر جهت رفتار کردن، با انشالله درست می شود گفتن و با تعارفات و ملاحظه کاری ها محقق نمی شود. عدالت خواهی باید توام با فریاد زدن، نترسیدن، خطرات را به جان خریدن و هزینه دادن باشد تا جواب بدهد.

عرصه مخالف نیست.

نقد دیگر من، سطحی نگری است. ما باید در عدالت گرایی به ورود به سطح قانع نباشیم و وارد بحث های مبنایی و ریشه ای بشویم. تا موتورهای تولید بی عدالتی در کشور خاموش نشود، عدالت مجال عرضه اندام پیدا نخواهد کرد. باید برویم سراغ قوانین و مقررات غلط، سراغ سیستم ها و روندهای نادرست، سراغ نظام برنامه و بودجه و با یک مطالبه گری عالمانه این ها را اصلاح کنیم.

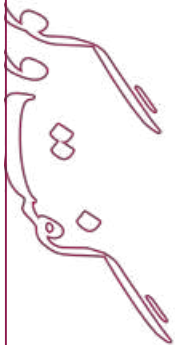
نقد سوم من، مربوط به سیاست زده شدن عدالت خواهی است. نباید اجازه داد عدالت خواهی به وسیله ای برای سیراب شدن عطش برخی به شهرت تبدیل بشود. نباید اجازه داد برخی عدالت خواهی را به ابزاری جهت رسیدن به قدرت مبدل کنند. نباید اجازه داد عدالت خواهی به پوششی برای تسویه حساب های شخصی و جناحی تبدیل شود.

باید قبول کرد که امروز عدالت طلبی بعضی، خودش عین بی عدالتی است و بوی گند بی تقوایی از آن به مشام می رسد. و این یک هشدار به همه ماست که عدالت خواهی را با خواسته های نفسانی مخلوط نکنیم.

✍️ **امام با مطالبه گری که بهانه در دست بیگانه دهد مخالف بودند اما امروز مطالبه عدالت خواهان در بعضی موارد بهانه های بیگانه گان می دهد این انحراف از مسیر امام نیست.**

بله کاملاً قبول داریم که عدالت طلبی باید توام با





بصیرت و هوشیاری باشد. نباید ساده لوحی به خرج داد. نباید به پیاده نظام دشمن تبدیل شد و همان جایی را نشانه گرفت که دشمن هم نشانه گرفته است. این ملاحظات به حق در سیره ائمه اطهار (ع) هم هست و جالب است که بعضی تندروها در عصر ائمه (ع) به همین جهت، آن بزرگواران را مورد انتقاد قرار می دادند. من معتقدم که مرز میان جریان عدالت خواهی انقلاب و جریان سوء استفاده جریان معارض انقلاب از عدالت گاهی، از موباریک تر است و اگر هوشمندی نباشد، انسان ناخواسته به میدان دشمن می افتد.

با این حال، من معتقدم همین هوشمندی اقتضا می کند که اجازه ندهیم دشمن در تعامل با عناصر عدالت گریز، جریان عدالت طلبی ما را به انزوا و تعطیلی بکشد. یعنی در هر مساله ای به بهانه احتمال سوء استفاده دشمن صدای عدالت خواهی را خفه کنند. روی هر جایی که دست می گذاریم سریع بگویند اینجا محل سوء استفاده دشمن می شود و لذا باید رهاش کرد! خیر، اتفاقاً باید قدرت این را داشته باشیم که با تغییر ادبیات، با تغییر زاویه ورود، با روشن کردن تفاوت ها و از همه مهم تر، با باز کردن مشت دشمن، میدان عدالت طلبی را زنده نگه داریم. در یک سری موارد که بی عدالتی کاملاً حیات جریان انقلاب و اسلام را به خطر انداخته و به تعبیر امام دارد به چهره اسلام سیلی می زند، باید با مرکزگی بین خودمان و دشمن، از عدالت طلبی کوتاه نیاییم. امروز بخشی از این فساد اقتصادی و این ویژه خواری ها محصول کم کاری ها و احتیاط های بی

مورد و البته جبران ناپذیر بچه های انقلاب است.

✦ **حضرت امام برای تحقق عدالت اجتماعی لوازمی رو مانند احساس مسئولیت یا تشکیل حکومت و یا مردمی بودن مسئولین در نظر داشتند که همگی پیشرو و رفع نواقض به شما می رفت آیا در قرائت از عدالت خواهی نگاه پیشرو و برطرف کردن نواقض در نظر گرفته می شود یا اینکه صرفاً انتقادی و تخریبی جلو می روند.**

من جزو کسانی هستم که از گذشته معتقد بودم که عدالت طلبی یک پروسه چند وجهی است. حتماً یک وجه مهم آن فریاد کشیدن هاست. افشا کردن ظلم ها و تبعیض هاست. یک وجه مهم آن، برخورد های سریع و قاطع قضایی است که هم در پیشگیری موثر است و هم در مقابله. حتی قوه قضائیه بر اساس قانون یک جاهایی باید آبروی مجرم قطعی را ببرد تا برای بقیه درس عبرت شود. با این حال، من این ها را به هیچ وجه کافی نمی دانم.

وقتی عدالت در یک جامعه محقق می شود که به کمک علم، و با فرمول سازی های علمی، وارد عمق سیستم اداره کشور بشود وقتی عدالت عینیت پیدا می کند که در لایه های پیچیده حکمرانی حضور پررنگ و تعیین کننده داشته باشد. وقتی عدالت ظهور و بروز پیدا می کند که مسئولین و نخبگان ما در حیات شخصی و اجتماعی خودشان عدالت گرا باشند. از همه مهم تر، مردم و تشکل های مردمی باید در تحقق عدالت مشارکت داده شوند. قرآن مجید می فرماید: "لِيَقُومَ النَّاسُ

بِالْقِسْطِ". یعنی این خود مردم هستند که باید نقش کلیدی را در اجرای عدالت به عهده بگیرند. وقتی مردم به کسانی رای می دهند که عدالت را به سخره می گیرند، چطور می توان توقع داشت که عدالت محقق شود؟ وقتی عدالت از فهرست مطالبات عمومی خارج شود، و بی تفاوتی درباره عدالت سکه رایج بشود، چگونه می توان توقع داشت عدالت باشد؟ وقتی بخشی از مردم یعنی طبقه به اصطلاح متوسط مصرف زدگی و مانور تجمل گرایی را قبیح و منکر تلقی نکنند، چه توقعی درباره عدالت می توان داشت؟



نمی توان به اسم عدالت طلبی سخن غیر علمی و غیر منطقی گفت. نمی توان در عدالت طلبی عقلانیت را فدای احساسات زودگذر کرد.

لذا هم باید گفتمان عدالت را در جامعه به گفتمان مسلط مبدل نمود و هم با ایجاد مکانیزم های متنوع، راه را برای مشارکت عمومی در تحقق عدالت باز کرد.

خردورز

امام
برای دین،
رسالت
نظام‌سازی
و تمدن‌سازی
و جامعه‌سازی
و انسان‌سازی
تعریف کرده؛
مردم نگاهشان
به دین بگلی
متحول شد.

رهبر
معظم
انقلاب



امام خمینی جامع علم و عمل بود

رضا داوری اردکانی



سلوک در ذیل اندیشه‌ی امام

خمینی «رضوان الله علیه»

اصغر طاهرزاده



۶ اصل برای ساختار شناسی

تحریر امام

مهدی ابوطالبی



سطوح سه گانه معنویت

از منظر امام خمینی

رضا لک زایی



۱۰۷



تحریف امام و راه‌های مقابله با آن

محسن مومنی

۱۱۵



مبارزه در راه آزادی با رفاه‌طلبی جمع‌نشدنی است

مجید رحیمی

۱۲۰



ابعاد مختلف تحریف امام

حسن محمدی

۱۲۳



دستیابی به استقلال فرهنگی، راهبرد امام خمینی (ره) در عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه

ابراهیم کارگران

۱۲۶



اصول امام باید بازخوانی و مرور شود

عرفان خلیلی



امام خمینی سیره قدس جامع علم و عمل بود



دکتر رضا داوری اردکانی

فیلسوف
استاد فلسفه دانشگاه تهران
رئیس فرهنگستان علوم
عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی
چهره ماندگار جمهوری اسلامی
عضو شورای عالی علمی
مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

یعنی امام خمینی فقیه و عارفی نبود که شصت سال به تحصیل و تعلیم و مجاهده نفس بگذراند و ناگهان به سیاست روی آورد و از عالم درس و بحث و تأمل و تفکر و تهذیب نفس به میدان سیاست و کسب قدرت وارد شود. سیاستی که امام خمینی به آن پرداخت مقتضای سیر طبیعی زندگی علمی و اخلاقی اش بود. این معنی را باید قدری توضیح داد. می دانیم که سیاست مدار بودن ربطی به تحصیلات علمی و علم اشخاص ندارد و به این جهت ممکن است یک پزشک یا مهندس، سیاست مدار قابل و لایقی باشد ولی یک استاد علم سیاست بهره‌ای از تدبیر کار کشور و حکومت نداشته باشد. اگر این قضیه در سیاست جاری و رایج درست باشد، در

پایان به رهبری انقلاب اسلامی و طرح سیاستی غیر از سیاست رایج مؤدی شود. مردی که از او سخن می‌گوییم امام خمینی (قدس سره)، رهبر و بنیانگذار عظیم الشان جمهوری اسلامی است. گرچه این دو صفت اختصاص به سیاستمداران ندارد اما معمولاً صفت ایشان است. آیا ما هم امام خمینی را با سیاست می‌شناسیم و می‌شناسانیم؟ همه جهان آن بزرگ را رهبر انقلاب اسلامی می‌شناسند، یعنی اگر انقلاب پیش نیامده بود و مردمان جلوه شخصیت امام خمینی را در آینه سیاست ندیده بودند قدر او مجهول می‌ماند. اگر امام در سیاست شناخته شد، این سیاست را چیزی زائد بر وجود او نباید دانست.

بسیاری از سیاستمداران اهل علم و ادب و فرهنگ بوده‌اند یا هستند اما آن‌ها در وهله نخست سیاستمدارند و اگر در علم و ادب مقامی دارند، این مقام تحت الشعاع وجهه سیاسی آنان قرار دارد. حتی از زمانی که در عالم اسلام خلافت به سلطنت مبدل شد، کسانی که به نام خلافت سلطنت می‌کردند معمولاً سروکار چندانی با علم و فرهنگ نداشتند اما مردی که رسم دویست ساله سیاست رایج و غالب در غرب و در سراسر جهان - یعنی اصل استقلال سیاست از دین - را به مبارزه طلبید، سیاستمداری نظیر سیاستمداران دیگر نبود. او سیاست را پیشه خود نمی‌دانست اما از ابتدای جوانی راهی اختیار کرده بود که امکان داشت در

مقام تأسیس، مطلب به گونه دیگری است؛ کسی که بنای سیاست و مدینه می‌گذارد باید از جهت روحی و فکری مهیای این مهم شده باشد اما مگر با خواندن ادبیات و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و عرفان و کلام و فلسفه می‌توان طرحی نو در عالم در انداخت؟ این علوم را به دو نحو می‌توان آموخت. طریق و رسم معمول این است که معلمان و دانشجویان مقداری معلومات فرامی‌گیرند و اگر چیزهای مختلف بیاموزند، چه بسا که بعضی از آن‌ها در جای خود قرار نمی‌گیرند و نسبت و ارتباطی میان آن‌ها برقرار نمی‌شود و اگر ارتباطی باشد اتفاقی است. این علم با جان پیوند ندارد بلکه عالم آن را با خود برمی‌دارد و هر جا لازم باشد از هر جزء آن استفاده می‌برد. این علم با عمل و اخلاق هم ملازمت ندارد، چنان‌که به تعبیر مرد بزرگی که به ذکر فضایل او مشغولیم، چه بسا کسانی که درس اخلاق می‌دهند و کتاب اخلاق می‌نویسند خود از فضایل اخلاقی بی‌بهره‌اند. علم اینان صرفاً با تشنه پیوند یافته است. نحوه دیگر علم‌آموزی و تعرض به علم، یادگرفتن معمولی نیست بلکه در آمیختن با علم و یگانه شدن با آن است. کسی که علم - مثلاً علوم دینی - را به این نحو می‌آموزد گرچه به اقتضای حفظ حدود، آن‌ها را در هم نمی‌آمیزد و با هم خلط نمی‌کند و حدّ هر یک را نگاه می‌دارد اما همه دانش‌هایی که می‌آموزد با جان او یکی می‌شود. در این صورت علم و عمل عالم از هم جدا نیست و اگر به سیاست پردازد سیاستش ظهور و تجلی جان پرورده اوست.



”

امام خمینی فقیه و عارفی نبود که شصت سال به تحصیل و تعلیم و مجاهده نفس بگذراند و ناگهان به سیاست روی آورد و از عالم درس و بحث و تأمل و تفکر و تهذیب نفس به میدان سیاست و کسب قدرت وارد شود. سیاستی که امام خمینی به آن پرداخت مقتضای سیر طبیعی زندگی علمی و اخلاقی اش بود.

امام خمینی فقیه و اصولی و مفسر و فیلسوف و عارف و کلامی بود اما آن همه، در وجود او در قوطی‌های جداگانه و بی‌ارتباط با هم بسته‌بندی نشده بود بلکه عرفان و فلسفه و تفسیر در وجود ایشان اساس بود و علوم فرعی همه به این‌ها بازمی‌گشت. یکی از همکاران اندیشمند من برای اینکه بر توجه و تعلق محی‌الدین ابن‌عربی به فقه تأکید کند می‌گفت: «من مدت‌ها گمان می‌کردم محی‌الدین عارف فقیه است اما بالأخره فهمیدم که او فقیه عارف است». این عبارت چون به قصد نشان دادن اهمیت فقه در نظر ابن‌عربی گفته شده درست است اما شاید درست این باشد که بگوییم فقه را از عرفان محی‌الدین جدا نمی‌توان کرد. اگر مراد از فقیه عارف کسی باشد که عرفان را با فقه میزان کرده است، مشکل بتوان محی‌الدین و امام خمینی را مصداق فقیه عارف دانست. (زمانی کتابی از ابوالقاسم شعرانی می‌خواندم، فکر کردم که او فقیه عارف است، یعنی اولاً فقیه است و ثانیاً عارف.) این‌ها عارف فقیهند، یعنی عرفان و فقه را با هم جمع کرده‌اند و در این جمع، اصول را با میزان فروغ نمی‌سنجند و تفسیر نمی‌کنند. سیاست امام خمینی برآمده از وحدت جمعی علوم و معارف در وجود او بود و چون این وحدت جمعی با آنچه در عالم کنونی تحقق و منشئیت اثر دارد نمی‌ساخت، در مواجهه با آن عالم به صورت فریاد انقلاب درآمد؛ فریادی که نظام موجود عالم را به تعجب و وحشت انداخت. این فریاد آیتی از آیات ظهور حق و نشانه ضعف و فتور در نظم

خردورز

امام خمینی
جامع علم
و عمل بود

دکتر رضا داوری اردکانی

۶۷

بزرگ تجدد بود. به این معنی سیاست امام را نباید از علم و معرفت او جدا و مستقل دانست. این سیاست گرچه دیر اظهار شد اما بی مقدمه و ناگهانی به وجود نیامد. امام در تمام عمر مردی سیاسی بود و خود نیز به این معنی تذکر داشت. یکی از بزرگان حوزه علمیه قم برای اینکه اثبات کند فکر انقلابی امام سابقه داشته است نقل می کرد که بارها از زبان آن بزرگ شنیده است که «شما هنوز مرا نمی شناسید». این سخن متضمن هیچ نوع خودپسندی و داعیه داری نبوده است. امام خمینی دعوی بیهوده نداشت و از موضع خودپسندی و تکبر نمی گفت که شما مرا نمی شناسید بلکه به چیزی گواهی می داد که در جان او فغان و غوغا انداخته بود. با وجود این، تا زمان تدریس و تدوین «ولایت فقیه» مطلب سیاسی در آثار آن بزرگ کمتر می بینیم. کتاب «کشف الاسرار» پاسخی است به نوشته یکی از پیروان کسروی. این پاسخ علاوه بر اتقان و استحکام تاریخی و کلامی، وجه حکایاتی دیگری نیز دارد که کمتر به نظر ناظران و خوانندگان رسیده است. امام «کشف الاسرار» را در ردّ مطالب کتابی موسوم به «اسرار هزار ساله» نوشته اند. شاید کم نبودند کسانی که می توانستند با تتبع در تاریخ اسلام و توسل به استدلال های کلامی، سستی مطالب کتاب «اسرار هزار ساله» را نشان دهند اما در کتاب «کشف الاسرار» جوهری هست که در کتاب های رسمی تاریخی و کلامی نیست؛ امام خمینی صرفاً مطالب کتاب «اسرار هزار ساله» را رد نکرده بلکه چنان به تاریخ تشیع نگریسته است که

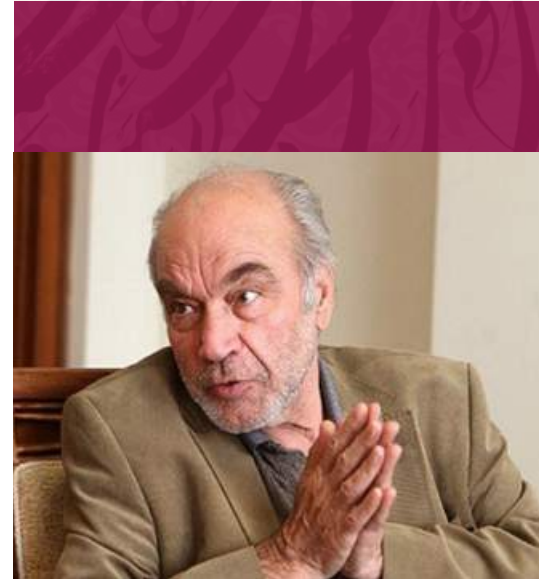


”

امام «کشف الاسرار» را در ردّ مطالب کتابی موسوم به «اسرار هزار ساله» نوشته اند. شاید کم نبودند کسانی که می توانستند با تتبع در تاریخ اسلام و توسل به استدلال های کلامی، سستی مطالب کتاب «اسرار هزار ساله» را نشان دهند اما در کتاب «کشف الاسرار» جوهری هست که در کتاب های رسمی تاریخی و کلامی نیست؛ امام خمینی صرفاً مطالب کتاب «اسرار هزار ساله» را رد نکرده بلکه چنان به تاریخ تشیع نگریسته است که گویی به زودی با این تاریخ تجدید عهد می کنیم.

گویی به زودی با این تاریخ تجدید عهد می کنیم. همچنین توجه کرده است که کتاب «اسرار هزار ساله» نظر یک شخص نیست بلکه اثر بادی است که از غرب وزیده و جان گروه هایی را تصرف کرده و به صورت آرای آنان به زبان آمده است. در همان زمان که امام کتاب «کشف الاسرار» را می نوشت، بسیاری از علما و فضلاء اسلام بیشتر نگران خطر شیوع ماتریالیسم و کمونیسم بودند. به این جهت آثاری هم در ردّ مارکسیسم، ماتریالیسم و کمونیسم نوشته شد اما امام گویی در جوانی نیز

واقعۀ ای که در پیری وقوع آن را پیش بینی کرد، به چشم جان بین خود دیده بود. امام خمینی چند سال قبل از انقراض شوروی پیش بینی کرد که کمونیسم شوروی به زودی از هم می پاشد. شاید در جوانی هم دریافته بود که کمونیسم و نظام شوروی در تاریخ غربی عارضی است و خطر جای دیگر است. در حقیقت امام خمینی دریافته بود که دین تنها از سوی کمونیست ها در معرض خطر قرار نگرفته است و با ردّ کمونیسم و ماتریالیسم این خطر رفع نمی شود. کمونیست ها با سیاست و ایدئولوژی به دین تعرض



می کردند اما تعرض فرهنگی پوشیده‌ای هم وجود داشت که گهگاه به صورت‌های مختلف پدیدار می‌شد. کتاب «کشف الاسرار» را نباید پاسخی به نوشته‌ای که حاصل سلیقه و رأی یک شخص معمولی است، دانست. این کتاب فرهنگی که جوانه‌های احیا و تجدید عهد دینی به صورت گفتارها و بیانیه‌های مهم تاریخی از تنه استوار آن روئیده است، در مقابل بعضی آثار فرهنگ مستولی و جهانگیر غرب قرار می‌گیرد. بنابراین باید در این کتاب به جست‌وجوی سابقه انقلاب پرداخت. اکنون بپرسیم که آیا بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران اولاً مرد علم و عرفان و فقه و روایت بود و ثانیاً به سیاست پرداخت، یا باید او را در ردیف سایر سیاستمداران، اما بیرون آمده از حوزه‌های علوم دینی دانست؟ به عبارت دیگر سیاست امام خمینی با تفکر و پرورش دینی و عرفانی و اخلاقی ایشان چه نسبتی داشت؟ اگر این نسبت اتفاقی و عرضی باشد به اشکال می‌توان از سیاست و نظام اسلامی سخن گفت اما اگر معلوم شود که رهبری و اداره انقلاب

ریشه در تفکر امام داشته است، در این صورت بحث صورت دیگری پیدا می‌کند. چیزی که جای چون‌وچرا ندارد این است که در حد اطلاع من امام هرگز به ملاحظه‌کاری سیاسی و ترجیح ملاحظات بر اصول تن درنداد و چیزی که با اصول عرفان و اعتقادش در تعارض باشد، نگفت و نوشت و نفرمود. امام تا پایان عمر آموزگار اخلاق و معرفت باقی ماند. به هر حال، جامعیت علمی و وحدت و استواری شخصیت اخلاقی بی‌مانند یا کم‌نظیر امام جای چون وچرا ندارد و این جامعیت را در صورت و مضمون آثار حکمی ایشان نیز می‌توان یافت.



امام خمینی، فقیه و اصولی و مفسر و فیلسوف و عارف و کلامی بود اما آن همه، در وجود او در قوطی‌های جداگانه و بی‌ارتباط با هم بسته‌بندی نشده بود بلکه عرفان و فلسفه و تفسیر در وجود ایشان اساس بود و علوم فرعی همه به این‌ها بازمی‌گشت.

روزی شخصی از قول فاضلی معمر و وارد به مسائل سیاسی و فرهنگی نقل کرد که گویا فلان و بهمان اعلامیه‌ها و پیام‌های امام را می‌نویسند و مبنای منفی و سلبی حدسش این بود که مگر یک روحانی که بیشتر با متون فنی و دشوار فقه و اصول و کلام و فلسفه، آن هم به زبان عربی سروکار دارد، می‌تواند نثر فارسی را به این خوبی بنویسد.

من به گوینده گفتم که دست‌کم دو دلیل بر رد این فرض و حدس یا این خبر دارم: یکی اینکه اشخاصی را که منشی امام خوانده‌اند، هرگز نثر فارسی را به آن روانی و سلاستی که در اعلامیه‌ها و به‌خصوص در پیام‌های امام می‌بینیم، نمی‌نویسند. ثانیاً متن این نوشته‌ها با دست‌خط امام موجود است؛ ایشان که نوشته‌های دیگران را پاک‌نویس نمی‌کردند! این حدس نادرست، خوبی نثر امام را تصدیق می‌کند. حقیقت این است که نثر امام نمونه خوب و روان و بی‌تکلف و فصیح و بلیغ نثر معاصر فارسی است. امام نوشته‌های خود را بدون خط‌خوردگی می‌نوشتند و این امر نیز دلیلی بر تعادل ساحات وجودی آن بزرگ است. اگر در روح امام تکلف وجود داشت و می‌بایست چیزی زائد بر آنچه در طیّ شصت سال مجاهده فراهم آمده بود بر آن حاکم شود، چنین صراحت و روانی و صرافت طبعی در گفته‌ها و نوشته‌ها نبود. مختصر آنکه امام خمینی جامع علم و عمل بود و هرچه می‌گفت و می‌فرمود و خود عمل می‌کرد، ریشه در اعتقاد راسخ دینی داشت که از آبشخور فرهنگ اسلامی سیراب می‌شد. اینکه در عالم کنونی چه مایه نیرو و قدرت روحی و اخلاقی لازم است تا بتوان قول و فعل را از اثر بادهایی که از غرب به همه جای جهان می‌وزد محفوظ داشت، مطلب دیگری است که حتی تفکر در آن جان را به ستوه می‌آورد و آن بزرگ چه روح جبروتی و بی‌ترسی داشت که از قدرت‌های بزرگ این جهانی هیچ بیم به خود راه نمی‌داد و چندان به رحمت پروردگارش امیدوار بود که با قلبی آرام و مطمئن به دیدار او شتافت.



امام خمینی
جامع علم
و عمل بود

دکتر رضا داوری اردکانی

سلوک در ذیل اندیشه‌ی امام خمینی

در رابطه با آن نوع هندسه‌ی فکری که ضرورت دارد عزیزان مدّ نظر قرار دهند تا در بستری که انقلاب اسلامی فراهم نموده همچون سربازی در راستای تحقق اهداف متعالی آن بکوشند و از خطر انحراف و تحجر و سیر قهقرایی مصون باشند، مواردی عرض می‌شود. [۱]

انقلاب اسلامی یک گرایش حزبی سیاسی نیست، یک مکتب است بر مدار اسلام ناب محمدی (ص) و مبتنی بر اصولی که حضرت روح‌الله خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مطرح فرموده است. این اصول می‌تواند میزانی برای تعیین اندازه‌ی مسلمانی هرکس به معنی واقعی آن باشد زیرا ما معتقدیم امروزه نمی‌توان ادعای مسلمانی داشت ولی نسبت



استاد اصغر طاهرزاده

استاد حوزه و دانشگاه
استاد فلسفه، تفسیر و عرفان اسلامی

تاریخ انتشار: ۷ آذر ۹۳

با اندک تأمل در شخصیت حضرت امام می‌توان دریافت دین و دنیای امروز ما در افقی که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نمایانده است به شکوفایی می‌رسد و این سلوکی است که حضرت امام به همه نمایانند و شهداء بهتر از بقیه آن را فراگرفتند و به آن بلوغ و رشادت روحانی و معنوی دست یافتند و ماوراء احزاب چپ و راست، راه را تشخیص دادند، زیرا متوجه راهی شدند که انسان‌ها را به «وقت حضور» دعوت می‌نمود و از افق ظلمانی غرب آزاد می‌نماید. در هندسه‌ی فکری که می‌توان به آن پرداخت دو نکته مورد نظر ماست. یکی شخصیت اشرافی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» است و دیگری رجوع به

به راهی که حضرت امام مطرح فرموده‌اند بیگانه بود و لذا نباید انقلاب اسلامی و شخص حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را در حد یک جریان سیاسی در نظر داشت. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در رابطه با این که اندیشه امام یک مکتب است می‌فرمایند: «مکتب امام به عنوان راه روشن و خط روشن حرکت عمومی و همگانی ملت ایران است؛ یک راهنمای نظری و عملی است که کشور و ملت را به عزت و پیشرفت و عدالت می‌رساند. مکتب امام یک بسته‌ی کامل است، یک مجموعه است، دارای ابعادی است؛ این ابعاد را باید با هم دید، با هم ملاحظه کرد. دو بُعد اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، بُعد معنویت و بُعد عقلانیت است» [۲]

اندیشه‌ی حضرت امام در راستای رجوع به حضرت ولی عصر است که به ترتیب به آن‌ها می‌پردازیم.

۱- شخصیت اشرافی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند: رسول خدا (ص) فرمودند: «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ ائْتَحَالَ الْجَاهِلِينَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ حَبْثَ الْحَدِيدِ»؛ [۳] برای این دین در هر قرن و زمانیا انسان‌های متعادل و عدولی است که آن دین را حمل نموده و از آن هرگونه تأویل اهل باطل و تحریف افراطیون، و ادعاهای جاهلین را دور می‌گردانند، همان‌طور که کوره‌ی آهن‌گران، پلیدی و چرکی آهن را پاک می‌کند.

این افراد که حضرت در روایت فوق متذکر می‌شوند کسانی هستند که خودشان در مقام ثبات دینی قرار دارند و تحت تأثیر ظلمات زمانه‌ی خود قرار نمی‌گیرند و لذا می‌توان آن‌ها را «ثابت عصر» نامید، به این معنا که در هر عصری انسان‌هایی هستند که بر حقیقت دین، ثابت و پایدارند و تحت تأثیر روزمرگی‌ها قرار نمی‌گیرند.

حضرت امام رضا (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَ اللَّهَ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ» و اگر خداوند بنده‌ای از بندگانش را جهت امور مردم انتخاب کرد، سینه‌ی او را گشاده می‌گرداند. تا در مدیریت خود کوچک‌ترین لغزشی نداشته باشد و امور بندگان را با وسعت نظر سر و سامان دهد. «فَلَمْ يَغَيِّ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» در نتیجه آنچنان توانا می‌شود که در جواب‌گویی به هیچ نیازی در نمی‌ماند و غیر از صواب از او نخواهی یافت و به

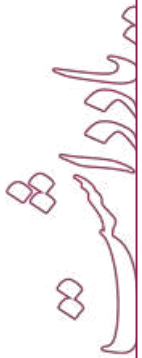
خوبی مصلحت مردم را در نظر می‌گیرد. «فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدِّدٌ مُؤَيَّدٌ» (تحف العقول، ص ۴۴۳) پس او در کار خود موفق و محکم و مورد تأیید الهی است. و این راز اقتدار زعمای جوامع اسلامی شیعه است که نمی‌توانند نسبت به مسائل کشور و جهان بی تفاوت باشند. زیرا به همان دلیل که خداوند بر اساس حکمت خود پیامبری را می‌پروراند تا قلب او محل پذیرش وحی الهی شود و از این طریق نیاز مردم به پیامبر را بی‌جواب نمی‌گذارد و در همین راستا امامان را پروراند تا مردم از تبیین وحی توسط امامان معصوم محروم نباشند، به همان دلیل در زمان غیبت امام زمان (عج) فقهی را می‌پروراند که بر اساس وحی الهی و سیره و سخنان امامان بتواند زعامت جامعه‌ی اسلامی را به عهده گیرد و جامعه‌ی اسلامی را سر و سامان دهد.



بنا به شواهدی که عرض خواهد شد، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عصر حاضر شخصیتی است که خداوند قلب ایشان را - در بستر دین اسلام - مستعد اشراق حقایقی دانسته که افق آینده بشر را به صورتی همه‌جانبه روشن می‌کنند.

بنا به شواهدی که عرض خواهد شد، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عصر حاضر شخصیتی است که خداوند قلب ایشان را - در بستر دین اسلام - مستعد اشراق حقایقی دانسته که افق آینده بشر را به صورتی همه‌جانبه روشن می‌کنند. با توجه به این امر هر شخصی و جریانی که در ذیل شخصیت ایشان قرار گیرد و به طور جامع و همه‌جانبه به ایشان رجوع داشته باشد، آن هم رجوع تفصیلی، مورد توجه و استقبال ما است و نصاب حیات دینی و اخوت ایمانی در چنین دستگاهی تعریف می‌شود.

پس اولاً: لازم است گروه‌ها و مجامع فرهنگی جایگاه خود را در چنین حوزه‌ای مشخص کنند. ثانیاً: ضرورت دارد کهبه همدیگر متذکر جامعیت مکتب فکری امام شویم، تا در عمل در چنین بستری حرکت کنیم و عمل خود را با آن مبانی ارزیابی نمائیم. با توجه به این اصلکه جایگاه شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» خارج از احساسات شخصی، به عنوان یک مکتب به طور کامل پذیرفته‌ایم، رابطه‌ی خود را با سایر جریان‌ها تعیین می‌نماییم و به همان اندازه که آن‌ها نسبت خود را با امام «رضوان الله تعالی علیه» روشن کرده‌اند، نسبت ما با آن‌ها روشن خواهد بود. و با توجه به این که حضرت امام نمونه‌ی متعین حیات توحیدی این عصراند و گفتار و کردار ایشان راهنمای سلوکی ما در مسیر الی الله می‌باشد و با توجه بر این فرض که گفتار و کردار ایشان یک دستگاہ کامل سلوکی است، می‌توان جایگاه هر فرد و گروه را در رابطه با



سلوک در
ذیل اندیشه‌ی
امام خمینی

استاد اصغر طاهرزاده
۷ آذر ۹۳



«توحید» عصر خود معنی کرد.

مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با علم به این که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» یک حقیقت زنده و جاوید در دنیای معاصر می‌باشند نسبت خود را با امام مشخص کردند و با طرح این که از چه زاویه‌ای به حضرت روح‌الله نظر دارند تکلیف هر جریان‌ی را نسبت به خود روشن نمودند. لذا هر کس هر اندازه که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را در آن تعریف پذیرفت، به همان اندازه می‌تواند نسبت خود را با مقام معظم رهبری روشن کند و از این طریق بسیاری از جریان‌های انقلاب در ذیل شخصیت رهبری جای گرفتند. ایشان پس از رحلت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند: «امام خمینی، شخصیتی آن‌چنان بزرگ بود که در میان بزرگان و رهبران جهان و تاریخ، به جز انبیاء و اولیای معصومین (ع)، به دشواری می‌توان کسی را با این ابعاد و این خصوصیات تصور کرد. آن بزرگوار، قوت ایمان را با عمل صالح، و اراده‌ی پولادین را با همت بلند، و شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت، و صراحت لهجه و بیان را با صدق و متانت، و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست، و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت، و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصال نفیس و کمیاب را که مجموعه‌ی آن در قرن‌ها و قرن‌ها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود، همه و همه را با هم داشت. الحق شخصیت آن عزیز یگانه، شخصیتی دست‌نیافتنی، و جایگاه والای انسانی او، جایگاهی دور از تصور و اساطی بود.» [۴]



ممکن است بعضی از گروه‌ها در عین آن‌که در ذیل شخصیت امام و رهبری قرار دارند، در ارتباط با بعضی از موضوعات با همدیگر تفاوت سلیقه داشته باشند ولی در پذیرفتن اندیشه‌ی جامع حضرت امام در رجوع به فقه و فلسفه‌ی صدرایی و عرفان و تأکید بر حاکمیت اسلام و عبور از غرب و ستیزه با استکبار، مشکلی نداشته باشند، این‌ها همه پذیرفتنی هستند و همه با هم جامعه‌ی متحد اسلامی را تشکیل می‌دهند.

اصول‌گرایی حقیقی

ممکن است بعضی از گروه‌ها در عین آن‌که در ذیل شخصیت امام و رهبری قرار دارند، در ارتباط با بعضی از موضوعات با همدیگر تفاوت سلیقه داشته باشند ولی در پذیرفتن اندیشه‌ی جامع حضرت امام در رجوع به فقه و فلسفه‌ی صدرایی و عرفان و تأکید بر حاکمیت اسلام و عبور از غرب و ستیزه با استکبار، مشکلی نداشته باشند، این‌ها همه پذیرفتنی هستند و همه با هم جامعه‌ی متحد اسلامی را تشکیل می‌دهند. این همان اصول‌گرایی حقیقی است که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در تبیین آن می‌فرمایند: «ایمان و هویت اسلامی و انقلابی روشن‌بینانه، دوری از خرافه و سست‌اندیشی و تمناي دائمی عدالت از یک سو و ایمان به آینده، برخورداری از روحیه‌ی مجاهدت علمی، اعتقاد به آزاداندیشی و کرامت انسانی، به‌کارگیری اصل تصحیح روش‌ها در مدیریت و تلاش برای شکوفایی اقتصادی-اجتماعی کشور، ایمان به مردم، ایمان به خود، ایمان به استقلال و وحدت ملی از سوی دیگر، از مهم‌ترین شاخص‌ها در اصول‌گرایی است» [۵]. این نوع اصول‌گرایی تنها از طریق سلوک در ذیل شخصیت حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» محقق می‌شود زیرا بیش از آن‌که اراده‌ای معطوف به قدرت و منصب در آن مطرح باشد اراده‌ای معطوف به فرهنگ در آن مطرح است و هدف آن است که تاریخ ملت را جلو برد و به اهداف متعالی‌اش نزدیک کند و در راه رسیدن به آن اهداف در امور فرهنگی ریل‌گذاری

می‌کند و از حرکت در سطح زد و بندهای سیاسی به شدت حذر می‌نماید.

حرکت به سوی اهداف متعالی تشیع و سلوک همه‌جانبه به سوی آن اهداف متعالی بیش از آن‌که نیاز به صاحب منصب داشته باشد، نیاز به انسان‌هایی دارد که احیاء‌گر روحیه‌ای باشند که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در کالبد ملت دمید و آن‌ها را احیاء نمود. در این راستا باید پای در میدان گذارد و با همان شیوه تاریخ را جلو برد تا طعم عبور از لایه‌های باقی مانده از عهد غربی و عهد شاهنشاهی ملت را شیرین کند و روحیه‌ی خدمتگذاری به ملت را که قسمتی از سلوک الی‌الله است، متذکر شود.

وقتی روش اصول‌گرایی حقیقی تفکری است مشخص و روشن شد این نوع اصول‌گرایی از هرکسی بر نمی‌آید و کسانی را می‌طلبد که نظر به حکمت متعالی دوخته و در فضای اصالت وجود، نظر به حقیقی‌ترین حقایق عالم وجود یعنی اهل‌البتعالیه السلام داشته باشند و در مبارزه با نفس، «جهادی» عمل کنند و با تمام انانیت خود درگیر شوند و به هیچ منفعتی از منافع شخصی و قبیلگی و حزبی فکر نکنند تا تفضل الهی سرازیر شود و قلب‌شان او محل تجلی اشراقات الهی گردد، جایگاه مکتب حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌علیه» در این عصر روشن می‌گردد.

در رابطه با نقش اشراقی و توحیدی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» لازم است که دلایل تاریخی، فلسفی، روایی ارائه شود تا بدانیم امام در

زندگی دینی امروز ما که سراسر با مسائل اجتماعی گره خورده، یک استادکامل سلوکی محسوب می‌شوند [6]. این به همان معنایی است که در عرفان می‌گویند باید استاد سلوکی پیدا کنید تا به بیراهه دچار نشوید، منتها حضرت امام استاد سلوکی در امور فردی و اجتماعی و به صورتی همه‌جانبه هستند. اگر مرحوم قاضی در آن شرایط - که بیشتر عرفان فردی مطرح است - می‌فرمایند: چنانچه نصف عمر خود را برای پیدا کردن استاد صرف کردید، ضرر نکرده‌اید. در سلوکی که امروز باید طی کرد حضرت امام همان استاد است که ما را وارد توحید تاریخی همه‌ی انبیاء می‌کنند که در انتها به حضرت مهدی (عج) می‌رسد و بهترین شکل شکوفائی در زندگی توحیدی را به ما عرضه می‌دارند و بنا به تجربه‌ای که تاریخ در اختیار ما قرار داده می‌توان عرض کرد واقعاً اگر بتوانیم در زندگی دینی امروزمان آن قطبی را که باید پیدا کنیم حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» قرار دهیم، در حیات همه‌جانبه‌ی اسلامی پرواز خواهیم کرد. نه تنها به همه‌ی مقاماتی که عرفا در سلوک فردی نایل شدند وصل می‌شوید، عملاً به سلوک همه‌جانبه‌ای دست می‌یابید که بیشتر شبیه روحانیت انبیاء است که حیات معنوی آن‌ها وسعتی اجتماعی و تاریخی داشته تا سراسر عالم را خدایی کنند.

تفاوت تعقل و اشراق

اگر خوب مبرهن شود که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» يك حقیقت زنده برای تاریخ

معاصر ما هستند که با اشراقی که بر قلب ایشان شده انقلاب اسلامی را شکل داده‌اند، معنی رجوع به ایشان معنی خاص خود را خواهد یافت. زیرا وقتی یک حقیقت به صورت اشراقی تجلی کرد تمام زوایای حقیقت را در همان حد و مرتبه با خود به همراه دارد و انسان را به بصیرت همه‌جانبه می‌رساند. فرق موضوع اشراقی که بر قلب تجلی می‌کند با موضوع فکری که عقل متوجه آن خواهد شد این است که فکر، انسان را در موضوع خاصی جلو می‌برد ولی در اشراق، تجلی نوری حقیقت است که به صحنه آمده - با همه‌ی جامعیتی که حقیقت با خود دارد - موضوعی که از طریق تفکر به دست می‌آید مثل رجوع به نور سبز است در نور بی‌رنگ، ولی موضوعی که در اشراق به دست می‌آید مثل تجلی نور بی‌رنگ است به نازله. در فکر، موضوع مورد تفکر را شما گزینش می‌کنید ولی در اشراق موضوع از بالا می‌آید و چون موضوع از بالا و از حضرت الله که جامع جمیع کمالات است، می‌آید قلب آن کسی که منور به اشراق می‌شود تمام زوایای حقیقت را در همان حد و مرتبه‌ینازله می‌بیند و می‌نمایند [7]. بر این اساس در رابطه با حضرت امام و انقلاب اسلامی تعبیر اشراق را به کار می‌بریم و در عمل هم هرچه زمان گذشت بیشتر روشن شد که اندیشه امام همه‌جانبه‌نگر و اشراقی است. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با توجه به همین امر در رابطه با چگونگی به وجود آمدن بسیج می‌فرمایند: «این دل نورانی امام بزرگوار ما بود که به این حقیقت دست یافت و به الهام الهی و به کمک الهی این را تحقق بخشید و زمینه‌ی عظیم منور مردم مؤمن، یک چنین محصولی را به انقلاب داد. بسیج این است.» [8]



ملاحظه بفرمایید ایشان نگاهشان در مورد شخصیت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» این است که حقایق به قلب امام الهام می‌شده حتی موضوعی مثل تشکیل بسیج.

آینده‌نگری انقلاب اسلامی

تمام حرف این است که باید بفهمیم انقلاب اسلامی یک اشراق و الهام الهی است که به قلب حضرت امام اشراق شده و به همین جهت است که انقلاب اسلامی تمام مشکلات آینده‌بخود را از قبل می‌شناسد و توان عبور از آن‌ها را دارد و نظام اسلامی براساس آموزه‌های امام، ناخودآگاه طوری موضع‌گیری می‌کند که مشکلات آینده به خوبی در درونش هضم می‌شود. نمونه‌های عجیبی در تاریخ انقلاب اسلامی داشته‌ایم که دشمنان فکر نمی‌کردند انقلاب بتواند از آن‌ها عبور کند ولی طوری پایه‌ی انقلاب گذاشته شده که فتنه‌هایی را که دشمنان اسلام با هزار زحمت تهیه کرده‌اند، به خوبی در خود هضم می‌کند و جلومی‌رود. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» این اشراق را در شخصیت امام می‌شناسند و لذا نگاه رهبری به انقلاب اسلامی و به امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نگاهی نیست که معتقد باشند حضرت امام صرفاً فکر کرده‌اند و فرمان تشکیل بسیج را داده‌اند، می‌گویند: به الهام الهی این کار صورت گرفت.

جنس نگاه اشراقیبه عالم آن است که صاحب آن نگاه به نهادهای معمول دنیای ظلمانی هیچ توجهی ندارد و به آن‌ها امید نمی‌بندد، او به مردم رجوع می‌کند و به همین جهت جز تشکیل بسیج مردمی

در منظرش نمی‌آید. در سایر امور نیز از کارهای سطحی و از مشهورات بی‌پایه و اعتباریاتی خالی از نفس‌الأمر، پرهیز دارد.

از اجمال به تفصیل

در واقع یک جریان فکری و فرهنگی وقتی در ذیل شخصیت امام قرار می‌گیرد که بتواند اجمال مکتب امام را به تفصیل درآورد. این سخن بر این مبنا است که عموماً یک حقیقت اشراقی همیشه در ابتدای امر به صورت جامع ظهور می‌کند، مثل نور جامع اسماء الهی که به قلب آدم خورد و قرآن در وصف آن می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» [۹] و خداوند به آدم تمام اسماء را آموخت. کلمه «كُلَّهَا» دلیل بر جامع بودن آن اسماء است و یا آن‌جایی که رسول خدا f در هنگام احتضار به گفته‌ی حضرت علی (ع)، کلید هزار باب از علم را به حضرت علی (ع) می‌دهند. [۱۰] «مسلم آن علم به صورت اجمال بوده و حضرت علی (ع) آن را در طول زندگی خود به تفصیل در آوردند. همین‌طور که گفته می‌شود: توحید حقیقتی است «اجمالی در عین کشف تفصیلی». همه‌ی این‌ها حکایت از آن دارد که باید با توجه به اجمالی بودن حقایق برای تفصیل دادن آن‌ها به اندازه‌ی کافی سرمایه‌گذاری کرد. جهت روشن شدن چگونگی به تفصیل آوردن امر اجمالی چند نمونه از آیات و روایت ارائه می‌شود.

الف: حضرت حق می‌فرماید: حضرت موسی ع فهمید پیامش - که به صورت اجمال ظهور کرده- باید از طریق شخصیتی تفصیلی داده شود لذا از خداوند تقاضای همراهی حضرت هارون

را کرد. قرآن می‌فرماید حضرت موسی u گفت: «وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَلِّئُنِي إِنَّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ» [۱۱] و برادرم هارون از من فصیح‌تر است پس او را همراه من بفرست تا سخنان مرا تأیید کند، نگرانم که مرا تکذیب کنند. این‌که حضرت می‌فرماید: هارون فصیح‌تر از من است به این معنا است که او خوب می‌تواند مطالب را بازکند. معلوم است که حضرت موسی u در ارائه وحی ناتوان نیستند ولی حقیقت وحی در قلب موسی به طور اجمال است و باید نور هارونی آن را به تفصیل در آورد تا آن حقیقت با گستردگی بیشتری برای انسان‌ها تبیین شود. در راستای تفصیل سخن رسول خدا f حضرت به امیرالمؤمنین u می‌فرماید: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» [۱۲] نسبت تو به من مثل منزلت هارون است برای موسی الا این‌که بعد از من پیامبری نیست. با این‌که پیامبر خدا f سرآمد فصحاء عرب هستند باز به جهت اجمالی بودن وحی الهی، باید علی‌u و اهل بیت h به میدان بیایند تا آن حقیقت الهی را تفصیل ببخشند و هرچه بیشتر آن را کاربردی کنند. همان کاری که رسول خدا f نسبت به وحی الهی به عهده دارند، آن‌جا که خداوند به ایشان می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [۱۳] و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است تبیین کنی و امید که آنان بیندیشند. در این آیه رسول خدا جدای از وحی الهی، مسئولیتی به عهده دارند و آن



تبيين و تفصيل وحی است و این نشان می‌دهد که حقایق اشرافی اولاً: همیشه به صورت اجمال‌اند. ثانیاً: باید توسط انسان‌هایی که آن حقیقت اشرافی را می‌شناسند به تفصیل و تبیین در آید و گرنه وارد زندگی انسان‌ها نمی‌شود و جامعه و تمدنی مبتنی بر آن پدید نمی‌آید.

ب: حضرت امیرالمومنین (ع) در تبیین جایگاه خود در اسلام به جناب سلمان و اباذر می‌فرمایند: «صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّشْرِ» [۱۴] محمد صاحب مقام جمع گردید و من صاحب مقام نشر و تفصیل گردیدم.

زیرا همان‌طور که عرض شد حقایق همیشه در مقام اولیه‌ی خود به صورت جامع هستند، باید شرایط تفصیل آن‌ها را فراهم کنیم تا قابل دسترس مشتاقان حقیقت قرار گیرند و بتوانند از آن در ساختار زندگی فردی و اجتماعی استفاده کنند و گرنه به چیز

دیگری رجوع خواهند کرد، همان‌طور که در صدر اسلام از این مسئله غفلت شد و اسلام از متن امور اجتماعی، سیاسی جامعه به حاشیه رفت، زیرا ندانستند باید به کسانی که می‌توانند قرآن را به زبان آورند رجوع نمایند، یعنی بدون حضرت علی و فرزندان آن حضرت (ع) اسلام عقیم می‌ماند. [۱۵] در هر شرایطی که حقیقت اشرافی دوران از مقام جامعیت به تفصیل در نیاید آن حقیقت عقیم می‌ماند و جامعه مجبور است به تئوری‌های دیگری روی آورد. بنابراین مسکوت گذاردن اندیشه‌ی اشرافی حضرت امام (رضوان‌الله‌علیه) خسارت رجوع به اندیشه‌های دیگری را در بردارد که جواب حقیقی نیازهای این نسل نیستند و انواع بحران‌ها در نظام آموزشی و تربیتی و هنری جامعه ظهور می‌کنند. کافی است متوجه باشیم شخصیت حضرت روح‌الله (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) در تمام آثار مکتوب و سیره‌ی عملی خود، راهی است برای سعادت همه‌جانبه‌ی این مردم، پس باید با همت کافی به کتاب‌های آن مرد بزرگ رجوع نمود و اگر در ابتدای کار چنین امری مقدور نیست مقدمات آن را فراهم کرد، در آن صورت می‌فهمیم چگونه خداوند از طریق آن مرد الهی نظام آموزشی و تربیتی و هنری ما را مشحون از تعالی و پیشرفت می‌کنند. سیره‌ی ائمه‌ی معصومین (ع) شاهد بر این مدعا است که قرآن در مقام اجمال است و باید آن عزیزان قرآن را به تفصیل در آورند، همان چیزی که حضرت موسی (ع) متوجه هستند که لازم است کنار آنچه از وحی الهی بر قلب مبارک آن حضرت می‌رسد،

حضرت هارون (ع) اقرار گیرد تا آن اندیشه عقیم نماند، این مهم در مورد آثار مکتوب و سیره‌ی عملی حضرت امام خمینی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) - آن پروریده‌شده توسط خداوند - نیز لازم است.

نور بی‌رنگ، جامع است و در عین آن که هفت نور با رنگ‌های مختلف را در خود دارد ولی در مقام جامعیت، هیچ ظهوری ندارد تا چشم‌ها بتوانند به راحتی به آن بنگرند در حالی که اگر آن را از منشور عبور دادیم نورهای رنگارنگی از آن ظاهر می‌شوند که راحت‌تر می‌توان آن‌ها را حس کرد.

کار منشور تفصیل دادن به نور بی‌رنگ است، در عین عدم انقطاع نورهای رنگارنگ از نور بی‌رنگ. همین‌طور که اسماء الهی در عین ظهور به صفات مختلف، همه به «اسم‌الله» رجوع دارند که در مقام جامعیت است، قرآن می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» [۱۶] آن خدایی که اعلا و کبیر است، همان الله است که در صفت اعلا و کبیر ظهور کرده. یا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ» [۱۷] او که رزاق است، همان الله است. یعنی با نظر به مقام جامعیت اسماء الهی به تفصیل آن مقام نظر دارد و نه منقطع از آن، به همین جهت حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «فَأَرْسَلُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي» هارون را به همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند، نمی‌گویند او را بفرست، می‌گویند او را همراه من بفرست که اجمال مرا تفصیل کند و در ارتباط با حقیقتی که در اختیار من قرار داده‌ای کار را ادامه دهد.

وقتی حقیقتی از مقام جامعیت به تفصیل در آمد و





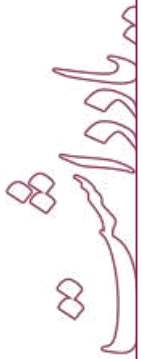
توسط عقل انسان‌ها تصدیق شد و آن‌ها توانستند شکل عملی آن را لمس کنند، آن حقیقت تمدن‌ساز و حرکت‌آفرین می‌شود و ارزش واقعی آن در ساختن تاریخ ملت معلوم می‌گردد.

در دعای ندبه پس از آن‌که با اعتقاد کامل متوجه هستید عاقبت از آن متقین است و وعده‌ی خدا تخلف‌بردار نیست و حتماً خداوند امان معصوم را حاکم بر امورات جامعه می‌کند، اظهار می‌دارید: «فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ» باید آن‌هایی که اهل اشک و گریه‌اند، گریه کنند و برای آنچه پیش آمده بی‌تابی نمایند زیرا «أَيُّنَ الْحَسَنُ أَيُّنَ الْحُسَيْنِ» کجايند امام حسن و امام حسين (عليهما السلام) و فرزندان امام حسين (ع). آیا این ندبه و اشک برای آن نیست که مانع شدند اسلام به تفصیل آید و امامانی را که می‌توانستند چنین کار بزرگی را انجام دهند از صحنه بیرون کردند؟ دعای ندبه پیامی است به تاریخ که مردم متوجه باشند هنوز زمانه ظرافت رسیدن به امیرالمومنین (ع) را ندارد زیرا مردم متوجه نیستند حقیقت و حی محمدی باید به تفصیل در آید و این کار فقط در فرهنگ اهل بیت (ع) - که قلبشان محل تماس با حقیقت قرآن است - محقق می‌شود. شیعه متوجه است اگر يك فکر بخواهد جایش را در تاریخ باز کند، ساز و کار خاص خود را می‌خواهد و نباید به جهت این که شرایط تاریخی آن فکر فراهم نیست آن را به عنوان یک آرمان به فراموشی سپرد. شیعه دعای ندبه را هر جمعه تکرار می‌کند، برای این که تفکرِ کاربردِ اسلام و نگاه تفصیلی که شیعه به آن معتقد است، جای

خود را باز کند. در مورد تفصیل مکتب حضرت امام (رضوان الله علیه) باید مثل کاری که در دعای ندبه انجام می‌دهیم، کار کنیم تا اولاً: معلوم شود آرمان ما جهت اصلاح امور خود، تفصیل فکر حضرت روح الله (رضوان الله تعالی علیه) است و ثانیاً: در هیچ شرایطی از عزم تفصیل دادن به آن فکر دست بر نمی‌داریم و گرنه از رمز و راز حیات حقیقی خود دست برداشته‌ایم. در مورد به تفصیل آوردن اندیشه‌ی عرفانی، معرفتی، سیاسی، فقهی حضرت امام باید راه‌کاری اندیشه‌شود یا لااقل کاری کنیم تا فراموش نشود که برای عبور از ظلمات دوران و قرارگرفتن در سلوکی فعال، باید به اندیشه‌ی حضرت روح الله «حفظه الله» رجوع داشت و آن را به تفصیل

در آورد تا آن فکر بزرگ در دست سیاست‌زندگان نیفتد و بخواهند با آن معامله‌ی سیاسی کنند و به اسم ارادت به حضرت امام، جامعه را گرفتار سیاسی‌بازی نمایند و انقلاب اسلامی را در آن حدّ تقلیل دهند که آرمان ما ژاپن اسلامی شود و با ایجاد نیازهای تصنعی، چیزی در حدّ احزاب سیاسی به مردم تحمیل شود. [۱۸]

”
رساندن پیام حقیقت‌تفصیلی
اسلام است به تاریخ و ابتدا به
شروع آن حقیقت که توسط



سلوک در
ذیل اندیشه
امام خمینی

استاد اصغر طاهرزاده
۹۳ آذر ۷

یک فقیه کنار سایر فقها قرار دادند و هیچ امتیاز دیگری برای ایشان قائل نیستند جامعه را در حال حاضر در ذیل چه مکتب و سلوکی قرار می دهند؟ امروز نسبت ما با افراد باید بر این اساس باشد که آیدار ذیل شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» هستند یا نه، آن هم در ذیل شخصیت امام با تمام جامعیتی که ایشان دارد، پس کسی که فقط به جنبه فقهی حضرت امام رجوع دارد این فرد به حضرت امام رجوع نداشته است و معلوم نیست می خواهد جامعهی امروز ما را در کدام مسیر سوق دهد.

عده ای حضرت آیت الله خامنه ای «حفظ الله تعالی» را متهم می کردند که از فلسفه و عرفان جدا هستند و جایی در نظام اسلامی برای فلسفه و عرفان قائل نیستند. ولی ملاحظه فرمودید، نه تنها در سفری که به شهر مقدس قم داشتند بر فلسفه و عرفان تأکید کردند حتی در سال های ۸۷ که اعضای بنیاد حکمت صدرا خدمت ایشان رفتند چندین بار در موقعیت های مختلف بر حکمت صدرایی تأکید نمودند. [۱۹] این نشان می دهد وقتی کسی به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» رجوع می کند اگر خودش هم به ظاهر متخصص فلسفه نیست می داند که با عقل امام باید جامعه اسلامی اداره شود و چون حضرت امام عارف و فقیه و فیلسوف و اندیشمند قرآنی و روایی و شدیداً ضدّ تجدد و مدرنیته، به معنای واقعی آن بودند، رجوع به امام جهت تفصیل آن تفکر باید با نظر به همه ی این معارف باشد وگرنه به حضرت امام رجوع نشده و انقلاب در حجاب می رود.

کار غفلت کنند و متوجه نباشند حقیقت انقلاب اسلامی یک حقیقت اجمالی است که بر قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» اشراق شده و باید آن را به تفصیل آورد، در امور اجرایی گرفتار رجوع به غرب می شوند و از تفصیل غربی استفاده می نمایند و از مسیری که خداوند برای ملت های مسلمان تقدیر کرده بیرون می افتند، در این حالت باید خود را ملامت کنیم نه مردمی را که نظر به مکتب امام «رضوان الله تعالی علیه» دارند.

فلسفه و عرفان مرده

باید متوجه بود همان طور که سیاست منهای رویکرد امام به سیاست، سیاستی مرده و منفعل است، فلسفه و عرفانی هم که تفصیل اندیشه ی اجمالی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» نباشد، فلسفه و عرفان مرده و بی خاصیت خواهد بود. اگر عزیزان در ذیل شخصیت امام به معارف اسلامی رجوع کنند از برکات مخصوص به آن برخوردار می شوند وگرنه در بیرون تاریخ خواهند ماند.

با توجه به نکات فوق تأکید می کنیم وحدت جامعه ی اسلامی در صورتی تحقق می یابد که ملاک وحدت رجوع به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» باشد برای آن که حقیقت انقلاب اسلامی به تفصیل در آید و هر گروه و فرقه ای که از این مسیر بیرون است، حجاب اسلام و انقلاب اسلامی و مانع ظهور نور حضرت صاحب الامر است و جایی برای وحدت با نظام اسلامی برای خود نگذاشته اند. آن هایی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را فقط در حدّ

حضرت آدم ظهور کرد چشم می دوزد و تاریخ نوری انبیاء و ائمه را مرور می کند تا به مهدی می رسد، زیرا تا این اندازه تفصیل حقایق آسمانی اهمیت دارد و اگر ما نیز نسبت خود را با تاریخ ظهور حقیقت نتوانیم مشخص کنیم و به ادامه ی آن از طریق تفصیل هرچه بیشتر، فکر نکنیم از ادامه راه باز می مانیم و نمی فهمیم اگر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» از یک جهت تفصیل تاریخ نوری انبیاء الهی و امامان معصوم علیهم سلام است، از جهتی دیگر در مقام جامعیتی است که باید به تفصیل در آید.

اکثر گروه هایی که در همراهی با انقلاب اسلامی ناکام شدند به جهت آن بود که متوجه وظیفه ی خود در تفصیل دادن حقیقت اجمالی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نبودند، در حالی که رهبر انقلاب «حفظه الله» در راستای تفصیل حقیقت انقلاب اسلامی کاملاً موفق بودند، به همین جهت حرف برای گفتن و پیشنهاد برای رفتن دارند. تنها مسئولانی در نظام اسلامی موفق خواهند بود و انقلاب را به شکوفایی می کشانند که سعی شان آن باشد تا در امور اجرایی و فرهنگی، حقیقت امام را به تفصیل در آورند. دولت هایی که از این



تفصیل وَحی، عامل اثبات حقانیت آن

آنچه جای تأسف دارد غفلت از شخصیت جامع حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است و تأسف بیشتر از این که مراکز علمی ما متوجه چنین غفلت و آثار و تبعات آن نیستند، این‌ها تصور می‌کنند خداوند راهی غیر از این راه جهت هدایت این نسل مقدر کرده است. شخصیت‌ها گاهی بلندتر از آن‌اند که زمانه بتواند به راحتی پیام آن‌ها را بگیرد، ولی راه چاره چیست، دعای ندبه می‌گوید باید از چنین رویدادی متأسف بود که تاریخ، امام حسن و امام حسین (ع) را نفهمید، بعد در ادامه می‌گوید از این مهم‌تر این که «بقیت‌الله» را هم نمی‌فهمد، اظهار می‌دارد: «أَيُّنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوْا مِنَ الْعَثْرَةِ الْهَادِيَّةِ» کجا است آن بقیت الهی که ادامه‌ی عترت هدایت‌گران است. این انتظار همراه با امید، اساسی‌ترین برخوردی است که باید با انسان‌های قدسی و حقایق اشرافی آن‌ها داشت، چون معتقدید تاریخ باید به مرحله‌ای برسد که انسان‌های قدسی جای خود را در جوامع انسانی باز کنند. باید بسیار متأسف بود از این نقیصه و اشک ریخت، اما اشکی جهت‌دار و تعریف‌شده، آن‌هم به جهت وقوع ظلماتِ نفهمیدن حقیقت فرهنگ اهل‌البیت (ع). معلوم است که روح زمانه ابتدا پیام حضرت موسی را نمی‌فهمد ولی با تفصیل آن فرهنگ توسط حضرت هارون، تاریخ در همان راستا ساخته شد. امروز هم به نحوی از انحاء در عمل تفکر اشرافی حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تکذیب می‌شود ولی با به تفصیل در آوردن آن فکر زمینه‌ی

رجوع به آن فکر تا حدی فراهم می‌گردد. همین‌طور که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با تفصیلِ نسبی فرهنگ اهل‌البیت (ع)، زمینه‌ی رجوع به فرهنگ اهل‌البیت (ع) را فراهم کردند و تسلیم جوّ سنگین زمانه‌ای که مدرنیته ایجاد کرده بود، نشدند. حضرت موسی می‌دانند تکذیب می‌شوند و به همین جهت به خداوند عرضه می‌دارند: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونِ» [۲۰] من نگرانم که تکذیب شوم، ولی به امید تفصیلِ حضرت هارون کار را شروع می‌کنند. قرآن به پیامبر می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» [۲۱] کافرانی گویند: «تو پیامبر نیستی!» بگو: «کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند!» بسیاری از روایان شیعه و سنی اذعان می‌کنند که منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست حضرت علی است. و این می‌رساند راه چاره‌ی جبران تکذیب، تفصیل آن پیام است توسط کسی که مسئولیت تفصیل حقایق به عهده‌ی اوست. و این که در آیه می‌فرماید آن کسی که علم کتاب نزد اوست شهادت می‌دهد که من از طرف خدا چنین سخنانی را آورده‌ام، حکایت از آن دارد که حضرت علی (ع) می‌توانند چنین نقشی را داشته باشند که با تفصیل حقیقت وَحی، موجب اثبات حقانیت وَحی الهی شوند.

از سخن حضرت موسی برمی‌آید که با تفصیل حقیقت، حقیقت تصدیق می‌شود و بر همین مبنا لازم است سعی بر این داشته باشیم تا آنچه را حق

می‌دانیم تبیین نماییم زیرا اگر حقیقت درست تبیین شود قلب‌های سالم و صادق بدون هیچ مقاومتی آن را می‌پذیرند. ملاحظه فرموده‌اید که عموماً در کتاب‌ها و مباحثی که خدمت عزیزان عرضه شده است برای اثبات وجود حضرت صاحب‌الامر (عج) استدلال نمی‌شود مگر در مواقعی که لازم است شبهاتِ خصم دفع شود، به جای استدلال در حقانیت یک روایت، اگر تلاش شود روایت تبیین شود، نور روایات جای خود را باز می‌کنند و تصدیق می‌شوند. تلاش کنید جایگاه روایات را روشن نمایید زیرا روایات با چنین تفصیلی تصدیق خود را به همراه دارند، باید با مثال و نمونه‌دادن، موضوع را تبیین کرد، مثلاً به جای این که وجود نفس ناطقه را با تفکر فلسفی و به روش انتزاعی اثبات کنیم، روشی را دنبال کنیم که مخاطب ما با نفس خود روبه‌رو شود و آن را در نزد خود احساس کند، آیا دیگر جایی برای انکار نفس ناطقه برای انسان می‌ماند؟ در سایر امور نیز باید همین روش را به کار برد، در معرفی جایگاه انقلاب اسلامی همین روش به کار برده شده است. این روش موجب می‌شود تا تفکر شروع گردد و موضوع مورد بحث مد نظر قرار گیرد. آنچه ما را تهدید می‌کند این است که دوستان فکرکنند وقتی بنده و امثال بنده چیزی را به عنوان شروع تفکر مطرح می‌کنیم به معنی آن است که سخن نهایی آن فکر گفته شده. اگر بنا بود در مباحث معرفت نفس، نهایی‌ترین نظر داده شود هرگز بحث شروع نمی‌شد. همین‌طور که بحث‌های «حقیقت نوری» و «حبّ اهل‌البیت» به این امید

شروع شد که نسبت به این موضوعات و به موضوع انسان کامل تفکر شروع شود.

← شروع تفکر

وقتی بتوانیم درست به موضوع بنگریم، تازه فکر شروع می‌شود. بسیار پیش آمده که بعد از جلسه تفسیر بعضی از رفقا نکاتی را مطرح می‌کنند که در رابطه با آیه‌ی مورد بحث، نکات ارزشمندی است که ممکن بود به ذهن بنده نرسیده باشد، در صورتی که اگر قبل از بحث روی آن آیه از آن‌ها می‌پرسیدی این آیه چه می‌گوید هیچ کدام از آن نکات را در فکر خود نداشتند، بعد از آن که امکان تفکر روی آیه فراهم می‌شد برداشت‌هایی آنچنان زیبا ظهور می‌کند، با توجه به این امر بنده خوشحال می‌شوم



که توانسته باشم کاری انجام بدهم که تفکر شروع گردد تا آن جایی که حتی به سخنان بنده اشکال گرفته شود، این است معنی شروع فکر و جلورفتن در تاریخ آینده.

پس از طرح موضوعاتی که مورد بحث قرار می‌گیرد باید منتظر نقد یا طرح برداشتی دیگر از طرف دوستان بود، زیرا با تفصیل حقایق است که انسان‌ها به فکر وارد می‌شوند، وقتی فکر شروع شد عقل‌ها و قلب‌ها راه خود را به سوی حقیقت پیدا می‌کنند و جهت‌گیری‌های اساسی و منطقی شکل می‌گیرد و اگر غیر این باشد یک نوع مریدپروری است که اندیشه‌ها را فلج می‌کند و آینده را تیره می‌نماید.

با توجه به این که امیرالمؤمنین (ع) فرمایند: «صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّشْرِ» و روشن می‌کنند مقام نبی الله (ص) مقام جمع است و مقام ایشان مقام نشر و تفصیل، اگر انصافاً اسلامی را که امیرالمؤمنین در نظر و عمل نشان می‌دهند در معرض دید بشر امروز قرار دهیم آیا نمی‌پذیرد؟ حضرت در نهج البلاغه تلاش می‌کنند که نحوه‌ی حضور خداوند را تبیین کنند و به تفصیل در آورند و قلب‌ها را با آن آشنا کنند تا قلب‌ها آن را بپذیرند، مسلم اگر در توحید - به جای روش انتزاعی - به روش حضرت - که روش حضوری است - تاسی بجوئیم به بهترین نحو موفق خواهیم بود تا قلب‌ها را با خداوند آشنا کنیم. در رابطه با نحوه‌ی حضور خداوند در عالم می‌فرماید: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» [۲۲] خداوند با هر چیز هست اما عین آن چیز نیست و

غیر هر چیز است امام نه جدای از آن چیز. این جمله بدون آن که به‌خواهد به روش استدلالی خدا را اثبات کند، خدا را به انسان‌ها می‌شناساند و اگر درست تبیین شود، انسان‌ها حتماً چنین خدایی را قبول دارند. حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) در رابطه با همین جمله به اولین کنگره‌ی نهج البلاغه پیام دادند: ابعاد عرفانی و فلسفی و اخلاقی و تربیتی همین يك سطر را برای مردم روشن کنید زیرا دل‌های مردم با تبیین و تفصیل توحید، جذب می‌شود و از تکذیب دست برمی‌دارند. [۲۳] آیا می‌توان از نقش تفصیل غافل بود و آیا مسئولیت تفصیل نور اشراقی حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) را می‌توان زمین گذاشت؟

عرض بنده تا حال این است که اندیشه و شخصیت حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) يك اندیشه جامع نوری است که در تاریخ معاصر شروع شده و می‌طلبد که آن اندیشه به جهت جامعیتش به تفصیل در آید و گرنه شکست می‌خورد، در حالی که آن اندیشه راه نجات بشریت از ظلمات دوران است تا انسان‌ها در همه‌ی ابعاد شکوفا شوند. از این که آن اندیشه در ابتدای امر به صورتی جامع ظهور کرده، گریزی نیست زیرا بنیانگذار یک اندیشه باید همه‌ی آن اندیشه را در قالب جامعیت بیان کند تا همه‌ی آن اندیشه را بیان کرده باشد و پس از آن است که آن اندیشه به مرور جلوه‌های تفصیلی خود را ظاهر می‌کند. در زمان قبول قطعنامه در سال ۱۳۶۷ فرمودند: «خدامی داند که راه و رسمش هاد تکورش دنی نیست؛ و اینملت‌ها و آیندگان هستند که بهر اشهدان

خردورز



سلوک در
ذیل اندیشه
امام خمینی

استاد اصغر طاهرزاده
۷ آذر ۹۳



اقتدا خواهند نمود.» [۲۴] اگر ما در آن زمان که این جمله را فرمودند در صدد تفصیل آن برمی آمدیم برای جهت دهی به انقلاب های کشورهای اسلامی طوری برنامه ریزی می کردیم که فعلاً نگران آن نباشیم که آمریکا ممکن است انقلاب های مردم را به نفع خود مصادره کند، زیرا ایشان درست در زمانی که به ظاهر ایران را مجبور کردند قطعنامه را بپذیرد ما را متوجه آینده ای می کنند که ملت ما در آن آینده حضوری فعال دارند و آیندگان به شهدای ما اقتدا می کنند.

اگر پذیرفتیم مقام حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از نظر هدایتگری، مقامی است که می تواند زمانه را به صورتی جامعهدایت کند، باید متوجه بود که آن مقام، مقامی است جامع انوار الهی که تفصیل می طلبد. اگر بخواهیم جایگاه مان جایگاه مناسبی در مسیر الی الله باشد باید در قلب و فکر و عمل خود، به تفصیل آن حقیقت جامع مبادرت ورزیم تا معنی خود را در این زمان از دست ندهیم و از اشراق آن حقیقت بی بهره نگردیم.

اگر بتوانیم - نمی گویم حتماً می توانیم - اندیشه‌ی امام «رضوان الله تعالی علیه» را تفصیل بدهیم توانسته ایم قدمی برای تعالی حیات معنوی خود برداریم یعنی وارد دعای ندبه ایشده ایم که خط انبیاء را از آدم شروع می کند تا به حضرت صاحب الزمان برساند و ما نیز به لطف الهی در گوشه ایاز آن خط نورانی قرار می گیریم.

حقیقی ترین حقایق

۲- دومین نکته از هندسه‌ی فکری که در این زمان باید بر آن تأکید شود رجوع به اندیشه‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در راستای رجوع به حضرت ولی عصر است که مظهر جامع اسماء الهی است و اساساً در این راستا است که بحث تفصیل پیش می آید.

در راستای رجوع به مهدی (عج) و انتظار آن حضرت چاره‌ای نیست که به سه مهم توجه شود که آن سه مهم عبارتند از: «شناخت وجودی خود»؛ «شناخت غرب» و «شناخت هدیه‌ی بزرگ حضرت امام یعنی انقلاب اسلامی».

فرهنگ انتظار، که فرهنگ رجوع به حقیقت «وجود» است، در هر مرحله‌ای بهترین اندیشه و عمل را به همراه می آورد. [۲۵]

فرهنگ انتظار و نظر به امام منتظر بر این اساس است که معتقدیم مقام حضرت، مقام واسطه‌ی فیض و «سَبَبُ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» است. این مقام يك حقیقت وجودی است که تمام عالم پرتو تجلی وجود جامع آن مقام است. ماهیت نمی تواند تجلی کند، «وجود» است که تجلی دارد. اولین چیزی که باید در تفصیل اندیشه حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»، در بستر حکمت متعالیه‌ی صدرایی، مورد توجه قرار گیرد، این است که حقیقت حضرت صاحب الامر يك حقیقت وجودی است و تمام عالم پرتو تجلی وجود مقام آن حضرت است [۲۶] و از این منظر معتقدیم باطن حضرت مهدی - به عنوان واسطه‌ی فیض -

يك حقیقت است که مظهر آن حقیقت، شخص حضرت صاحب الامر می باشند. برای این که این حقیقت را ماهیت نپنداریم می گویم «حقیقت وجودی» وگرنه خود حقیقت یعنی وجود.

مقابل حقیقت، ماهیت است که حد وجود است و تعریفی ذهنی از موجود می باشد که رجوع به خارج ندارد و به ذهن برمی گردد، مثل آتش در ذهن که هیچ گرمایی از آن به ما نمی رسد. وقتی می گویم میز، به هیچ حقیقت خارجی رجوع نکرده ایم، آنچه در خارج است، عالم ماده است، میز صورت يك نسبتی است از عالم ماده با ما که مثل همه‌ی نسبت ها در ذهن ما جای دارد. از این جهت می توانید از فلسفه‌ی صدرایی استفاده کنید و جایگاه ماهیت و وجود را تفکیک نمایید و انصافاً حکمت متعالیه از این جهت به خوبی می تواند زبان آدم را باز کند تا فکرها در این امر جلو برد. [۲۷]

حقیقتاً «انتظار» که فرهنگ رجوع به حقیقت «وجود» حضرت صاحب الامر است، در هر مرحله‌ای بهترین اندیشه و عمل را به همراه می آورد و این فرهنگ به خوبی در متن انقلاب اسلامی محقق می شود و با توجه به این که باید رجوع ما رجوعی وجودی باشد، از طریق معرفت نفس - که نظر به وجود نفس ناطقه دارد - بستر لازم برای رجوع به «وجود» هموار می گردد.



تمام زندگی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به لطف الهی با تحقق انقلاب اسلامی به ثمر رسید، آن وقت ایشان می‌فرمایند صاحب این انقلاب، حضرت صاحب الأمر است **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بپایند تا ما امانت را به او تسلیم کنیم. [۲۸] این نشان می‌دهد هیچ عملی، عمل نیست و هیچ اندیشه‌ای، اندیشه نیست مگر این که آن اندیشه و آن عمل، به حضرت صاحب الأمر (عج) رجوع داشته باشد، زیرا حضرت یک حقیقت متعین در عالم هستی می‌باشند که انسان با رجوع به آن حضرت - به عنوان انسان کامل - به آرمانی‌ترین نحوه‌ی وجود خود رجوع کرده است. در همین رابطه بزرگان فرموده‌اند: «رجوع به وجود، فکر و ذکر می‌آورد.» این سخنی است کاملاً منطقی زیرا مقابل «وجود»، ماهیت است، رجوع به ماهیت رجوع به وجود نیست و از آنجایی که حقیقی‌ترین حقایق در عالم امکان وجود مقدس واسطه‌ی فیض است، پس تنها اندیشه و عملی، اندیشه و عمل است که رجوع به آن حضرت باشد، البته رجوع وجودی به حقیقت آن حضرت.

مبنای ما این دو نکته است، اولاً: رجوع به حقیقت یا وجود، تنها رجوع حقیقی برای انسان است که منجر به پوچی نمی‌شود، ثانیاً: رجوع به حقیقت یا وجود مطلق که همان رجوع به حضرت حق است

در عمل تنها با رجوع به امامان که صورت متعین اسماء الهی هستند، محقق می‌شود که در حال حاضر عبارت است از رجوع به حضرت حجت علیه السلام بر این اساس تأکید می‌شود اگر به حضرت صاحب الأمر رجوع شود، بهترین اندیشه و عمل به سراغ انسان می‌آید و در مقابل، هر اندازه رجوع انسان به ماهیت باشد به بدترین اندیشه و عمل گرفتار می‌شویم. زیرا از حقیقت به مجاز نظر کرده‌ایم و روشن خواهد شد همه‌ی غرب رجوع به مجاز است.

وقتی روشن شد «انتظار»، فرهنگ رجوع به حقیقت وجود است و در هر مرحله‌ای بهترین اندیشه و بهترین عمل را به همراه دارد، معنی نظر به انقلاب اسلامی جای خود را می‌یابد زیرا ما انقلاب اسلامی را چیزی می‌دانیم که توسط بنیانگذارش به حضرت مهدی هدیه شده و با نظر به مهدی شکل گرفته، یعنی انقلاب اسلامی از نور خود حضرت شروع شده و به حضرت برمی‌گردد، به همین جهت هم اگر در برهه‌ای از زمان بعضی از مدیریت‌ها زاویه‌هایی نسبت به مبانی انقلاب پدید آوردند انقلاب اسلامی توانست آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند و با قدرت بیشتر به راه خود ادامه دهد زیرا انقلاب اسلامی دارای ذاتی است که در آن ذات، رجوع به حضرت مهدی نهفته است. [۲۹]

رجوع به خدا بدون نظر به مظاهر اسماء الهی، رجوع به مفهوم انتزاعی خدا است و تفکر انتزاعی با حقیقت موضوع ارتباط ملموس پیدا نمی‌کند [۳۰] و اگر تصور کنیم می‌توانیم مستقیماً - بدون نظر به

مظاهر اسماء الهی - به خدا رجوع کنیم باید بدانیم در آن صورت به فکر خودمان از خدا رجوع کرده‌ایم و نه به خدای واقعی. [۳۱] قرآن در رابطه با رجوع به حضرت حق در خارج از ذهن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» [۳۲] برای خدا اسماء حسنائی هست، او را به آن اسماء حسنا بخوانید. در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي إِذَا سُئِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا أَجَابَ» [۳۳] مائیم آن اسماء حسنائی که وقتی از خدا با رجوع به آن اسماء تقاضا شود، جواب داده می‌شود. خداوند می‌فرماید می‌خواهید خدا را بخوانید او دارای اسماء حسنا است و با آن اسماء او را بخوانید و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» [۳۴] سوگند به خدا مائیم آن اسماء حسنائی که خدا عملی را از بندگانش نپذیرد مگر آن که با معرفت ما باشد. نتیجه این که رجوع به وجود مطلق از طریق اسماء و تجلیات نوری او ممکن است و رجوع به تعین انسان‌های کامل و سیره و کلام آن‌ها، رجوع عملی به خداوند است که در حال حاضر آن تعین در وجود اقدس حضرت صاحب الزمان محقق است. معرفت به مقام حضرت صاحب الزمان معرفت به مظهر کامل حضرت «الله» است و موجب می‌شود تا انسان‌ها خدا را بشناسند و از آن طریق او را عبادت کنند و وقتی او را عبادت کردند عباداتشان مورد قبول قرار می‌گیرد.



سلوک در
ذیل اندیشه
امام خمینی

استاد اصغر طاهرزاده
۷ آذر ۹۳



← معرفت نفس، راه ارتباط با «وجود»

در راستای رجوع الی الله که با رجوع به حضرت مهدی (عج) تحقق عملی می‌یابد، درک حضوری «وجود» لازم است تا به بهانه‌ی رجوع الی الله به خدای انتزاعی و به مفهوم خدا رجوع نشود. برای چنین امری باید بتوانیم «وجود» را احساس نماییم و معرفت نفس متکفل این امر است و بستر لازم جهت رجوع به وجود حضوری را برای ما فراهم می‌کند. زیرا در مباحث معرفت نفسی تأکید بر احساس نفس ناطقه است و نه آگاهی از نفس ناطقه. در این راستا است که حضرت علی می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ» [۳۵] معرفت نفس نافع‌ترین معارف است. زیرا انسان را با وجود خود که آینده‌ی نظر به وجود مطلق است، مرتبط می‌کند.

اولین چیزی که می‌توانید به عنوان «هست» یا «وجود»-آزاد از ماهیات-با آن روبه‌رو شوید، هست خودتان است، چون شما فقط هستید، اما نه از آن نظر که در فکرتان هستید. تفکر و تعقل شما نسبت به خودتان، مفهومی است از خودتان. فکر و تعقل نسبت به خودتان خبر از چیستی شما می‌دهد، ولی نظر به خودتان با علم حضوری، وجود شما را به شما متذکر می‌شود و با «هست» یا «وجود» تاز و به‌رو می‌شوید. این کار، کار آسان و در عین حال سختی است. سخت است چون همان لحظه که می‌خواهیم با علم حضوری با خودمان ارتباط برقرار کنیم، برداشت فکر و تعقل از خودمان و چیستی مان به میان می‌آید و مفهومی که در مورد خود داریم می‌گوید «من» را می‌گوید. باید متوجه

باشید آن «من» حصولی، «من» واقعی نیست، من حضوری، من واقعی است. وقتی از منظر علم حصولی از خود پرسیم من چه کسی هستم؟ من حصولی مفهومی؛ می‌گوید تو فرزند فلانی هستی، مدرک تو این است و جنسیت تو مرد یا زن است. در حالی که همه این‌ها حدّ ذهنی من از خودم است و جنبه‌ی عدمی دارد و نه جنبه‌ی وجودی. یعنی نیست‌های من می‌آیند جای هست من، خود را می‌نمایانند تا عملاً ارتباط خودم را با خود حقیقی که همان من وجودی است، قطع کنند.

توجه داشته باشید؛ اگر از طریق جنبه‌ی وجودی خود با «وجود» یا «هست» آشنا نشوید، با جنبه‌ی وجودی هیچ چیز و هیچ حقیقتی آشنا نمی‌شویم. حضرت امیرالمؤمنین علی می‌فرماید: «لَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ فَإِنَّ جَاهِلَ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ» [۳۶] مواظب باش به خود جاهل نباشی، زیرا هرکس به خود جاهل بود، به هر علم و معرفتی جاهل است و هیچ چیزی را درست نمی‌شناسد. یعنی انسان با غفلت از شناخت وجودی خود، راه ارتباط صحیح با «وجود» بقیه‌ی حقایق را گم می‌کند. اگر انسان شناسد این خودش چه خودی است، هیچ واقعیتهایی را نمی‌شناسد. مسلم آن خود وجودی، خود واقعی او است، وگرنه شناخت چیستی خودش که پسر فلانی است و اهل فلان شهر است، نه سخت است و نه مهم. این که انسان بتواند خود را -فارغ از هرگونه حجاب چیستی- پیدا کند، راهی است غیر از راهی که ماهیت خود و سایر اشیاء را می‌شناسیم، باید جهت جان را تغییر داد و خود را از ماهیت بینی آزاد کرد، تا با خودی روبه‌رو شویم که فقط هست. گفت:

وه چه بی‌رنگ و بی‌نشان که منم
کی بدانم مرا چنانکه منم
شعرفوق؛ شعر بسیار عمیقی است، می‌گوید وقتی با وجود خودم روبه‌رو شوم می‌یابم که چقدر از این چیستی‌ها پاک و جدا هستم، می‌گویم: «کی بدانم مرا چنان که منم» چه موقع و در چه منظر و ساحتی می‌شود خودم را آن طور که هستم بنگرم. این جاست که انسان می‌بیند برای ارتباط با وجود خود باید از چه مرزهایی بگذرد و چگونه به جایی برسد که وجود خود و وجود حقایق را ماوراء اسم‌ها و رسم‌ها بنگرد و در آن حال قصه انسان چنین می‌شود که گفت:

بس بلا و رنج بایست و وقوف
تا رهد آن روح صافی زین حروف

ذات بینی: باید قلب را وارد مقام «وجود بینی» و «ذات بینی» کرد تا روح از شکل‌ها و حرف‌ها آزاد شود و با وجود مرتبط گردد. اگر این نیستی‌ها را نیست ببیند، آن طرفش، یعنی «هست»، رخ می‌نمایاند. زیرا جنبه‌ی وجودی شما پیش شما حاضر است و می‌توانید از طریق آن جنبه، با «وجود» روبه‌رو شوید. چیستی‌هایی مثل جنسیت، مدرک، شهرت و... حجاب ارتباط وجودی با خودتان شده است، حجاب که مرتفع شد، وجود حضوری ما خود را می‌نمایاند. من وجودی، تجلی آن وجود مطلق است و چیزی جز عین ربط به وجود مطلق نیست، تمام وجودش همان اتصال به باطنش است.

به گفته‌ی حضرت روح الله «رضوان‌الله‌علیه»:

«نظر در ذات برای اثبات وجود توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و کتب معتبره‌ی اخبار مثل «اصول کافی» و «توحید صدوق» غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نموده ... لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود، نظر در معارف را که غایت مقصد انبیاء و اولیاء(ع) است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت مشحون از آن است حرام شمرده و هر ناسزا و تهمتی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه‌یکلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده و اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟ متشبه شود بر حدیث «لا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ»، این بیچاره‌ی جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکماء تفکر در ذات می‌کنند، با آن که تفکر در ذات را و اِكْتِنَاهِ آن را ممتنع می‌دانند و این خود یکی از مسائل مبرهنه‌ی آن علم است. و دیگر آن که معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود»، [۳۷] آیا می‌توان شخصیت سیاسی امام خمینی «رضوان الله علیه» را جهت عبور از غرب‌زدگی پذیرفت و شخصیت فکری او را جهت عبور از معارف نیمه جان موجود در مجامع آموزشی



و حوزوی نادیده گرفت؟

اتصال هست‌ها به هست مطلق: اگر با آن «مَن» بی‌رنگ و بی‌نشان روبه‌رو شوید می‌بینید عجب! چقدر آن «مَن» به نحوی دقیق، به خداوند متصل است. پس اگر شما به هست‌ها برسید می‌بینید چه اندازه هست‌ها عین اتصال به هستی مطلق‌اند، اساساً انفکاک‌ی در عالم وجود نیست، به همین جهت اهل دل می‌گویند اگر کسی چیزی را در عالم، به طور استقلالی دید، هنوز در شرک است. عالم یک دریا وجود است با ظهورات مختلف، و برای ارتباط با «وجود»، از طریق توجه به وجود خود، می‌توان ره صد ساله را یک شبه طی کرد.

در راستای ارتباط با «وجود»، با نظر به «وجود خود» شروع می‌کنیم تا آرام‌آرام با رفع حجاب‌های علم حصولی، هرکس متوجه شود فقط هست. در واقع هستی پیش شماست، این که شما ببینید، همان «هست» است. در بحث‌های آشتی با خدا، [۳۸] باب این موضوع باز شده است و از طریق سلبیان روشن شد که توفیق هستی، بقیه‌ات نیستی است، سواد تو، جنسیت تو، محله‌ی تو، همه و همه نیستی است.

از طریق نظر به هست خود می‌توانید با «هست» آشنا شوید، در آن صورت آرام‌آرام از عدم‌ها آزاد و با هست مطلق مرتبط می‌گردید و دیگر روشن می‌شود همه چیز از اوست و جهان سراسر او را می‌نمایاند. در نتیجه در رویارویی با عالم، یک لحظه از ارتباط با هست مطلق غافل نمی‌شوید و هیچ چیز نمی‌تواند حجاب بین شما و حضرت حق بگردد. عرفا تعبیر



«وجه الله» را به وجود برگردانده‌اند، چنانچه حضرت علی^ع در تفسیر وجه‌الله می‌فرماید: «هذا الوجود کلّه وجه‌الله» [۳۹] این وجود تماماً وجه الله است. گفت:

دوربینان بارگاه آکشت

بیش از این پی نبرده‌اند که هست

یعنی؛ وجود، ظهور و تجلی اعظم هویت غیب است. حق؛ وجودی است که آن‌چه هست و آن‌چه باید باشد در او متحد است.

در مقدمه‌ی کتاب «جامع السعادت» یا کتاب «معراج السعاده» بحث از معرفت نفس آمده ولی حضرت امام (رضوان‌الله‌علیه) ما را به آن جا رجوع ندادند، به جلد ۸ و ۹ اسفار رجوع دادند، چون در مقدمات کتاب‌های جامع‌السعادات و معراج‌السعادت، معرفت نفس به صورت علم حصولی مورد بحث قرار گرفته در حالی‌که در روش حکمت متعالیه اگر با مقدمات حصولی شروع می‌شود ولی خواننده را نسبت به نفس خود به حضور می‌برد، به طوری که رجوع شما به وجود نفس خواهد بود و نه به مفهوم نفس. حضرت امام جهت ورود به عرفان در توصیه به دوستان مطالعه‌ی جلد هشتم و نهم اسفار را پیشنهاد کرده بودند، زیرا موضوع عرفان، خداست و با معرفت نفس به طریق حضوری، «وجودی» را احساس می‌کنیم که عین ربط به حضرت حق است و نظر انسان تماماً به حضرت حق معطوف می‌شود. وقتی متوجه شدیم تشکیک در مظاهر است، رجوع به وجود عین رجوع به خدا خواهد بود. [۴۰]

علت آن‌که در موضوع رجوع الی الله باید مباحث معرفت نفس را مدّ نظر قرار داد یکی از آن جهت است که عرض شد و دیگر این‌که فرهنگ انتظار که رجوع به «سبب متصل بین الارض والسماء» است، از طریق رجوع به «وجود» محقق می‌شود. زیرا حضرت در آن مقام یک حقیقت وجودی‌اند و از این جهت واسطه‌ی فیض می‌باشند. در چنین نگاهی است که زمینه‌ی ظهور آن حضرت فراهم می‌شود و گرنه تا مردم مقام آن حضرت را یک مقام اعتباری بدانند و نه وجودی، همان برخوردی را با حضرت می‌کنند که با سایر ائمه (ع) انجام دادند. به همین جهت باید برای تبیین هر چه بیشتر مقام وجودی حضرت از طریق رجوع به «وجود»، حجاب چنین نگاهی را شناخت و آن را در نظر و عمل نفی کرد. آری! در معرفت نفس طریق رجوع به وجود را در خود پیدا می‌کنیم و از آن طریق می‌توانیم به حقیقی‌ترین وجود در عالم امکان نظر کنیم و با امام زمان خود آشنا شویم و از زندگی و مرگ جاهلیت نجات یابیم.

حجاب سوبرکتیویته

در مباحث متعددی خدمت عزیزان عرض شده که غربزدگی و سوبرکتیویته، حجاب رجوع حضوری به وجود است که لازم است به عنوان ظلمات آخرالزمان مورد توجه قرار بگیرد [۴۱]. ضروری است با تمام وجود احساس کنیم که رجوع به وجود با حجاب بزرگی به نام غربزدگی روبه‌روست و غربزدگی یعنی سوبرکتیویته. واژه‌ی سوبرکتیویته تقریباً ترجمه ناپذیر است. (سوژه)

از نظر لغت چیزی است که در ذهن است، سوبرکتیویته یعنی نگاهی به عالم و آدم که ذهنیت انسان بر آن حاکم است، تجسم عینی سوبرکتیویته در زندگی عملی، «نومینالیسم» است. از طریق مثال، بهتر می‌شود این واژه‌ها را تبیین کرد. در فارسی واژه‌هایی که مطابق روح این واژه‌ها باشند داریم، این به جهت آن نوع پوچی است که در فرهنگ غربی هست و این واژه‌ها گویای آن نوع پوچی است. وقتی معنی رجوع به وجود را در خود احساس کردید و زیبایی و عظمت آن را درک نمودید می‌فهمید انسان‌هایی که با ذهنیات خود به سر می‌برند، بدون آن‌که عزم رجوع به وجود داشته باشند، در چه شرایطی هستند، چنین نگاهی را سوبرکتیویته گویند. حاصل چنین نگاهی آن می‌شود که افراد نه‌تنها عزمی جهت رجوع به حقیقتی در خارج ندارند بلکه می‌پذیرند که موجودات دارای ذات نیستند و تعریف‌هایی که از موجودات دارند به گوهر موجودات باز نمی‌گردد بلکه برداشت‌هایی هستند که خودمان آن‌ها را در مورد چیزها و امور مطرح کرده‌ایم و این یعنی نومینالیسم. [۴۲]

وقتی روشن شد تجسم عینی سوبرکتیویته در زندگی عملی، نومینالیسم است که در آن هرگونه حقیقت مجردی نفی می‌شود، متوجه می‌شویم چرا با رجوع به معرفت نفس امکان عبور از چنین ظلماتی فراهم است و در این راستا است که نظر به شخصیت فکری حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که با روح اشراقی خود از یک طرف متوجه وجود حقایق شده‌اند و از طرف دیگر در مقابل آن متوجه همه‌ی زوایای ظلمات مدرنیته گشته‌اند، لازم می‌آید و گرنه باز در نوعی از تفکر انتزاعی متوقف می‌شویم.

شخصی به نام دیوید هیوم در غرب پیدا شد و همه‌ی غرب را تحت تأثیر خود قرار داد تا آنجایی که شخصیتی مثل کانت می‌گوید: هیوم مرا بیدار کرد. تا کسی تفکر هیوم را درست نشناسد، نه ظلمات غرب را می‌شناسد و نه چگونگی عبور از آن را خواهد فهمید و نه این‌که متوجه می‌شود در عبور از هیوم به کدام مقصد باید رجوع داشته باشد تا به‌واقع از هیوم عبور کند. از عظمت علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» این است که هیوم را خوب فهمیده و شکاکیتی را که هیوم مطرح می‌کند به‌خوبی می‌شناسند. اگر روشن شود فرهنگ غرب و مدرنیته تماماً انعکاسی از تفکر هیومی است و ریشه‌ی همه‌ی پوچی‌های جهان غرب مربوط به آن تفکر است، آن وقت روشن می‌شود چگونگی ظلمات آخرالزمان با تفکر هیوم غلیظ می‌شود و به‌فعلیت خود می‌رسد و تنها علمایی که به نور حضرت صاحب‌الامر رجوع دارند می‌توانند جهان را از این ظلمات نجات دهند.

هیوم آنچنان در شکاکیت خود فرو رفته که حتی منکر وجود خود می‌شود. عده‌ای ممکن است بگویند: نفس انسان يك پدیده مادي است ولی هیوم در این حد هم واقعیت نفس را قبول ندارد، او می‌گوید سلسله ادراکات پی در پی، «من» انسان را می‌سازند. دکارت قبول می‌کند نفسی دارد که گرفتار شک است و معتقد است آن کسی که شک می‌کند واقعیت دارد و نمی‌توان به آن شک کرد. ولی هیوم هیچ واقعیتی برای احساسی که نسبت به «من» خود

دارد قائل نیست. معتقد است من شما ادراکات پی در پی این دیوار و آن میز است، با توجه به این فرض که از نظر هیوم، هیچ اطمینانی نداریم که این دیوار وجود داشته باشد، پس وجود ما يك حال ذهنی است و لا غیر و او تمام زندگی را یک حالی می‌داند که هیچ رجوعی به هیچ واقعیتی ندارد و برای باقی ماندن در آن حال، کتاب‌هایش را زیبا می‌نویسد و زیبا سخن می‌گوید، اما نه آن زیبایی‌هایی که نظر به واقعیت دارد. کتاب‌ها و سخنان او شبیه کتاب‌ها و سخنان دکتر سروش است و حقیقتاً اندیشه‌ی سروش تماماً همان اندیشه‌ی هیوم است، این‌ها به زیبایی‌ها خوش‌اند ولی زیبایی‌های خیالی و با چنین نگاهی است که دکتر سروش به مثنوی می‌پردازد و یا قرآن می‌خواند، در حالی که معتقد نیست قرآن وحی الهی است، معتقد است قرآن آثار زیبایی خیال حضرت محمد (ص) است.

تمام غرب جز این «حال» که هیوم مد نظر دارد، نیست و هر چیزی به اندازه‌ای که انسان را در این حال خوش قرار دهد، ارزش دارد. آقای فرید که متوجه روح تفکر غربی است تذکر می‌دهد: غرب را با این دید بنگرید که به هیچ حقیقتی رجوع ندارد و در همین راستا به مرحوم شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» تذکر می‌دهد که تا غرب از این جهت شناخته نشود فلسفه‌ی غرب و کانت و امثال کانت شناخته نمی‌شود. بی‌معنی‌ترین سؤال از تفکر غربی آن است که سؤال کنید آنچه بدان معتقدی، هست یا نیست، انسان غربی به هست و نیست آن‌چه با آن به‌سر می‌برد کاری ندارد، به

این‌که می‌تواند با آن سرگرم باشد و «حال» خود را حفظ کند کار دارد. ممکن است سؤال بفرمایید: در این صورت معنی به کلیسا رفتن آن‌ها چه می‌شود؟ جواب می‌دهند برای آن‌که حال خوشی به ما دست می‌دهد. دکتر سروش که می‌گوید حضرت محمد f پیامبر نیست و بعضی رفقایش می‌گویند: ما از همان اول یعنی قبل از انقلاب متوجه شدیم سروش همین است که حالا علنی شده و از همان اول معتقد بود قرآن کلماتی است که ذهن خوش پیامبر ساخته است و حضرت محمد f فکر می‌کرده پیامبر است. می‌پرسیم آقای سروش شما نماز می‌خوانید؟ جواب می‌دهد آری، قرآن هم می‌خوانم! بیاید راز شخصیت سروش را بفهمید تا راز بسیاری از افرادی که در ذیل غرب‌زدگی زندگی می‌کنند روشن شود. این افراد و به‌طور کلی انسان‌های غربی، اگر عباداتی هم انجام می‌دهند به جهت آن است که این کارها برای روح آن‌ها خوش است. اگر این حل می‌شد که در فرهنگ غربی این نحوه بودن، يك نوع زندگی است، متوجه خواهیم شد از راهی که ما باید طی کنیم که در این ظلمات نیفتیم، کدام است؟ و علت تأکید ما بر روی معرفت نفس و پیرو آن رجوع به فرهنگ اهل‌البیت روشن می‌گردد.

کانتبا این‌که فیلسوف توانایی است ولی به اقرار خودش تحت تأثیر هیوم است و به همین جهت معتقد است زندگی یک حال درونی است، مکتب اخلاقی خود را نیز با همین رویکرد پایه‌ریزی می‌کند. کانت در موضوع اخلاق می‌گوید اگر اراده کنی برای خدا کار اخلاقی کنی، کار تو اخلاقی



نیست، باید برای خود اخلاق، آن کار را انجام دهی، اگر اراده کنی برای قیامت خود این کار اخلاقی را انجام بدهی، آن کار تو اخلاقی نیست، یک معامله است. ظاهراً حرف خوبی است ولی اگر عنایت بفرمائی اخلاقی که او توصیه می‌کند، رجوع به هیچ چیز جز همان حال اخلاقی ندارد و این همان نومی‌نالیسم است با ظاهری آراسته.

غفلت از این نکته موجب شده که محمد علی فروغی در کتاب «سیر حکمت در اروپا» کانت را در حد پیغمبر خدا ستایش کند. وقتی روشن شود در فلسفه‌ی کانت این همه توصیه‌ی اخلاقی بر روی هیچی بنا شده می‌فهمیم غرب یعنی چه و چرا می‌گوئیم مدرنیته یعنی «زندگی در مجاز». و جایگاه سینما و تئاتر و کامپیوتر - که نظر به دنیای مجازی دارد - را باید در اندیشه‌ی کانت پیدا کرد. خوب است عزیزان باب این موضوع را در اندیشه خود بازکنند که موضوع زندگی در مجاز در فرهنگ مدرنیته تا کجا رفته است و چه تبعاتی داشته است. اگر کانت را فهمیدیم و بعد متوجه شدیم تمام غرب تحت تأثیر کانت است و کانت می‌گوید هیوم مرا نجات داده است، می‌فهمیم چرا یک ملتی نسبت به حقیقت، هیچ حساسیتی ندارد. آیا ظلمات از این بالاتر که یک تمدن به هیچی رجوع دارد؟

← شیشه‌ی عمر فرهنگ غرب

حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با این فرهنگ در افتاده است و خوب می‌داند با چه چیزی درگیر شده و چگونه شیشه‌ی عمر این غول می‌شکند

و چرا اگر بر حقیقت و «وجود» تأکید شود همه‌ی غرب دود می‌شود و بر هوا می‌رود. اگر این موضوع برای عزیزان روشن شود که جای مکتب حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در رابطه با فرهنگ مدرنیته در کجاست و امام با چه مبنایی با غرب درگیر شده به حقیقت بزرگ و با برکتی رسیده‌اید. فکر می‌کنم فهم مکتب امام در این رابطه مثل همان است که رسول خدا امیرالمومنین را در آغوش گرفتند و هزاران دریچه از علم را بر قلبشان گشودند تا از یک طرف حق برایشان روشن شود و از طرف دیگر جایگاه باطل را بفهمند.

فرق امیرالمومنین با بعضی از اصحاب نمازخوان و قرآن خوان رسول خدا در این بود که امیرالمومنین تماماً اسلام را باور کرده بودند و زندگی خود را در غرق اسلامی شدن می‌دانستند و جان خود را آماده کردند تا از نور رسول خدا بر قلب مبارکشان تجلی کند و در فضای اشراقی نور محمدی قرار گیرند. ولی بقیه، اسلام را در کنار زندگی‌شان قرار دادند و آن‌طور که باید به حق رجوع نکردند و به همان اندازه به ماهیات مشغول شدند و گرفتار پوچی‌ها گشتند. ما هم تا وقتی برای بهداشت روان و تخلیه‌ی روح قرآن می‌خوانیم ناخودآگاه در روح غربی زندگی می‌کنیم و از انوار اشراق قرآنی که نظرها را به حق معطوف می‌دارد، محروم هستیم.

” راه رجوع به «وجود»
از طریق معرفت نفس راه بسیار

حساسی است، اگر کوتاه ببایم ما هم جهت بهداشت روان و تخلیه‌ی روح عبادت می‌کنیم و عبادت ما ناخودآگاه رجوع به مقاصد مجازی خواهد بود. رجوع به وجود و یقینی‌ترین وجود که هیچ شکی نمی‌توان در آن کرد، خودمان هستیم، حال اگر این رجوع را از دست بدهیم ممکن است خدانشناس باشیم ولی معلوم نیست سایه‌ی نومی‌نالیست از ذهن شما زدوده شود.

وقتی با رجوع به «وجود»، تفکر به معنی واقعی آن شروع شد و حجاب سوژکتیویته و نومی‌نالیسم احساس شد جایگاه اندیشه‌ی حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» جهت عبور از آن حجاب‌ها روشن می‌شود، در آن صورت است که متوجه خواهید شد سایه‌ی سوژکتیویته چگونه ذهن‌ها را به خود مشغول کرده و از این که مخلوقات چیزی جز تجلیات حقیقت وجود است، غافل شده‌ایم. آری عالم تماماً یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاده است، اندیشه‌ای که اصالت را به وجود می‌دهد - در صورتی که رجوع آن به ذات وجود باشد و نه مفهوم وجود - از این تقسیم‌بندی‌های ذهنی عبور نموده و فلسفه صدرايي را نیز با این رویکرد می‌نگرد به همین جهت ما نیز تأکید داریم در ذیل نگاه امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» باید

حکمت متعالیه را مطالعه نمود وگرنه باز سایه‌ی تفکر «ذهنی» و «عینی» دکارتی مانع ارتباط با وجودی می‌شود که آن فلسفه متذکر آن است.

نظر به حکمت متعالیه در ذیل نگاه امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به آن، زمینه‌ی رجوع به مهدی را در سیر «الی‌الحق» فراهم می‌کند و نه تنها انسان را از دوگانگی «ذهنی» و «عینی» بلکه از دوگانگی علت و معلول نیز آزاد می‌کند. به تعبیر حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌علیه»:

«انبیاء و اولیاء قدمشان برهانی نبوده، آن‌ها برهان را می‌دانستند، اما قضیه، قضیه‌ی اثبات واجب به برهان نبوده، حضرت سیدالشهداء می‌فرمایند: «مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ عَمِيَّتَ عَيْنٍ لَا تَرَكَ» [۴۳] چه موقع غایب بودی تا این که نیاز باشد با دلیلی تو را نشان داد، چشمی که نمی‌بیند تو حاضری، کور است... در سببیت و مسببیت، یک تمایزی که مقتضی ذات حق تعالی نیست، مطرح است... من در کتاب و سنت یادم نیست که علیّت و یا سببیت به این معنا باشد، تعابیری مثل «خلق»، «ظهور» و «تجلی» مطرح است.» [۴۴]

در فلسفه‌ی صدرایی، عالم شهود و غیب داریم، یعنی «هستی» یک حقیقت است با جلوات مختلف در حالی که اندیشه‌ی غافل از فرهنگ شهودی، عالم غیب و شهود را به عالم خارج و عالم ذهن تبدیل کرده و موضوع ثنویت «ذهن و عین» را پیش می‌کشد [۴۵] و عملاً با این کار بشریت از اندیشیدن محروم می‌شود. موضوع مجردبودن ملائکه و ماده بودن این کوه و این درخت را پیش

مَنْ وَهْمِي

مسلم است که «من» جدا شده از خدا، يك مفهوم وَهْمِي است و تصوري است غير حقيقي، حال هر چه گرد این «من» بگردیم و هر چه به اهداف آن تن دهیم و هر چه آن را در این فضا ارتقاء بخشیم، نیستی را ارتقاء داده‌ایم، و نیستی، نیستی می‌آورد. چون حقیقت انسان مثل هر موجود دیگری عین ربط به حق است و هر تصوری که انسان از خود داشته باشد و در آن تصور، احساس تعلق به حق دیده نشود، یک تصور وَهْمِي است. ولي مَنْ بِنِدْبِهِ حق - در حالی که حق عین وجود و حضور است - یعنی منی که بنده است، منی که متوجه است بودنش عین ربط به حق است و عدم ارتباطش، مساوی عدم وجودش خواهد بود، آن مَنْ، یک مَنْ واقعی است. هر چه انسان این چنین به خود بنگرد، به واقعیتی که عین نیاز و ربط به حق است نگرسته است، چنین انسانی از این جهت، وصل به هستی است و معلوم است که هستی، هستی می‌آورد و این، همه‌ی حرف است. باید «من» خود را بنده دید و بقیه را نیز متوجه این حقیقت کرد. و معنی رجوع به وجود و سیر الی‌الحق جز این نیست، هر چند این سیر ساز و کارهای مفصلی دارد ما در حدّ توان به آن ساز و کارها می‌پردازیم و به طور مختصر جایگاه مباحث را در این رابطه اظهار می‌داریم. [۴۷]

در رجوع «الی‌الله» - در بستر بندگی خداوند - معلوم است که مقصد، رجوع به حق است و در راستای رجوع به حق باید به اسماء الهی نظر کرد که مظهر کامل آن اسماء اهل البيت علیهم‌السلام اند که به طور مشخص در این

کشیدند و عملاً نظر به اسماء الهی و مظاهر اسماء از منظر انسان‌ها در حجاب رفت. ممکن است بفرمائید در کلمات حکیمان گذشته و از جمله حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هم مفاهیمی مثل مجرد و ماده مطرح است، آری ولی اگر عنایت داشته باشید در کلمات آن‌ها ماده و مجرد به معنای دو ظهور از حقیقت وجود است نه تفکیک عینی و ذهنی، آن‌طور که دکارت می‌گوید، ما ممکن الوجود را آیتی از آیات الهی می‌دانیم و وقتی به درخت می‌نگریم آن را مظهر حیات می‌یابیم نه آن‌که تفکیکی قائل شویم و یکی را غیر روحانی و دیگری را روحانی بدانیم. وقتی با قلب متوجه به حق با بعضی از جملات امروز بشر روبه‌رو شوید متوجه خواهید شد این جملات و یا واژه‌ها به هیچ حقیقتی رجوع ندارد و اگر با نگاه اشراقی حضرت امام به عالم و آدم بنگرید، مثل ایشان می‌بینید که «عالم محضر خدا است» و با این نگاه به همه چیز می‌نگرید و از این منظر تشکیک در وجود و تشکیک در ظهور برایتان رخ می‌نمایاند، چیزی که در آثار فلسفی و عرفانی حضرت امام همواره مدّ نظر ایشان است. [۴۶] با نظر به حضرت حق جایگاه فرهنگ مدرنیته و ظلمانی بودن آن ظاهر می‌گردد زیرا مدرنیته رجوع به وجود نیست، رجوع به وهمیات است و در مقابل فرهنگ مدرنیته، فرهنگ مهدویت قرار دارد که رجوع به واقعی‌ترین واقعیات در عالم امکان است و انقلاب اسلامی فرهنگ عبور از ظلمات وهمیات غرب به سوی حضرت مهدی است که امامی است حیّ و حاضر.

خردورز

سلوک در
ذیل اندیشه‌ی
امام خمینی علیه‌السلام

استاد اصغر طاهرزاده
۹ آذر ۹۳



زمان حضرت مهدی عج است.

در راستای رجوع به حق باید نظر به حقیقت «وجود» داشت و نه به مفهوم آن که روشن شد مباحث معرفت نفس نظر به «وجود» را ممکن می‌کند.

در راستای رجوع به مهدی عج، موضوع اثبات انقلاب اسلامی و نفی غرب در میان می‌آید. زیرا غرب حجاب رجوع به حضرت مهدی (عج) است و مباحث نقد غرب با این رویکرد مطرح شده که حجاب نور مهدی (عج) شناخته شود تا امکان عبور از آن فراهم گردد و از آن طرف انقلاب اسلامی مقدمه‌ی ظهور مهدی عج است و مباحث مربوط به انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» را با توجه به این امر دنبال می‌کنیم.

از آن جایی که کلیه‌ی مباحث با نظر به شخصیت علمی و عرفانی حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» در طول سال‌های متمادی مطرح شده می‌توان تمام مباحث را در دستگاهی منسجم گنجانند.

به عنوان مثال مباحثی مثل «برهان صدیقین» و «حرکت جوهری» و «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» و «اسماء حسنا؛ دریچه‌های نظر به حق» کمک می‌کنند تا تصور صحیحی از حضور حضرت حق در هستی داشته باشیم و از آن طرف مباحث سلوکی و اخلاقی کمک می‌کنند تا رجوع به حق عملاً وارد زندگی ما شود، زیرا تا انسان معرفتی صحیح و سجایایی شایسته نداشته باشد رجوعی به حضرت حق نخواهد داشت. همچنان که در مورد رجوع به اهل البیت و حضرت مهدی عج مباحث مربوط به اهل البیت و مهدویت قرار

می‌گیرند.

در راستای عبور از ظلمات غرب، شناخت غرب موضوع بسیار حساسی است. شناخت ذات غرب در حالی که ما فعلاً در عالم غربی قرار داریم مثل دیدن هوا است در حالی که تمام اطراف ما را فرا گرفته، با توجه به این امر اولاً: سعی شده از طریق کتاب‌هایی مثل «فرهنگ مدرنیته و توهم» و «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» و «علل تزلزل تمدن غرب»، فرهنگ غربی فهمیده شود. ثانیاً: تبیین شود که غرب چه چیزی را از ما گرفته و عالم غیر غربی در ذیل اسلام چه عالمی است، که کتاب‌هایی مثل «تمدن‌زایی شیعه» و «کربلا؛ مبارزه با پوچی‌ها» و «زن؛ آن‌گونه که باید باشد» و «عالم انسان دینی» متکفل آن‌اند. در مباحث مربوط به انقلاب اسلامی، نه تنها متوجه حیات فعال خود خواهیم شد که چگونه از طریق انقلاب اسلامی از یک طرف به تاریخ انبیاء گذشته متصل شویم و از طرف دیگر انقلاب مهدی عج را در منظر خود قرار دهیم، علاوه بر آن، جایگاه تاریخی خود را به عنوان جایگاه عبور از غرب نیز احساس می‌نمائیم و از این جهت می‌توان مباحث انقلاب اسلامی را نحوه‌ای دیگر از نقد غرب و عبور از آن دانست.

از آن جایی که تمام تلاش ما آن است که عالم مخاطبان به سوی حق تغییر کند و معارف دینی در فضای ابژکتیویته‌ی حاکم بر اندیشه‌ها طرح نشود، مجبور شده‌ایم در کتاب‌های متعدد و مثال‌های فراوان عالم مد نظر خود را در افق مخاطبان قرار دهیم و مخاطبان نیز باید با چنین رویکردی مطالب را دنبال نمایند تا این‌شاء‌الله حقیقت رخ بنمایاند.

کلیه‌ی مباحث را می‌توان در عنوان‌های زیر قرار داد:

- ۱- رجوع به حضرت «الله» به عنوان حقیقتی که هم مبدأ همه‌ی عالم است و هم مقصد همه.
 - ۲- نظر به ائمه‌ی معصومین ع به طور خاص و نظر به حضرت مهدی عج به طور آخص، زیرا که آن ذوات مقدس وسیله‌ی رجوع به حق‌اند از طریق اسماء الهی و اسماء الهی در آن‌ها متعین است و نظر به حضرت مهدی عج به عنوان واسطه‌ی فیض الهی و حقیقتی‌ترین واقعیات در عالم امکان. [۴۸]
 - ۳- نظر به معرفت نفس جهت شناخت «وجود» و گشایش راه رجوع به حضرت حق که در راستای رجوع به حضرت حق با مقام حضرت مهدی روبه‌رو می‌شویم.
 - ۴- نظر به انقلاب اسلامی و ولایت فقیه و اندیشه‌ی امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» به عنوان مرحله‌ی گذار در زمان غیبت جهت رجوع به حاکمیت امام معصوم. در این راستا به جامعه‌ای نظر داریم که جامعه‌ی منتظر است و تفاوت آن با جامعه‌ی آرمانی ما آن است که در جامعه‌ی آرمانی امام معصوم حاکم است و ساختار خاص خود را دارد ولی در جامعه‌ی منتظر حاکمیت با ولی فقیه است و مدخل جامعه‌ی آرمانی و بهترین شرایط برای زندگی در زمان غیبت است.
 - ۵- نقد مدرنیته، مدرنیته‌ای که حجاب ظهور حقیقت خواهد بود و مانع تجلی ظهور حقیقت انقلاب اسلامی می‌شود.
- و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[۱] - امیدوارم عزیزان انتظار نداشته باشند در رابطه با موضوعی که مربوط به عالمی است که در آن زندگی می‌کنیم، با تفکر انتزاعی کار را جلو ببریم. بحث در مورد جایگاه انقلاب اسلامی است که همچون هوا همه‌ی اطراف ما را در بر گرفته و به همین جهت بدون آن که بتوان مثل دیوار به آن اشاره کرد باید در ساحتی قرار گرفت که بتوانیم آن را احساس نمود.

[۲] - ۱۳۹۰/۳/۱۴

[۳] - بحارالانوار، ج ۲، ص: ۹۳.

[۴] - مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» در اولین پیام خود در تاریخ ۱۳۶۸/۳/۱۸

[۵] - بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ۱۳۸۵/۳/۲۹

[۶] - در دو کتاب «جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم» و «امام خمینی و خودآگاهی تاریخی» سعی شده است مطالبی در این زمینه ارائه شود.

[۷] - انسان‌هایی که از طریق اشراق قلبی به بصیرت برسند، عقل و سمع آن‌ها نیز در ذیل شعور قلبی قرار می‌گیرد و از آن طریق منور می‌شود. قرآن در آیه‌ی ۴۶

سوره‌ی حج می‌فرماید: «أَلَمْ نَسِّرْ لَآبْنِی فِی الْأَرْضِ فَتَكُونْ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ یَهَا أَوْ أَدَانُ یَسْمَعُونَ یَهَا» آیا منکران حقیقت نبوی در زمین مسیر کرده‌اند و سرنوشت منکران نبوت را ملاحظه کرده‌اند تا در اثر آن سیر، قلب‌هایی پیدا کنند که به کمک

آن تعقل کنند و گوش‌هایی به‌دست آورند که به کمک آن‌ها حق را بشنوند؟

[۸] - ۱۳۸۸/۹/ ۴

[۹] - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

[۱۰] - ابن عباس می‌گوید: «سَمِعْتُ مِنْ عَلِیٍّ ۱۱ حَیْثُ لَمْ أَدْرِ مَا وَجْهُهُ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۱۲ أَسْرَ ۱۳ إِلَیَّ فِی مَرَضِهِ وَ عَلَّمْتَنِی ۱۴ مِفْتَاحَ ۱۵ أَلْفِ ۱۶ بَابٍ مِنْ ۱۷ الْعِلْمِ ۱۸ یَفْتَحُ ۱۹ كُلَّ ۲۰ بَابٍ ۲۱ أَلْفِ ۲۲ بَابٍ» (بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۱۶) از علی ۱۱ حدیثی شنیدم که حل آن را

نفهمیدم و آن را انکار هم نکردم. از او شنیدم که فرمود: پیامبر ۱۲ در بیماری‌اش کلید هزار باب از علم را به من پنهانی آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شد.

[۱۱] - سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۴.

[۱۲] - الإِشْرَاق، ج ۱، ص ۸.

[۱۳] - سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴

[۱۴] - بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴.

[۱۵] - حضرت علی ۱۱ در مورد قرآن می‌فرماید: «فَاسْتَنْطَقُوهُ» آن را به نطق در آورید) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸)

[۱۶] - سوره‌ی حج، آیه‌ی ۶۲.

[۱۷] - سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

[۱۸] - مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» در جمع دانشجویان در کرمانشاه فرمودند: «ما با تحزب مطلقاً مخالفی نداریم و معتقدیم تحزب با وحدت جامعه منافاتی ندارد؛

به شرط آنکه با نگاه درست ایجاد شود. اگر حزبی برای کنال کشی و کاردسازی و هدایت فکری جامعه در زمینه‌های سیاسی، دینی، عقیدتی و دیگر عرصه‌ها به وجود آید و قصد خود را در دست گرفتن قدرت قرار ندهد، کاری خوب و مورد

تأیید است که البته اینگونه احزاب، اگر در رقابت‌های سیاسی هم وارد شوند، به

طور طبیعی برنده می‌شوند ولی برخی احزاب مانند احزاب کنونی غرب در واقع باشگاه‌هایی برای کسب قدرت هستند و سعی می‌کنند از هر طریق از جمله زد و

بند سیاسی به قدرت برسند که ما اینگونه تحزب را تأیید نمی‌کنیم اما اگر کسانی با همین نگاه دنبال تشکیل حزب باشند، جلوی آنها را نمی‌گیریم.»

[۱۹] - مقام معظم رهبری «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرماید: «فلسفه‌ی اسلامی فقه اکبر است، مبنای معارف دینی در ذهن و عمل انسان است و باید گسترش و

استحکام یابد» (دیدار با اساتید فلسفه و کلام حوزه‌ی علمیه قم ۱۳۸۲/۱۰/۲۹). و نیز در رابطه با حکمت متعالیه می‌فرماید: «... به گمان ما فلسفه‌ی اسلامی در اسلوب

و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه‌ی انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت...». می‌فرماید: «فلسفه‌ی بصرایی - که خود

او به حق آن را حکمت متعالیه نامیده - در هنگام پیدایش خود نقطه‌ی اوج فلسفه‌ی اسلامی تا زمان او، و ضربه‌ای قاطع بر حملات تخریبی مسلکان و فلسفه‌ستیزان

دوران‌های میانه‌ی اسلامی بوده است، ... در فلسفه‌ی او از فاخرترین عناصر معرفت یعنی عقل منطقی، شهود عرفانی و وحی قرآنی در کنار هم بهره گرفته شده و در

ترکیب شخصیت او تحقیق و تأمل برهانی، ذوق و مکاشفه‌ی عرفانی و تعبد و تدین و انس با کتاب و سنت با هم دخیل گشته...». رهبر معظم انقلاب «حفظ‌الله‌تعالی»

راه ارتباط میان فلسفه و معنویت را تقویت فلسفه‌ی ملاصدرا «رحمة‌الله‌علیه» می‌دانند [۱۹] و می‌فرماید: «... من به آقایان جوادی و مصباح و برخی آقایان معروف

فلسفه‌دان قم مکرر در باره‌ی این‌که نگذارید درس فلسفه و فضای فلسفی در حوزه متروک و ضعیف شود، سفارش کرده‌ام...». (پیام به مناسبت همایش جهانی

بزرگداشت صدرالمتألهین ۱۳۸۳/۱/۷۸). می‌فرماید: «امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چکیده و زبدی مکتب ملاصدرا است، نه فقط در زمینه‌ی فلسفی اش، در زمینه‌ی عرفانی هم همین جور است.» ۱۳۸۶/۹/۸

[۲۰] - سوره‌ی شعرا، آیه‌ی ۱۲.

[۲۱] - سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۳

[۲۲] - نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱.

[۲۳] - صحیفه‌ی امام، ج ۱۴، ص ۳۴۹

[۲۴] - صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص: ۹۲

[۲۵] - در کتاب «بصیرت و انتظار فرج» می‌توان این موضوع را دنبال کرد.

[۲۶] - حضرت مهدی ع می‌فرماید: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْأَخْلُقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا...» (شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص: ۲۸۵) ما ساخته و پرداخته‌ی خداوند

هستیم و خلق در مرتبه‌ی بعد ساخته و پرداخته‌ی ما می‌باشند.

[۲۷] - یکی از رویکردهای کتاب‌های «از برهان تا عرفان» و «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود»، در همین رابطه است.

[۲۸] - صحیفه‌ی امام، ج ۱۵، ص ۳۸۵

[۲۹] - مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» در تاریخ ۱۳۸۸/۵/۱۲ می‌فرماید: «(بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سسی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب‌دانشند؛

اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و

با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام،

به‌نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را،

مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی

که با الگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته،

به‌توانائی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت پایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت‌عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم‌سالاری

دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به‌وجود آورده است. و

راز ماندگاری و مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی می‌ذات‌خود دارد و این‌شاء‌الله آن را همواره حفظ خواهد کرد.»

[۳۰] - به کتاب «مبانی نظری و عملی حب اهل بیت» رجوع شود.

[۳۱] - در رابطه با رجوع به خداوند از طریق مظاهر متعین آن حتی عرفایی که متوجه اهل‌البيت نیستند، سعی می‌کنند قطبی را مد نظر داشته باشند تا رجوع

به خداوند صرفاً ذهنی نباشد، در حالی که باید بدانند قطب مورد نظر آن‌ها نهایتاً

مظهر چند اسم از اسماء الهی است آن‌هم به صورت نازل و تا به امامان معصوم h که مظهر جامع همه‌ی اسماء الهی به صورت کامل هستند، رجوع نداشته باشند به

حضرت «الله» رجوع نکرده‌اند.

[۳۲] - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۰.

[۳۳] - بحارالانوار، ج ۲۷، ص: ۳۸

[۳۴] - الکافی، ج ۱، ص: ۱۴۴

[۳۵] - غررالحکم در الکلم، ص: ۲۳۲

[۳۶] - «غررالحکم»، ص ۲۳۳.

[۳۷] - «چهل حدیث»، حدیث شماره ۱۲، باب تفکر.

[۳۸] - کتاب «آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین».

[۳۹] - جامع‌الأسرار، ص ۲۱۱

[۴۰] - بحث تشکیک در مظاهر وجود و تفاوت آن با تشکیک در مراتب وجود را در شرح کتاب «از برهان تا عرفان» دنبال فرمایید. عمده آن است که بدانید در بحث

تشکیک در مظاهر، سالک به اندازه‌ای که از خود نفی انانیت کرده است حجاب بین او و خداوند رفع می‌شود و بیشتر به لقاء الهی نایل می‌گردد.

[۴۱] - به شرح کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» رجوع شود.

[۴۲] - نومیالیسم یعنی اعتقاد به این‌که آنچه در عالم وجود دارد، نام‌هاست و مجردات، دارای وجود واقعی نبوده و واقعیت ندارند و آنچه به جهان تعلق دارد تنها کلمه است و تنها فرد و منفردات، وجود واقعی دارند، و نام‌ها به آن‌ها تعلق

می‌گیرد. مکتب نومیالیسم بیشتر با فلسفه ماتریالیسم و آمپریسم وفق دارد، یکی از مشهورترین نومیالیست‌های قرون وسطی گیوم دو کام است. بلومن برگ در کتاب «مشروعیت عصر جدید» در مورد نقش نومیالیسم در فراهم آوردن زمینه‌ی مدرنیسم

و تفکر مدرن معتقد است که نومیالیسم به طور غیر مستقیم در شکل‌گیری تفکر مدرن نقش داشته است، از دیدگاه او نومیالیسم که مطلق کردن و نهایتاً بی‌معنا و بی‌ربط ساختن مفاهیم الهیات مسیحی است، زمینه را برای ظهور تفکر مدرن فراهم آورد، تفکر مدرنی که با وهمیات خود زندگی می‌کند.



سلوک در
ذیل اندیشه‌ی
امام خمینی

استاد اصغر طاهرزاده
۹ آذر ۹۳





[۴۳]- «مفتاح الجنان»، دعای عرفه امام حسین^{علیه السلام}

[۴۴]- «تفسیر سوره‌ی حمد»، امام خمینی (رحمة الله علیه)، جلسه‌ی چهارم.

[۴۵]- «ثبوت ذهن و عین» گرچه قبل از دکارت هم مطرح بوده است، ولی از

زمانی که دکارت تفکر جدید عقلانی را طرح کرد، به صورت واضح‌تری مطرح شده است. دوگانگی ذهن و عین به این معناست که همواره یک ذهن شناساگر وجود دارد که جهان عینی را به عنوان ابژه در برابر خود قرار می‌دهد و آن را از بیرون شناسایی می‌کند. این ذهن است که فعلاً نه با موضوع برخورد می‌کند و ابژه به صورت منفعل در اختیار ذهن قرار می‌گیرد. جهان، خود را به ما نمی‌شناساند؛ بلکه ذهن است که به طور مستقل و از درون خود آن را به تصویر می‌کشد. استقلال و چه این ذهن (سوزه) از واقعیت عینی (ابژه)، مسئله‌ای معرفت‌شناختی است که علم جدید بر همین پایه پدید آمد. کانت هم همین تفکر را توسعه داد و این ثبوت در وجوه متعدد تفکر مدرن دیده می‌شود. مدت‌هاست که ما هم در این چارچوب می‌اندیشیم و بسیاری از متفکرین و نویسندگان روشن‌فکر ما هم این را پذیرفته‌اند.

وقتی هم راجع به دین بحث می‌کنند در چارچوب همین ثبوت می‌اندیشند. عمده‌ترین نارسایی عقلانیت مدرن همین است که تنها ذهن شناسا را فعال می‌داند و موضوع شناسایی را منفعل و غیرفعال تلقی می‌کند. باید به این نکته توجه کنیم که در عقلانیت علمی تنها به فهم روابط کمی و صوری میان پدیده‌ها اکتفا می‌شود و به مشاهده و تفکر در روابط کیفی (مناسبات ارزش‌ها) توجه نمی‌شود. غفلت از این جنبه مهم از واقعیت هستی باعث شده که جهان در عقلانیت مدرن، از هر معنا و ارزش تهی فرض شود و به جهان به عنوان منبعی از ذخایر مادی و انرژی نگریسته شود که باید با کمک علم و تکنولوژی برای مقاصد سودجویانه در بالاترین حد مورد بهره‌برداری قرار گیرد. مینا و منشأ معرفت‌شناختی خشونت‌های داخلی، تضادها، جنگ‌ها و رقابت‌های بی‌رحمانه بر سر قدرت و جهان‌خوارگی در این تمدن، همه به این نقیصه اساسی در عقلانیت مدرن مرتبط می‌شود. اما عقلانیت وحی‌توصیه می‌کند که آدمیان رابطه خود را با طبیعت و با یکدیگر بر اساس فهمی وجودی و حقیقی از یکدیگر و با توجه کامل به چگونگی عمل ارزش‌ها و اهمیت آن‌ها در حفظ بالندگی هستی، سامان بخشند.

آنچه امروز به عنوان علوم جدید معروف است طرح دکارت می‌باشد که مستلزم شکاف عجیبی میان آگاهی انسان و جهان خارج است، یعنی شکاف عظیمی بین ذهن و عین. دکارت در فلسفه خود دو نوع جوهر را از هم متمایز می‌کند. به نظر او جوهر یا مادی است و یا روحانی، و ذهن انسان یک جوهر روحانی است.

ذهن برای این‌که به هدف‌های کثیف دست نیابد، یعنی حتی برای اندازه‌گیری و محاسبه و دست‌کاری طبیعت و تصرف در آن، طرح‌های کلی و اجمالی از طبیعت تهیه می‌کند و در همان حال که آگاهی انسان مشغول این کار است، فاعل یا شناسنده‌ی انسانی، در مقابل با طبیعت قرار می‌گیرد. در نتیجه ثبوت یا دوگانگی چشم‌گیری بین ذهن و جهان خارج به وجود می‌آید و به عبارت بسیار ساده‌تر همین که بخواهیم طبیعت را بشناسیم، من چیزی جدای از طبیعت هستیم. من یک چیزم، آگاهی و طبیعت چیز دیگری است و این دوگانگی است؛ پس هرگاه انسان بخواهد طبیعت را بشناسد، ذهن یا انسان در مقابل طبیعت قرار می‌گیرد. در حالی که اگر

بخواهیم عالم را آزاد از ثبوت ذهن و عین بشناسیم این‌گونه نیست که یک منی جدای از عالم یا جهان وجود داشته باشد، بودن یا هستی با وجود من در جهان گره خورده است.

[۴۶]- به عنوان نمونه بحثی که ایشان در تقریرات خود بر اسفار در رابطه با علم دارند را به طور مختصر مطرح می‌کنیم تا ملاحظه شود حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در نگاه خود به عالم به چه چیز اصالت می‌دهد و خواننده‌ی آثار خود را به کجا می‌برد.

[۴۷]- آیه‌ی ۳۵ سوره یونس رسیده به حقایق را جلوی پای ما می‌گذارد، این آیه از آیاتی است که انمه^۱ برای اثبات حقانیت خود بدان احتجاج می‌کردند. می‌فرماید: «أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَدٌ أَنْ يُضِلَّ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ» آیا کسی که به حق هدایت می‌کند شایسته است که از او تبعیت شود، یا کسی که هدایت نمی‌کند مگر این که هدایتش کنند.

ملاحظه فرمائید که این آیه دو موضوعی را روبه‌روی هم قرار داده که کار را خیلی دقیق می‌کند، وقتی از شما می‌پرسند از عالم پیروی کنیم یا از جاهل؟ جواب ساده است، اما در این آیه می‌خواهند ما را متوجه چیزی بالاتر از این‌ها بکنند و لذا می‌پرسد آیا از کسی پیروی کنیم که راهی نمی‌شناسد مگر این که او را راهنمایی کنند، یا از کسی که «یَهْدِي إِلَيَّ الْحَقِّ» به حق هدایت می‌کند؟ در این سؤال می‌خواهند ما را متوجه دو نوع علم بکنند. مسلم شما در جواب خواهید گفت از کسی که به سویی حق هدایت می‌کند باید پیروی کرد. ولی جریانی را روبه‌روی استقرار می‌دهد که انسان جاهلی نیست، بلکه کسی است که هدایت نیافته مگر به واسطه هدایت غیر. معلوم است که سؤال‌کننده از طریق استفهام، همیشه یک طرف جمله را نفی می‌کند، مثل این که می‌پرسیم: «حسن درس خواند یا نخواند؟» یا می‌پرسیم: «حسن درس را شروع کرده یا هنوز مغرور به خود است؟» پس طرف دوم جمله این است که اگر بخواهد درس بخواند باید مغرور به خود نباشد. در قسمت اول آیه هدایت به حق را بدون هیچ قیدی آورده و مسلم است که در این حالت پیروی از کسی که به حق هدایت می‌کند لازم و ضروری است. حالا مقابل این جمله حتماً کسی است که به حق هدایت نمی‌کند. بنابراین استفاده می‌شود «کسی که هدایت به حق نیافته است مگر به واسطه هدایت غیر، هدایت به حق نمی‌کند» و نیز چون در مقابل جمله «کسی که خودش هدایت نیافته است مگر به هدایت غیر»، کسی است که هدایت ذاتی یافته است، پس نتیجه‌اش این می‌شود که کسی که به حق هدایت کند کسی است که ذاتاً هدایت یافته و علمش لدنی و حضوری است.

از طرفی اراده طریق و خیردادن از آدرس حقایق، آن هم به صورت مفهومی، از هر کسی ساخته است، چه امام باشد و چه امام نباشد و چه ذاتاً به حقایق راه یافته باشد، و چه از طریق غیر هدایت یافته باشد. پس مراد آیه از هدایت به حق، به معنی ایصال به مطلوب است و این می‌رساند تنها راهی که انسان بتواند با حقایق تماس بگیرد راهی است که اهل بیت^{علیهم‌السلام} اراده می‌دهند و لذا حضرت باقر^{علیه السلام} در مورد آیه فوق فرمودند: «آن کسی که به حق هدایت می‌کند محمد و آل او هستند...» و حضرت سجاده^{علیه السلام} در مورد آیه فوق فرمودند: «نَزَّلْتُ فِيهَا» آیه درباره ما نازل شده است. چون

این‌ها با خود حق مرتبط‌اند و نه با مفهوم حق. فرهنگی که حق را می‌یابد می‌تواند از همان طریق، جان بقیه را در مقامی قرار دهد که حق بین شوند. همان فرهنگی که در آن فرهنگ علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ بَعْدَهُ» من هیچ چیز را ندیدم الا این‌که قبل از آن چیز، با آن چیز، و بعد از آن چیز، خدا را دیدم. [۴۸]- آن چه مقصد و مقصود همه‌ی موحدین است، رجوع‌الی‌الله می‌باشد، منتها انسان‌های بصیر متوجه‌اند اگر بخواهند از طریق قلب به خداوند رجوع کنند باید او را در آینه‌ی مظاهر بنگرند، آن‌هم مظاهری که تمام اسماء الهی را بنمایاند و چون رجوع به خداوند بدون رجوع به انسان‌های معصوم، جنبه‌ی انتزاعی دارد و نه جنبه‌ی قلبی حضرت باقر^{علیه السلام} می‌فرماید: «مَنْ سَرَّكَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّىٰ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَيَسْأَلُكَ مُحَمَّدٌ وَ يَبْتَئُ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتِمُّ بِالْإِيمَانِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ» (المحاسن، ج ۱، ص: ۶۰) هر که می‌خواهد که بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند او را مشاهده کند باید آل محمد^{علیهم‌السلام} را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد، اگر در چنین شرایطی قرار گرفت خداوند به او نظر می‌کند و او نیز به خدا می‌نگرد.

حضرت اسام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در رابطه با آیت کبری بودن امامان معصوم^{علیهم‌السلام} می‌فرماید: انسان کامل مثل اعلا‌ی الهی و آیت کبری او و نبأ عظیم‌است و اوست که بر صورت حق آفریده شده و کلید معرفت خداوند است. هر کس او را بشناسد، در حقیقت خدای سبحان را شناخته است، زیرا انسان کامل با هر يك از اوصاف و جلوه‌های وجودی خود آیتی از آیات الهی است. (شرح دعای سحر، ص ۱۲۵)



۶ اصل برای ساختارشناسی تحریف امام قدس سره

کرد و مسیر تاریخ را تغییر داد، نام می‌برند و انقلاب او را در کنار انقلاب‌های کبیر فرانسه و روسیه می‌دانند. ۲. اهمیت جایگاه، شخصیت و اندیشه‌های امام خمینی موجب شد شاخصی برای عملکرد سیاسی - اجتماعی ملت ایران و تمام ملت‌های مسلمان و بلکه مستضعفان جهان شود. پس از رحلت ایشان با انتخاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان ولی فقیه و ولی امر مسلمین جهان، همچنان راه و اندیشه امام تداوم پیدا کرد و همواره این جانشین خلف امام بر شاخص بودن اندیشه‌های امام خمینی برای شناخت مسیر صحیح انقلاب تاکید دارند.



دکتر مهدی ابوطالبی

دکترای علوم سیاسی، عضو شورای علمی گروه تاریخ و اندیشه معاصر موسسه امام خمینی

امام خمینی یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های سیاسی و معنوی دوران معاصر است که نفوذ و تاثیر جهانی دارد. امام خمینی رهبری بزرگترین انقلاب قرن بیستم و شاید مهمترین واقعه این قرن را بر عهده داشت. انقلابی که وجدان‌های غربی را در دو بعد (دولتی و مردمی) تکان داد و به‌صورت معمايي برای تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی جلوه‌گر شد و آنچه این معمارا پیچیدگی بیشتری بخشید، شخصیت وی بود که نقش اساسی را در پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت ایفا کرد. ۱. همچنان رسانه‌های غربی گاه از او به‌عنوان کسی که جهان را متحول

دکتر مهدی ابوطالبی، دکترای علوم سیاسی، عضو شورای علمی گروه اندیشه جوان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و گروه تاریخ و اندیشه معاصر موسسه امام خمینی و متخصص در حوزه‌های تاریخ معاصر، نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی است. ابوطالبی عضو کمیته علمی همایش فقه حکومتی بوده است و سابقه دبیری علمی همایش‌های «جریان‌شناسی فراماسونری در تاریخ معاصر ایران» و «ولایت و فقاها: از نهضت تنباکو تا انقلاب اسلامی» را دارد.

از ابتدای نهضت امام خمینی افراد و جریان‌های مختلفی وجود داشتند که تفکرات و ایده‌های آن‌ها با اندیشه امام تفاوت داشت، اما در جریان نهضت انقلاب به دلیل مقبولیت عمومی و پذیرش رهبری ایشان توسط اقشار مختلف جامعه، جایی برای ابراز و اظهار نظر در عرض دیدگاه‌های امام برایشان باقی نماند و مجبور شدند رهبری بی‌چون و چرای وی را بپذیرند و زیر پرچم ایشان مبارزه با شاه را ادامه دهند. بعد از پیروزی انقلاب این جریان‌ها که به دنبال پیاده کردن اهداف و ایده‌های خود بودند، آرام آرام مخالفت‌هایشان را با تفکر و حرکت امام آغاز کردند. طرح مدل «جمهوری دموکراتیک اسلامی» به جای «جمهوری اسلامی» یکی از ایده‌هایی بود که توسط نهضت آزادی ایران مطرح شد و با مخالفت امام مواجه شد. به گونه‌ای که ایشان فرمودند جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. ۳۰ زمانی که بحث ولایت فقیه در قانون اساسی مطرح شد، همین گروه به مخالفت با این مساله پرداخت و با انتشار جزوه‌ای پر از تحریف و مملو از اشتباهات و تعابیر نادرست، سعی کرد نشان دهد که بحث ولایت فقیه بحثی نو در دوران معاصر است که فقهای بزرگ گذشته به آن اعتقادی نداشته‌اند. این حرکت نیز با تبیین و توضیح بحث ولایت فقیه توسط فقهای بزرگ آن دوره خنثی شد و اصل ولایت فقیه به عنوان یکی از اصول محوری قانون اساسی جمهوری اسلامی به تصویب رسید.



👉 **وقتی بحث تسخیر لانه جاسوسی آمریکا اتفاق افتاد لیدر این جریان یعنی مهندس بازرگان که با حکم امام به عنوان رئیس دولت موقت انتخاب شده بود، استعفای خود را به امام تقدیم کرد و عملاً راه آن‌ها از نظام جمهوری اسلامی و راه امام جدا شد و مهندس بازرگان با تدوین کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» بر تفاوت حرکت این جریان با حرکت امام خمینی صحه گذاشت. ملت بیدار و بصیر ایران نیز بین این دو حرکت یعنی حرکت امام و نهضت آزادی، امام را ترجیح دادند و با استعفای**

بازرگان، او و جریان نهضت آزادی به دلیل عدم حمایت مردم از صحنه سیاسی کشور حذف شدند.

سازمان مجاهدین خلق نیز که یکی دیگر از جریان‌های فعال در مبارزه با رژیم شاه بود به دلیل تفاوت اندیشه‌شان با اندیشه امام خمینی، پس از ناکامی در جلب نظر مردم در رقابت‌های سیاسی دست به حرکت مسلحانه علیه مردم و نظام جمهوری اسلامی زد و نهایتاً به خاطر مقابله با اندیشه‌های امام، از صحنه سیاسی کشور حذف شد. ملی‌گراها نیز جریان دیگری بودند که با راهپیمایی

علیه لایحه قصاص و به تعبیر امام مخالفت با حکم قرآن، به دست خود طومار فعالیت سیاسی‌شان را در جمهوری اسلامی پیچیدند.

پس از این اتفاقات برخی افرادی که به ظاهر با اندیشه‌های امام همراه بودند، همچنان رگه‌هایی از مخالفت در تفکرات آن‌ها بود؛ اما ابهت و عظمت شخص امام و هژمونی و سلطه امام بر فضای سیاسی - اجتماعی کشور به آن‌ها اجازه مخالفت نداد، چراکه مخالفت با اندیشه‌های امام به معنای طردشدن از فضای عمومی جامعه و از دست دادن مقبولیت عمومی بود که این افراد نمی‌خواستند دچار آن شوند. پس از رحلت امام همچنان این هژمونی فکری و سیاسی بر جامعه باقی بود، بنابراین باز هم این افراد جایی برای مخالفت با اندیشه‌های امام نداشتند و می‌دانستند که اگر با اندیشه‌های امام مخالفت کنند، جایگاه اجتماعی خود را در میان نخبگان و عموم جامعه از دست خواهند داد.

بر همین اساس یا باید از تفکرات و ایده‌های خود می‌گذشتند و یا به مخالفت صریح با اندیشه‌های امام می‌پرداختند و جایگاه سیاسی و اجتماعی خود را از دست می‌دادند. این افراد برای اینکه دچار هیچ‌یک از دو محذور فوق نشوند، از فقدان بنیانگذار انقلاب استفاده کرده و بهترین راه را «تحریف اندیشه امام»



”

یکی از تحریف‌های انجام شده در اندیشه امام تحریف در بحث جایگاه رای مردم در نظام اسلامی است. برخی از افراد و جریان‌ها به دلیل دل‌بستگی به تفکرات لیبرالی و نظام لیبرال - دموکراسی سعی داشتند این تفکر خود را در قالب اندیشه امام خمینی در جامعه جاری و ساری سازند.

دانستند تا به اسم اندیشه امام، تفکرات و

ایده‌های خود را مطرح کنند. بر همین اساس بحث تحریف اندیشه امام در فضای سیاسی - اجتماعی کشور کلید خورد. این تحریف در حیطه‌های مختلف اندیشه امام یعنی سیاست داخلی، سیاست خارجی، مسائل فرهنگی و... انجام شد. برخی از این تحریف‌ها که در این نوشتار به آن‌ها اشاره خواهیم کرد عبارتند از:

۱. تحریف اندیشه امام نسبت به جایگاه رای مردم در نظام اسلامی

یکی از تحریف‌های انجام شده در اندیشه امام تحریف در بحث جایگاه رای مردم در نظام اسلامی است. برخی از افراد و جریان‌ها به دلیل دل‌بستگی به تفکرات لیبرالی و نظام لیبرال - دموکراسی سعی داشتند این تفکر خود را در قالب اندیشه امام خمینی در جامعه جاری و ساری سازند. آن‌ها با سوء استفاده از این عبارت امام که فرمودند: «میزان رای ملت است»، سعی کردند تفکر لیبرالی خود نسبت به جایگاه رای مردم را از طریق این عبارت مطرح سازند و چنین القا کنند، همانطور که در نظام لیبرال - دموکراسی رای مردم اصلی‌ترین و تنها شاخص تصمیم‌گیری در نظام سیاسی است، در نظام اسلامی و اندیشه امام خمینی نیز همین معیار برقرار است و در نظام جمهوری اسلامی باید خواست مردم بدون هیچ قید و محدودیتی اجرا شود. آن‌ها پس از طرح این مساله سعی کردند بسیاری از تفکرات و



ایده‌های نادرست و مخالف اسلام و قانون اساسی خود را به‌عنوان خواست مردم مطرح کنند و رهبری و نظام را به نوعی مقابل مردم و حتی مقابل اندیشه امام قرار دهند. در حالی که مراجعه به تعابیر صریح امام خمینی نشان می‌دهد به‌رغم تاکید فراوان ایشان بر رای مردم و جایگاه بلند مردم در نظام اسلامی که حتی امام از آن‌ها به «ولی نعمت» تعبیر می‌کنند و خود را خدمتگزار آن‌ها می‌نامند، اما این رای و خواست مردم را تا جایی معتبر می‌دانند که مغایر دستورات اسلام و احکام شرع نباشد. بنابراین ایشان همواره هر زمان که از جایگاه بلند رای مردم سخن به میان می‌آوردند، بر بحث مسلمان بودن مردم و اسلامی بودن خواست مردم نیز تاکید داشتند؛ یعنی خواست اسلامی مردم مسلمان است که باید مورد توجه نخبگان سیاسی و اجتماعی قرار گیرد. ۴ از نگاه ایشان تعیین کننده قانون در نظام اسلامی، احکام اسلام است. امام در توصیف تفاوت نظام اسلامی با سایر نظام‌ها می‌فرمایند: «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» و «جمهوری» در این است که نمایندگان مردم، یا شاه، در اینگونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ‌کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ

قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. در حکومت اسلامی «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد.» ۵ بر همین اساس حضرت امام هیچ‌گاه حاضر نبودند ذره‌ای در جهت خواست عمومی مردم که خلاف دستورات الهی باشد، اقدامی انجام دهند. ایشان خطاب به نمایندگان مجلس که مظهر اتم و اکمل رای و خواست ملت است نوشتند: «اگر پایتان را از اسلام کنار بگذارید، این طلبه‌ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت می‌کند و اگر همه مردم هم موافق باشند من مخالفت می‌کنم.» ۶

۲. تحریف اندیشه امام نسبت به نحوه برخورد با آمریکا

یکی دیگر از تحریف‌هایی که نسبت به اندیشه امام صورت گرفت، بحث «مرگ بر آمریکا» بود. به‌گونه‌ای که برخی افراد با نقل برخی مطالب منتسب به امام، سعی کردند نشان بدهند که امام نیز با مرگ بر آمریکا موافق نبودند و خواستار حذف این شعار از شعارهای موجود کشور بودند. این مطلب درحالی بیان شد که همچنان آمریکا با خوی استکباری خویش به تحریم‌های ظالمانه خود علیه ملت ایران ادامه می‌داد و هیچ نشانی از تغییر روش و برخورد آمریکایی‌ها با ایران دیده نمی‌شد. به نظر می‌رسد این بحث به این جهت مطرح

شد که این افراد از مقاومت در مقابل استکبار خسته شده و خواهان برقراری ارتباط با آمریکا و پذیرش سلطه آمریکا برای رسیدن به آسایش خیالی خود بودند. این درحالی است که امام، آمریکا را شیطان بزرگ خواندند و حداقل تا زمانی که خوی استکباری آمریکا باقی است، شعار مرگ بر آمریکا زنده و باقی خواهد بود. حضرت امام در آخرین بیانات خود که در ماه‌های آخر عمر شریفشان مطرح کردند در رابطه با مقابله با باج‌خواهی آمریکا و گسترش شعار مرگ بر آمریکا فرمودند: «از گسترش باج‌خواهی و مصونیت کارگزاران آمریکایی، حتی اگر با مبارزه قهرآمیز هم شده باشد، جلوگیری می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین، که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ بر آمریکا و شوروی به صدا در آید.» ۷



یکی دیگر از
تحریف‌هایی که نسبت به اندیشه
امام صورت گرفت، بحث «مرگ بر
آمریکا» بود. به‌گونه‌ای که برخی
افراد با نقل برخی مطالب منتسب
به امام، سعی کردند نشان دهند
که امام نیز با مرگ بر آمریکا موافق
نبودند و خواستار حذف این شعار
از شعارهای موجود کشور بودند.



غیر اسلامی از خود و فرزندان خود به‌عنوان نوادگان امام راحل در فضای مجازی و نقل برخی خاطرات عجیب از امام سعی بر این داشتند که این رفتارهای غیر دینی خود را به امام نسبت دهند. البته این حرکت با هوشیاری برخی از نزدیکان حضرت امام و خانواده ایشان و موضعگیری در مقابل آن تا حد زیادی خنثی شد.

یکی دیگر از تحریف‌های صورت گرفته در مورد دیدگاه و سیره امام، بحث حجاب و عفاف است.

۴. تحریف اندیشه امام با غفلت از جمله «میزان، حال فعلی افراد است»

یکی از مباحثی که امروزه مطرح است استفاده از تعابیر و تعریف و تمجیدهای امام از افراد مختلف در زمان حیات خودشان است. همچنین توجه رفتار غلط برخی افراد، به این دلیل که ایشان از نزدیکان خانوادگی یا سیاسی امام بودند. این هم یکی از راه‌های تحریف اندیشه امام است. افرادی که در انتخابات سال ۱۳۸۸ نتوانستند نظر مردم را به خود جلب کنند و رای عمومی را به دست آورند و در انتخابات شکست خوردند و برخلاف قانون و با تمسک به دروغ، چالش‌های فراوان داخلی و خارجی

آل سعود و روحانیون وهابی و مفتیان آل سعود که مانع برگزاری مراسم برائت از مشرکین و شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل در مکه شدند فرمودند: «فریاد برائت از مشرکان در مراسم حج، یک فریاد سیاسی-عبادی است که رسول اللّه به آن امر فرمود. حال باید به آن آخوند مزدور که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می‌داند گفت، تأسی به رسول خدا و متابعت از امر خداوند تعالی خلاف مراسم حج است؟ آیا تو و امثال تو آخوند آمریکایی فعل رسول اللّه و امر خداوند را تخطئه می‌کنید و تأسی به آن بزرگوار و اطاعت فرمان حق تعالی را بر خلاف می‌دانید و مراسم حج را از برائت از کفار تنزیه می‌کنید و اوامر خدا و رسول را برای منافع دنیایی خود به طاق نسیان می‌سپارید؟»^۹

۳. تحریف اندیشه امام در مسائل فرهنگی مثل حجاب و پوشش

یکی دیگر از تحریف‌های صورت گرفته در مورد دیدگاه و سیره امام، بحث حجاب و عفاف است. برخی افرادی که نسبت خانوادگی با امام داشتند از آنجا که تمایل به حفظ حجاب با معیارهای امام و دین نداشتند و دنبال توجیه پوشش غیرمعارف خود و تمایلات خاص خود مثل علاقه به خوانندگان موسیقی‌های حرام و... بودند، با انتشار عکس‌هایی با پوشش‌های

در دوران فتنه ۱۳۸۸ برخی درصدد بودند شعار مرگ بر روسیه را به بهانه اینکه شعار انقلاب اسلامی «نه شرقی و نه غربی» بود مطرح کنند، اما هدف آن‌ها این بود که شعار مرگ بر آمریکا تضعیف شود. جالب است شبیه همین جریان در زمان حضرت امام نیز اتفاق افتاد و امام در مقابل آن بیان داشتند: «خط این بود که اصلاً آمریکا منسی بشود. یک دسته شوروی را طرح می‌کردند تا آمریکا منسی بشود، یک دسته «اللّه اکبر» را کنار می‌گذاشتند، سوت می‌زدند و کف می‌زدند آن هم روز عاشورا. خط این بود که این قضیه مرگ بر آمریکا منسی بشود.»^۸ حضرت امام خطاب به خاندان

برای نظام درست کردند و فتنه بزرگی در کشور ایجاد کردند. به‌رغم روشن بودن اشتباهات آنها، طرفداران و دوستانشان برای توجیه رفتار این افراد از این روش استفاده کردند که فلانی نخست‌وزیر زمان امام بود یا نماینده امام در فلان نهاد و از این طریق خواستند برخورد نظام با این افراد خاطی را برخورد با نزدیکان امام یا انحراف از روش امام جلوه دهند. در حالی که امام در زمان حیات خود با نزدیکترین یاران و اطرافیان خاطی خود بزرگترین برخوردها را کردند و انتساب خانوادگی یا شاگردی یا هر انتساب دیگری به خود را مانع برخورد با خاطیان و اشتباهات افراد ندانستند. همچنین برخی افراد نیز مطالبی را خلاف اندیشه امام مطرح کردند و اطرافیانشان برای توجیه کلام یا رفتار آنها از عبارات تمجیدآمیز امام در مورد آنها استفاده می‌کردند. در حالی که امام بارها بر این مساله تاکید داشتند که ملاک حال فعلی افراد است. حضرت امام در موارد متعددی به این ملاک کلی اشاره فرمودند. از جمله در وصیتنامه خود در مورد تمجیدهایی که از برخی افراد کردند آورده‌اند: «آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می‌نمایاندند و نباید از آن مسائل سوء استفاده شود و میزان در هر کس حال فعلی او است.» ۱۰ بنابراین تمجیدهای امام در زمان خودشان دلیل بر باقی ماندن افراد بر همان عقاید و اندیشه‌ها نیست و باید حال فعلی



یکی از مباحثی که امروزه مطرح است استفاده از تعابیر و تعریف و تمجیدهای امام از افراد مختلف در زمان حیات خودشان است. همچنین توجیه رفتار غلط برخی افراد، به این دلیل که ایشان از نزدیکان خانوادگی یا سیاسی امام بودند.

۵. تلاش برای تطهیر و به صحنه آوردن جریان‌های مخالف امام که توسط امام حذف شدند.

یکی دیگر از نمونه‌های تحریف اندیشه امام، همکاری و همراهی و ائتلاف برخی احزاب و گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب که ادعای خط امامی بودن هم داشتند، با گروهک نهضت آزادی در دوران اصلاحات و پس از آن بود. همراهی احزاب و گروه‌هایی چون مجمع روحانیون و حزب مشارکت و... با گروهک نهضت آزادی در انتخابات و فعالیت‌های سیاسی در حالی صورت گرفت که امام راحل مخالف فعالیت سیاسی این گروهک بود و با تعابیر تندی آنها را مخالف نظام جمهوری اسلامی و طرفدار دشمن معرفی کردند. جالب است که



۶ اصل برای
ساختار شناسی
تحریف امام

دکتر مهدی ابوطالبی



کند و هر اندیشه‌ای را به امام نسبت دهد. در حالی که روشن و بدیهی است که اولاً بحث پذیرش حجیت قرائت‌های مختلف از لحاظ فلسفی و مبنایی به این آسانی قابل پذیرش نیست. ۱۲. ثانیاً اندیشه‌های امام به قدری بدیهی و واضح است و آنقدر تصریحات فراوان از امام به ویژه در مسائل اساسی وجود دارد و به تعبیر دیگر محکومات امام آنقدر زیاد است که شاید متشابهی باقی نماند که بخواهد تفسیر شود و تفسیر متفاوت از آن بشود. به فرض وجود متشابهات هم باید آن‌ها را با محکومات اندیشه امام سنجید و در این صورت دیگر به این آسانی قرائت‌های مختلف از اندیشه امام به وجود نخواهد آمد. اما در هر صورت این بحث هم راه را برای سوء استفاده از اندیشه امام باز کرد.

است موجب فساد عظیم بشوند. از ضرر گروهک‌های دیگر حتی منافقین، این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیشتر و بالاتر است.» ۱۱



یکی دیگر از نمونه‌های تحریف اندیشه امام، همکاری و همراهی و ائتلاف برخی احزاب و گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب که ادعای خط امامی بودن هم داشتند، با گروهک نهضت آزادی در دوران اصلاحات و پس از آن بود.

۶. طرح بحث قرائت‌پذیری اندیشه‌های امام

یکی از موارد بسیار خطرناک در بحث تحریف اندیشه امام که یک امر مبنایی بود و دست افراد بسیاری را برای تحریف اندیشه امام و ارائه چهره‌ای متفاوت از وی باز کرد، تصریح به بحث امکان قرائت‌های مختلف امام بود. متأسفانه باز هم یکی از نزدیکان خانوادگی امام پس از طرح اشکالات فراوان به تحریف اندیشه امام و برداشت‌های نادرست از کلام وی برای توجیه اینگونه اشتباهات به این نکته اشاره کرد که می‌توان از امام قرائت‌های مختلف و متفاوت داشت. بیان این فرد باعث شد که هرکس بتواند امام را هرگونه بخواهد توصیف و تعریف

این بیانات امام در پاسخ به آقای محتشمی‌پور عضو مجمع روحانیون مبارز و وزیر کشور وقت در زمان حیات حضرت امام صورت گرفت. جالبتر این است که پاسخ امام به سوال آقای محتشمی‌پور مبنی بر اعطای مجوز به گروهک نهضت آزادی برای فعالیت سیاسی این بود: «پرونده این نهضت و همینطور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. در هر صورت، به حسب این پرونده‌های قطور و نیز ملاقات‌های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت آمریکا و به حسب آنچه من از انحرافات آن‌ها مشاهده کردم که اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملت‌های مظلوم به‌ویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال آمریکا و مستشاران او دست و پا می‌زد و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرن‌ها سر بلند نمی‌کرد و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آن‌ها، به اعتبار آنکه متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل‌های جاهلانه ممکن

یادداشت‌ها

۱. مایکل کیمل؛ پیامبران نوین و مثل‌های کهن: افسون‌ها و تقالید به نقل از عماد پزی؛ پیشین، ص ۱۷۷.
۲. عماد پزی؛ همان.
۳. صحیفه امام، ج ۶، ص ۳۵۳.
۴. صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۶۰، ۴۶۱ و ۴۵۵.
۵. ولایت فقیه، ص ۴۴.
۶. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۷۷.
۷. صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۸۲.
۸. صحیفه امام، ج ۱۵، ص: ۳۰.
۹. صحیفه امام، ج ۱۸، ص: ۹۲ - ۹۱.
۱۰. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۶۹.
۱۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۸۱.
۱۲. ر.ک: کتابهای کلام جدید و هرمنوتیک. به عنوان نمونه: احمد واعظی، هرمنوتیک، عبدالحسین

منبع خبر: عصر اندیشه



دکتر رضا لکزایی

پژوهشگر پژوهشگاه بین المللی جامعه
المصطفی العالیة صلوات الله علیه و آله

سطوح سه گانه معنویت از منظر امام خمینی

نگاهی که امام خمینی به معنویت دارد دارای سه جنبه است. به دیگر سخن ایشان معنویت را سه بعدی می‌داند، نه دو بعدی و نه تک بعدی. این سه عرصه، عرصه عقلانی، اخلاقی و فقهی و به تعبیر دیگر حقیقت، طریقت و شریعت است. امام خمینی برای ارائه این بحث، از انسان شناسی و تبیین ابعاد وجودی انسان مدد گرفته است. بنابراینچه در حدیث ۲۴ کتاب شریف شرح چهل حدیث امام خمینی ذکر شده انسان دارای سه مقام و نشئه و صاحب سه عالم است؛ «اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل. دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال. سوم، نشئه دنیا و مقام

ملك و عالم شهادت» (شرح چهل حدیث، ص ۳۸۶). به اختصار باید گفت که انسان دارای سه لایه وجودی است؛ لایه بینشی، لایه گرایشی، لایه کنشی یا به تعبیر دیگر لایه عقلی، لایه قلبی، لایه جسمی، به دیگر سخن لایه باورها و عقاید، لایه عواطف و احساسات، لایه رفتارها و باز به تعبیر دیگر عقاید، اخلاق و اعمال. به تعبیر دانشی فلسفه و کلام به لایه اول، اخلاق به لایه دوم و فقه هم به لایه سوم تعلق می‌گیرد. این سه نشئه و لایه کاملاً به هم مرتبط و متصل هستند و در یکدیگر تأثیر گذارند و چنانکه روی کاغذ از هم تفکیک می‌شوند در عالم واقع از یکدیگر جدایی ندارند بلکه یک حقیقت‌اند که

دارای مظاهرند و حتی به کاربردن کلمه ارتباط هم به خاطر این است که کلمه دیگری نداریم که از آن برای بیان این اتصال استفاده کنیم (شرح چهل حدیث، ص ۳۸۷). هر کدام از این عوالم و نشئات و لایه‌ها و ابعاد تربیت مخصوص به خود را دارد. و هر يك کمال خاصی و تربیت مخصوصی و عملی مناسب با نشئه و مقام خود دارد که انبیاء، علیهم السلام، متکفل دستور آن اعمال هستند (شرح چهل حدیث، ص ۳۸۶). امام خمینی علوم مربوط به هر یک از این نشئات را برشمرده است که از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم. اما آنچه بر آن تأکید می‌کنیم این است که تا اینجا گفتیم انسان حداقل

دارای سه نشئه و سه درجه و لایه وجودی است و پیامبران تربیت این ابعاد را بر عهده دارند. امام خمینی معتقد است:

۱. بدون اعمال ظاهری و عبادات بدنی نمی‌توان دارای ایمان کامل یا اخلاق مهذب شد؛ یعنی رفتار، در بینش و گرایش انسان تأثیرگذار است. ۲. اگر اخلاق کسی ناقص و غیر مهذب شد، اعمالش تام و تمام و ایمانش کامل نمی‌شود؛ یعنی اخلاق مذموم در باورها و رفتارهای انسان تأثیرگذار است. ۳. بدون ایمان قلبی، اعمال ظاهری تام نمی‌شود؛ یعنی باور در حسن رفتار انسان تأثیرگذار است. ۴. بدون ایمان قلبی، محاسن اخلاقی کامل نمی‌شود؛ یعنی باور قلبی در حسن اخلاق انسان تأثیرگذار است. ۵. وقتی اعمال، مطابق دستورات انبیا نباشد، تاریکی‌هایی در روح پدید می‌آید که مانع درخشش نور ایمان می‌شود؛ یعنی اعمال و رفتارهایی که مطابق دستور انبیا الهی نباشد، در لایه باورهای انسان تأثیر می‌گذارد و انسان را از نور ایمان بی‌بهره می‌سازد. ۶. اگر اخلاق رذیله در قلب باشد، مانع ورود نور ایمان در قلب می‌شود؛ رذایل اخلاق هم در باورهای انسان تأثیر می‌گذارند و نور ایمان را از دسترس روح خارج می‌کند. آنچه گفته شد در جدول قابل مشاهده است: نتیجه‌ای که امام خمینی از این بحث می‌گیرد

ردیف	انواع تأثیرات ایمان، اخلاق و اعمال بر یکدیگر
۱	اعمال در ایمان تأثیرگذار است
۲	اعمال ناقص، مانع ورود نور ایمان به قلب می‌شود
۳	اعمال در اخلاق تأثیرگذار است
۴	اعمال ناقص، مانع تهذیب اخلاق می‌شود
۵	اخلاق در ایمان تأثیرگذار است
۶	اخلاق رذیله، مانع انجام اعمال تام و تمام می‌شود
۷	بدون ایمان قلبی، اعمال ظاهری تام نمی‌شود.
۸	بدون ایمان قلبی، محاسن اخلاقی کامل نمی‌شود.

این است که طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است که در هر يك از مراتب ثلاثه با کمال دقت و مواظبت توجه و مراقبت کرده و آنها را اصلاح کند و از هیچ يك از کمالات علمی و عملی صرفنظر نکند. و گمان نکند که تهذیب خلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت او را کفایت می‌کند. امام خمینی از سه جریان نام می‌برد که ساکن یکی از این مناطق شده‌اند و دو منطقه دیگر را رها کرده‌اند. ۱. مثلاً شیخ اشراق در اول کتاب حکمة الاشراق تقسیمی دارند به این شکل: الف. کامل در علم و عمل؛ ب. کامل در عمل؛ ج. کامل در علم؛ که از این تقسیم اینگونه استفاده می‌شود که کمال علمی با نقص در عمل و به عکس، امکان تحقق دارد. ۲. بعضی علمای اخلاق و تهذیب باطن منشأ تمام کمالات را تهذیب قلب و اعمال قلبیه می‌دانند، و اهمیتی برای دیگر حقایق عقلی

و احکام ظاهری قایل نیستند بلکه آنها را مانع و خار طریق سلوک محسوب می‌کنند. ۳. بعضی از علمای ظاهر هم علوم عقلی و باطنی و معارف الهی را کفر می‌انگارند و با علما و محصلین آن عناد می‌ورزند. از نظر حضرت امام سه جریان، یعنی جریان‌هایی که اهمیت زیادی به علم، اخلاق و فقه می‌دهند، هر سه غلط هستند و هر سه از مقامات روح و نشأت انسانی محجوب هستند و به درستی در علوم انبیا و اولیا تدبر نکرده‌اند؛ به همین جهت همیشه بین آنها نزاع وجود داشته و هر يك به دیگری طعنه‌ها می‌زدند. از طرف دیگر امام خمینی معتقد است هر سه جریان در نفی جریان دیگر درست گفته است، به این معنا که محدود کردن نشئات و ابعاد وجود انسان در یک بعد خلاف واقع است. بنابراین معنویت از نظر حضرت امام یک منشور سه ساحتی، سه وجهی و سه بعدی است که از سرچشمه نبوت سیراب می‌شود و توجه کردن





به یک بعد از آن و جدا کردن یک یا دو ضلع از این اضلاع سه گانه، معنویت را با اختلال و نقص مواجه می‌کند و معنویت کارکرد خود را از دست خواهد داد. از سویی اگر تیغ برداشتی سکولارانه، رابطه این سه ضلع را با نبوت و جهان غیب قطع کرد، آن معنویت به کالبدی بدون روح تبدیل خواهد شد، چرا که روح شریعت و معنویت، نبوت است. طبق این نگاه امام خمینی معتقد است که سیاست به معنای هدایت و به منزله سر اسلام است و اصول دین، اخلاق و فروع دین رابطه ذاتی با سیاست دارند و نمی‌توانند منفک از سیاست باشند (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۲۴). طبق این مبنا اگر معنویتی پیدا شد که مدعی بود به سیاست صحیح اسلامی کاری ندارد و سیاست از دیانت جداست، آن معنویت، معنویت ناقصی است.

معنویت و فطرت در اندیشه امام خمینی

پرسش این است که چه رابطه‌ای میان فطرت و معنویت وجود دارد. پیش از پرداختن به پاسخ لازم است که درباره فطرت سخن بگوییم. فطرت از واژه‌هایی است که قرآن کریم آن را در حوزه انسان‌شناسی به کار برده است (سوره روم، آیه ۳۰). پس از آن مورد مذاقه متفکران و فیلسوفان مسلمان قرار گرفته است. یکی از اندیشمندان امام خمینی است. امام خمینی گرچه از مباحث استاد خویش آیت الله شاه آبادی در این بحث استفاده نموده اما خود نیز قرائتی ابتکاری و

منحصر به فرد از فطرت انسان دارد. بر اساس این تقریر، فطرت در حوزه معرفت‌شناسی و به عنوان یک ابزار معرفت‌تیین می‌شود. امام خمینی احکام فطرت را «بدیهی‌ترین بدیهی» در میان بدیهیات می‌داند که «هیچ کس» از شهری و روستایی، متمدن و چادر نشین، سنتی و مدرن، از همه نژادها و جنسیت‌ها، در همه مکان‌ها و در همه زمان‌ها در آن اختلافی ندارد. این خصوصیت بی‌نظیر را در میان تمام احکام عقلی و منطقی فقط احکام فطرت دارد که هم خودش و هم لوازمش بدیهی‌اند (شرح چهل حدیث، ص ۱۸۲).

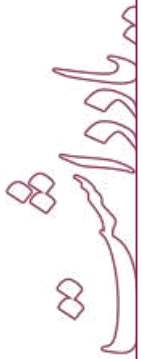
اما منظور امام از این سخن چیست؟ مگر می‌شود که بشر در امری اختلاف نداشته باشد؟ پس این همه اختلاف که بماند، این حجم عظیم نزاع و جنگ و درگیری و خونریزی از کجاست؟ آیا امام راجع به یک مسئله منطقی و معرفتی، کمی آرمانی و احساسی سخن نگفته است؟ اصلاً آیا مگر یگانگی ذاتی انسان‌هاست یا چنانکه ملاحظه می‌کنیم دوگانگی و چندگانگی و تباین؟ ما در اینجا مجال پرداختن مبسوط به این بحث را نداریم و از پنجره فطرت به عنوان ابزار معرفت وارد وادی معنویت می‌شویم. آنچه ذاتی تمام افراد بشر است، و هیچ چیزی در آن کوچک‌ترین خدشه و تغییر و تحول و دگرگونی و خللی ایجاد نمی‌کند و همواره، همیشه و همه جا و در همه با صرف نظر



فطرت به معنای

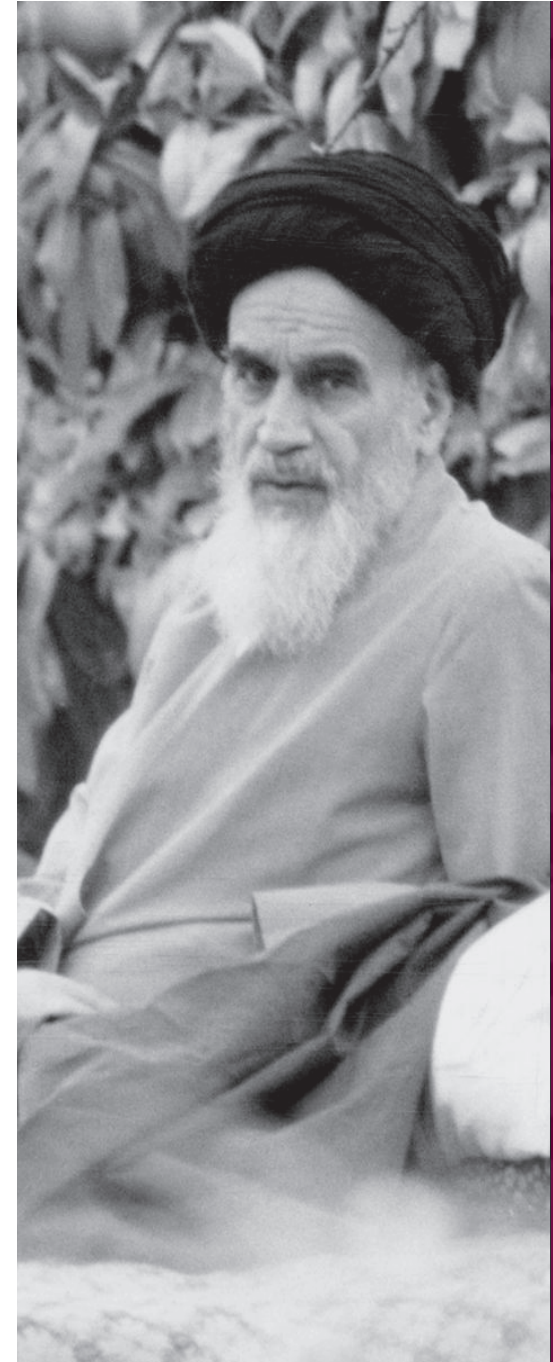
نوعی از آفرینش است و نشان از این دارد که انسان چون لوحی سفید و خالی نیست، بلکه انسان وقتی متولد می‌شود با فطرت متولد می‌شود، چنانکه وقتی عدد چهار متولد می‌شود همراه با زوجیت قدم به گیتی می‌گذارد. البته بحث ما نیاز به استدلال و برهان آنچنانی ندارد و به آسانی توسط هر انسانی قابلیت آزمایش و ابطال و تصدیق را دارد.

همیشه و همه جا و در همه با صرف نظر از جنسیت، سن، نژاد، مذهب، زمان مکان زندگی، اخلاق، عادت، طبقه اجتماعی، شغل و ... ثابت است «فطرت عشق به کمال» است، یعنی تمامی انسان‌ها کمال را دوست دارند و عاشق کمال‌اند و به هر سو که احساس کنند، احتمال بدهند و یا مطمئن باشند که کمال آن سوست، به سمت آن حرکت می‌کنند، آیا ما اینگونه هستیم؟ آیا ما کمال را دوست داریم؟ آیا ما عاشق کمال مطلق ایم؟ پاسخ قلبی مان به این پرسش چیست؟ آیا قاضی درون ما به نفع این قضاوت امام خمینی رأی نمی‌دهد؟ پرسش بعدی این است که کمال مطلق چیست و کجاست؟ امام برای شناخت معشوق حقیقی،



ای پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی‌عیب بی‌زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق بزنید، ببینید با قلم قدرت فطرت اللّهی در آن مرقوم است: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ... تا کی به خیالات باطله این عشق خدا داد فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می‌کنید؟ اگر محبوب شما این جمالهای ناقص و این کمالهای محدود بود، چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو ننشست و شعله شوق شما افزون گردید؟ هان، از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که زوال ندارد، معشوقی دارید که نقصی ندارد، مطلوبی دارید بی‌عیب، منظوری دارید که نور طلعتش اللّهُ نور السّموات و الأرض است. (شرح چهل حدیث، ص ۱۸۴)» بنابراین معشوق حقیقی انسان خداست. به دیگر سخن فطرت انسان عاشق کمال مطلق است و از نقص متنفر است، انسان از هر چه متنفر است، به این دلیل است که در او نقصان و عیبی یافته است لذا از آن چیز متنفر شده است. پس، عیب و نقص مورد تنفر فطرت است، چنانچه کمال مطلق مورد تعلق آن است. پس، آنچه مورد توجه فطرت قرار می‌گیرد باید «واحد» و «احد» باشد، زیرا که هر کثیر و مرکبی ناقص است، و کثرت بی‌محدودیت نمی‌شود، و آنچه ناقص است مورد تنفر فطرت است، نه توجه آن، پس، از این دو فطرت، که فطرت تعلق

واقعی و راستین انسان، یک ملاک ارائه می‌کند، ملاک شناسایی کمال مطلق این است که وقتی انسان به آن دست یافت، آرام بگیرد و دیگر در پی چیز دیگری نرود. مثلاً وقتی کسی در پی ریاست بر دو کشور است، ریاست بر سه کشور را با اشتیاق می‌پذیرد، حتی در سر آرزو دارد که بر تمامی کشورها حکومت کند و حتی آرزو دارد که بر کرات و سیارات دیگر هم حکمرانی کند. امام معتقد است که اگر هنوز میل داری که پس از کسب چیز اول به سراغ گزینه‌های دیگر بروی این سعادت نیست، بلکه نشانه آن است که کمال قبلی ناقص بوده و این یعنی اینکه انسان در پی کمال مطلق است، چون با دست یافتن به چیزی که فکر می‌کرد کمال است، آرام نگرفت. و این مطلبی است که هر کس به فطرت خود رجوع کند می‌یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اوّلی منصرف شود و به دیگری که کاملتر است متوجه گردد. امام خمینی می‌نویسد همه انسان‌ها از مؤمن و ملحد با زبانی فصیح و بلیغ اذعان دارند که قلبشان متوجه و عاشق کمال و جمالی و علم و قدرت و حیاتی هستند که عیب و جهل و عجز و موتی نداشته باشد، در پله بعد امام خمینی نه تنها انسان را عاشق چنین موجودی می‌داند بلکه تصریح می‌کند که تمام موجودات عاشق این چنین موجودی هستند. «ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه! بلکه



به کمال و فطرت تنفر از نقص است، توحید و بلکه تمام صفات حسنای الهی ثابت شد. امام خمینی، اعمال نفوذ و قدرت را هم فطری تمام انسان‌ها می‌داند و می‌نویسد از آنجا که ساختار این جهان و کیفیت دنیا و شرایط حیات بشری اقتضای نفوذ اراده انسان را ندارد، پس باید در دار وجود، جهانی باشد که اراده انسان در آن کاملاً نافذ باشد و شرایط و ساختار آن به گونه‌ای باشد که با نفوذ اراده او و اعمال قدرت انسان تعارض نداشته باشد و «انسان در آن عالم فعال ما ایشاء و حاکم ما یرید باشد» (امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۱۸۷). بر این اساس، همه انسان‌ها به دنبال قدرت هستند و در صورت حضور در بهشت آن را تجربه می‌کنند و در صورت عدم حضور در بهشت این خود، عذاب جان آنها خواهد بود. برهان فطری دیگر بر معاد این است که تمام نعمت‌های این جهان آمیخته با زحمت‌ها و رنج‌های طاقت فرساست. همه لذت‌های دنیا آغشته به به دردهایی کمر شکن است و درد و رنج و حزن و اندوه و غصه سرتاسر این عالم را فرا گرفته است. در تمام دوره‌های زندگانی بشر حتی یک نفر پیدا نمی‌شود که رنج و راحتی‌اش با هم مساوی باشد تا چه رسد به آنکه راحتی خالص و استراحت مطلق داشته باشد. از طرف دیگر همه انسان‌ها به دنبال راحتی مطلق‌اند؛ حال آنکه معشوق بشر در این عالم یافت نمی‌شود، عشق فطری جبلی

فعلی آن هم در تمام سلسله بشر و عایله انسان بی معشوق فعلی موجود ممکن نیست. پس، ناچار در دار تحقق و عالم وجود، باید عالم باشد که راحتی او مشوب نباشد به رنج و تعب: استراحت مطلق بی‌آلایش به درد و زحمت داشته باشد، و خوشی خالص بی‌شوب به حزن و اندوه در آنجا میسر باشد، و آن دار نعیم حق و عالم کرامت ذات مقدس است. بنابراین معاد هم فطری است. حتی اگر کسی به جهان پس از مرگ اعتقاد نداشته باشد با خود نجوا می‌کند که کاش چنین جایی بود و کاش ما به آنجا می‌رفتیم که نشان از این دارد که اعتقاد و فهم معاد امری فطری است و نه جبری و تحمیلی.

امر سوم فطری اعتقاد به نبوت است. تا اینجا از مبدأ و معاد سخن گفتیم، اما چگونه باید با مبدأ مرتبط شد و چگونه باید مسیر پیمود تا به سرمنزل مقصود رسید؟ معلوم است برای پیمودن مسیر به راهنما نیاز است و آن راهنما همان انبیای الهی هستند که خداوند متعال برای راهنمایی انسان ارسال داشته است و به همین دلیل انبیا با سه ابزار کتاب و میزان و آهن کنایه از قانون و قضا و اجرا به سراغ بشر آمده‌اند. به دیگر سخن سیاستمداران راستین انبیا و اوصیای آن بزرگواران هستند و دیگران حق تصدی این منصب را ندارند. و این انبیا هستند که راه نیایش و ارتباط و معنویت را به بشر می‌آموزند و دنیا و آخرت او را سروسامان



محدود داشته باشد. انسان يك حد و مراتب ما فوق حیوانی و بلکه ما فوق عقل دارد تا برسد به مقامی که مثلاً از آن به «فنا» تعبیر می‌کنند؛ چون تربیت انسان در همه ابعادش، هم تربیت جسمی و هم روحی و هم عقلی و هم ما فوق آن، از عهده بشر برنمی‌آید، برای اینکه بشر از احتیاجات و کیفیت تربیت انسان نسبت به ماورای طبیعت اصلاً اطلاع ندارد تا چه رسد به اینکه بخواهد تربیتش را بر عهده بگیرد؛ تمام قوای بشر را روی هم که بگذاریم، همین طبیعت را و خاصیت طبیعت را می‌تواند بفهمد؛ در حالی که هنوز بسیاری از مسائل طبیعت هم برای بشر کشف نشده است، اما هر چه هم که کشف شود مربوط به عالم طبیعت و این ورق است.

حالا فرض کنید که بشر توانست که کشف کند مثلاً رابطه زلزله با زمین چه رابطه‌ای است و چه زمانی زلزله می‌آید و همه نتایج و آثار و میزان و کیفیت و نوع زلزله که افقی است یا عمودی همه را فهمید تا جایی که فرضاً مجهولی برای بشر باقی نماند، اما باز این همه‌اش طبیعت است و انسان پایش را از طبیعت بالاتر نگذاشته است! از اینجا و بعد از این تحلیل تجربی امام خمینی به بررسی دیدگاه فلاسفه تجربه‌گرا (Empiricism) می‌پردازد و می‌فرماید گروهی

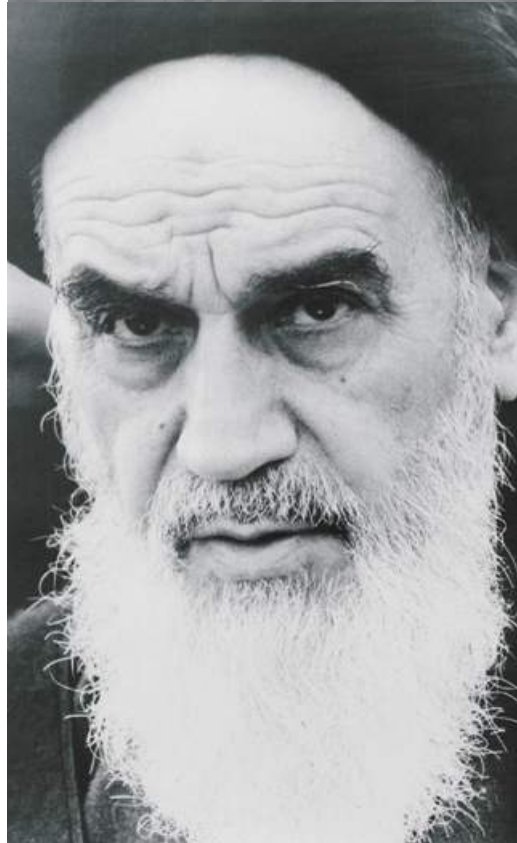
جدا می‌شوند و باز از گیاه تفوت بیشتری می‌یابند چون اگر گیاه را از سر جایش جدا کنند، حیاتش خاتمه پیدا می‌کند. در این عالم هم همه حیوانات و از جمله انسان در خوردن و خوابیدن و ... با هم شریک هستند و از این جهت تمایزی میانشان نیست. اگر هم تمایزی باشد منشأش همان جهت حیوانی است مثلاً یکی این غذا را می‌خورد و دیگری آن غذا را. حیوانات در ادراکات با یکدیگر تفاوت دارند؛ مثلاً درک میمون بیشتر از سایر حیوانات است. انسان نیز در بین این حیوانات از نظر ادراکات و غایات ادراکات متفاوت است. اندازه ادراک حیوانات محدود است؛ اما ادراکات انسان و قابلیتش برای تربیت، نامتناهی است. پس انسان همه عالم را دارد با اضافه. انسان با همه حیوانات و گیاهان و معادن مشارکت دارد، اما يك چیز اضافه‌ای دارد، و آن اینکه در انسان يك قوه عاقله و قوه بالاتر هست که در آنها نیست.



از نظر امام خمینی اگر انسان مثل سایر حیوانات بود، وجود انبیا لازم نبود؛ انسان به دنیا می‌آمد و مثل حیوانات زندگی می‌کرد و می‌خورد و می‌خوابید و می‌مرد یا کشته می‌شد. اینکه ما به انبیا احتیاج داریم برای این که انسان مثل حیوانات نیست که فقط يك حد حیوانی

می‌دهند. طی معنویت بدون استفاده از نقشه دقیق انبیای الهی ضلالت است. معنویت و نبوت در اندیشه امام خمینی پرسش ما در این یادداشت این است که آیا بدون استفاده از معارف انبیا می‌توان به معنویت دست یافت؟ امام خمینی به این پرسش بر اساس تقریری انسان‌شناسانه پاسخ داده‌اند. بر اساس تحلیل امام خمینی ما وقتی انسان را وقتی ملاحظه می‌کنیم، در ابتدای پیدایش با سایر گیاهان فرقی ندارد. هسته خرما یا هسته و بذر هر گیاهی را در خاک قرار می‌دهند و آبیاری می‌کنند و آن بذر هم می‌شکفتد و می‌بالد. نطفه حیوان هم مثل یک بذر در رحم قرار می‌گیرد، محل بذر گیاه خاک است و محل بذر حیوان رحم، البته ممکن است زمانی بتوان نطفه را با فراهم نمودن شرایط و ویژگی‌هایی در بیرون از رحم کاشت. پس انسان در آغاز مثل سایر گیاهان است و با آنها تفاوتی ندارد؛ گیاه رشد دارد، انسان هم رشد دارد، هر دو از این جهت مثل هم‌اند. بذری که در زمین کاشته شده، تا آخر همان بذر است. بذرهایی که در رحم کاشته شده‌اند، یعنی حیوانات و از جمله انسان، کم کم از مرتبه نباتی بالاتر می‌آیند و در همان رحم که هستند يك روح حیوانی پیدا می‌کنند و از گیاهان تمایز می‌یابند از اینجا به بعد همه حیوانات در حیوانیت با هم مشترک‌اند و حس و حرکت دارند. وقتی متولد شدند و در این عالم قدم گذاشتند، از محل رویششان

از فلاسفه و فلاسفه طبیعی هستند که چون ماورای عالم طبیعت با چشم دیده نمی شده آن را انکار کرده اند. امام این دیدگاه را فاقد دلیل و غیر علمی می داند و می فرماید آنها برای این انکار دلیلی ندارند؛ آنها گفته اند زیر چاقوی ما نیامده است پس نیست! در حالی که نباید بگویند «نیست»؛ بلکه باید بگویند «من تا این حد رسیدم و مابقی اش را نمی دانم»؛ اما اینکه «نیست» را می گویند غلط است. از طرف دیگر بر همه چیز عالم احاطه هم ندارند. امام خمینی در ادامه وارد اثبات مابعدالطبیعه می شود. وقتی انسان بعد غیبی داشت، لاجرم به تربیت غیبی هم نیاز خواهد داشت. بنابراین حضرت امام همین خود خصوصیات که در طبیعت هست بر این امر دلالت دارد که یک ماورایی برای طبیعت هست (صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۸۵-۱۸۹)؛ مثلاً این از بدیهیات است که ماده و جسم هر چه باشد از خود بیخبر است. یک مجسمه سنگی یا مجسمه مادی انسان هر طرف آن از طرف دیگرش محجوب است. در صورتی که به عیان می بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاه است. می داند کجاست؛ در محیطش چه می گذرد؛ در جهان چه غوغایی است. پس، در حیوان و انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی میرد و باقی است. انسان در فطرت خود



آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم، گرچه خود ندانیم. انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است

هر کمالی را به طور مطلق می خواهد. انسان

می خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نیست است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد. آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم، گرچه خود ندانیم. انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۲۳). لذا چون انسان یک ماورایی دارد تربیت آن ورق که ورق معنوی انسان است را باید کسی بر عهده بگیرد که به آن طرف علم حقیقی داشته باشد و از روابطی که بین انسان و ماوراء طبیعت وجود دارد، آگاه باشد. اما این کار از عهده بشر بر نمی آید، بشر هر چه ذره بین دارد بیندازند! ماورای طبیعت را که نمی تواند ببیند؛ آن روابط بر بشر مخفی است. خدای تبارک و تعالی که خالق همه چیز است این روابط را می داند، از این جهت، به وحی الهی برای یک عده ای از اشخاصی که کمال پیدا کرده اند و دارای کمالات معنوی هستند، روابطی حاصل می شود و به او وحی می شود و آنها برای تربیت این ورق دوم انسان مبعوث می شوند و برای تربیت

انسان در همه ابعاد به سراغ مردم می‌آیند. برای اینکه اهمیت این تربیت را امام خمینی نشان بدهد می‌فرماید اگر این تربیت معنوی نباشد و انسان با همان خوی حیوانی از این عالم به عالم دیگر برود، در آن عالم سعادت ندارد و به شقاوت می‌رسد. انبیا آمده‌اند که ما را بر اساس وحی الهی تربیت معنوی کنند. تمام نکته آمدن انبیا این است که بشر را تربیت کنند. به نظر حضرت امام یک مقدار از اموری که انبیا فرموده‌اند «بکنید و نکنید»، برای تنظیم عالم طبیعت و اجتماع و سیاست و اقتصاد است، و بسیاری از امور راجع به ماورای طبیعت است (صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۸۵-۱۹۰). بنابراین باید طبق تعالیم انبیای الهی حرکت کرد. مسئله بعدی که امام خمینی به آن پاسخ می‌دهند این است که در جهان معاصر دستور انبیا را از کجا به دست بیاوریم. امام خمینی برای تبیین پاسخ این مسئله، ادیان معروف و پرطرفدار جهان معاصر یعنی مسیحیت، یهودیت و اسلام را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد و می‌فرماید مذهب مسیح در ابتدا اینگونه نبوده که همه‌اش روحانیت منهای امور مادی باشد، چنانکه مذهب موسی اینگونه نبوده که عنایتش به طبیعت بیشتر باشد؛ البته حضرت موسی و عیسی - علیهما السلام - از انبیای معظم و از انبیای اولی العزم هستند و شریعتشان به اندازه‌ای که بشر آن روز به آن محتاج بوده کامل بوده، اما کتاب حضرت

موسی و کتاب حضرت عیسی از بین رفته‌اند؛ و خود متن تورات و انجیل کنونی دلالت می‌کند که اینها تورات اصلی و انجیل اصلی نیستند، اما کتاب ما، قرآن مجید، بحمد الله، از اول تا حالا محفوظ است، حتی قرآن به خط حضرت امیر یا به خط حضرت سجاد هم الآن موجود است (صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۹۱). بنابراین برای تربیت معنوی باید دستورات قرآن را در کنار معارف اهل بیت به کار بست و این برای این است که قرآن چراغ است و چراغ باید بالای سر باشد تا ما پایین پیمان را ببینیم و زمین نخوریم نه آنکه چراغ به بالا نشینی نیازی داشته باشد و درست به همین دلیل قرآن باید بالای سر علوم انسانی روشن باشد.

عقلانیت و معنویت در اندیشه امام خمینی

مسئله ما در این مجال این است که رابطه دین و عقل از منظر امام خمینی چگونه است؟ به دیگر سخن امام خمینی چه نگاهی به معنویت و عقلانیت و رابطه این دو دارد؟ ما پاسخ این پرسش را بر اساس نگاه انسان‌شناسی امام خمینی تبیین می‌کنیم. به نظر می‌رسد این بحث هم از ابتکارات و نوآوری‌های امام خمینی باشد. امام خمینی در این تبیین انسان‌شناسانه از قوای انسان نام می‌برد، اسامی این قوا را در آثار ارسطو و افلاطون هم می‌توانید ببینید، اما اولاً نباید در جزئیات متوقف شد و ثانیاً باید دقت داشت که

امام خمینی ترتیب پیدایش این قوا و رابطه آنها با یکدیگر و نقش عقل و رسولان الهی را در هم در این نظریه انسان‌شناسی تبیین می‌کند و از ابعاد سیاسی آن نیز سخن می‌گوید لذا باید بحث را به هم پیوسته و یکپارچه نگاه کرد. فرمایش امام خمینی در بخش نخست، مبتنی بر مطالعه تجربی است و از مشاهده نوزاد و توضیح قوای او شروع می‌شود. ایشان می‌فرماید انسان چهار قوه دارد و این قوا به ترتیب در انسان حاصل می‌شود؛ جلوتر از همه، قوه شهوت (که در آغاز پیدایش کار خوردن و آشامیدن را بر عهده دارد) خود را نشان می‌دهد؛ مثلاً نوزاد که متولد شد، شهوت در او جلوتر از قوای سه‌گانه دیگر است و به همین دلیل نوزاد چیزهایی را که خوراکی هم نیست به طرف دهان می‌برد. در مرتبه بعد و شاید در همین مرتبه، قوه غضب به صورت خیلی ضعیف پدید می‌آید؛ چون اگر نوزاد را از خوردن شیر مادر منع کنند، در مقام دفع برمی‌آید؛ ولو به گریه باشد، سپس قوه واهمه حاصل می‌شود که گاهی از آن به قوه شیطنت تعبیر می‌شود. در بخش دوم امام خمینی به فواید این قوا می‌پردازد و اینگونه بحث را پی می‌گیرد که همه این قوا، شریف و لازم هستند؛ مثلاً اگر قوه شهوت نباشد، بقای نوع، امکان پذیر نیست و بلکه بقای شخصی هم، به خطر می‌افتد. قوه واهمه هم بسیار قوه شریفی است؛ زیرا اگر انسان تدبیر نداشته باشد و در کارهای خود بدون

قوه تدبیر اقدام کند، نمی‌تواند زندگی خود را ادامه دهد و امور معاش خود را اصلاح نماید. بخش سوم این دیدگاه از آمدن عقل بدین شکل سخن می‌گوید که مشکلی در اینجا وجود دارد و آن مشکل این است که چون این قوای سه گانه قدرت تمییز و تشخیص ندارند و هر جا پای تمایلاتشان آنها را برد می‌روند و به این ترتیب در برخی موارد نظام انسانی و اجتماعی را مختل می‌کنند پس اگر این قوا، خودسر باشند و آزادی نامحدود داشته باشند و بدون قید کار کنند، به همه جا سر می‌زنند و سرک می‌کشند و فساد ایجاد می‌کنند، پس لازم است که طبق یک میزان صحیح حرکت کنند و به هر چیزی که تمایل داشتند با اجازه دست بزنند؛ در نتیجه، قوه دیگری لازم است که قوه ناصحه و عاقله و ممیزه است. بخش چهارم این دیدگاه به کارکرد عقل می‌پردازد و با استفاده از ادبیات جنگی مشعل کلام را به پیش می‌برد. امام خمینی بر این باور است که این قوه در مملکت بدن، بعد از آن سه قوه حاصل شده و لذا غلبه‌اش بر آن قوا سخت است، زیرا عقل باید قلعه‌گیری کند و طوری مستقر شود که قوای سه گانه را تحت تسخیر حکومت خود بیاورد، حال آنکه آنها قبلاً مستقر شده‌اند و خودشان را در سرزمین قلب گسترده‌اند و خارج کردن ریشه‌های آنها از قلب، امر مشکلی است بنابراین غلبه بر آنها مشکل است، چون

اینها سابقه تصرف در قلب دارند. و تسلط بر آنها بدون تضعیف آنها کار دشواری است. امام خمینی چنین نتیجه می‌گیرد که بنابراین بنابراین قوه تمییز و عقل به تنهایی کافی نیست. بخش پنجم و پایانی دیدگاه امام خمینی این است که عقل برای تصرف قلعه و حکمرانی بر سایر قوا به کمک نیاز داد و لذا حضرت احدیت، انبیا و مرسلین و اولیاء اللّه و علماء باللّه را برای پشتیبانی و کمک به این قوه فرستاده تا آنها را کنترل و رام کنند و تحت فرمان عقل، بلکه عقل کل و دستور شرع درآورند. انبیا و اوصیا، جنود رحمانی را به هر نحوی که ممکن بوده، قولاً و فعلاً تقویت فرموده‌اند، البته انبیا و اوصیا بیشتر با فعل خود مردم را به خدا توجه داده‌اند و بلکه وجودشان در این معنی بیشتر از اقوال آنها دخیل بوده است که با دقت در تاریخ انبیا معلوم می‌شود که خود افعالشان، دعوت به حقیقت و سعادت می‌باشد و آثار انبیا و قصص و حکایات آنها در این معنی بسیار دخیل است (ر.ک: تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ص ۳۶۵ - ۳۶۶). بنابراین انبیا و اوصیا به عنوان عقل ظاهری به کمک عقل باطنی آمده‌اند تا با کنترل آنها به عقل کمک کنند تا حکمران روح و جسم انسان شود. مثلاً وقتی انسان روزه گرفت و از حلال پرهیز کرد به طریق اولی گرد حرام نمی‌گردد. انبیا با تعریف چارچوب‌هایی با عنوان حلال و حرام و واجب و مستحب و مکروه و مشروع

و نامشروع سایر قوا را رام می‌کنند و به تقویت قدرت عقل همت می‌گمارند. عقل در این تبیین مؤنث و مذکر ندارد و ناقص هم نیست فقط ضعیف است و ضعف آن هم با تبعیت از تعالیم عقل بیرونی یعنی انبیای الهی برطرف می‌شود. بنابراین بدون معنویت انسان تحت تسخیر قوای حیوانی خود قرار دارد و به وادی عقلانیت پا نگذاشته است، زمانی انسان وارد سرزمین عقلانیت و معنویت می‌شود که طبق نقشه انبیای الهی حرکت کند. نمود بیرونی این حرکت، در عالم سیاست قرار گرفتن انبیا و اوصیا و علمای ربانی در رأس هرم قدرت است.



انبیا و اوصیا

به عنوان عقل ظاهری به کمک عقل باطنی آمده‌اند تا با کنترل آنها به عقل کمک کنند تا حکمران روح و جسم انسان شود. مثلاً وقتی انسان روزه گرفت و از حلال پرهیز کرد به طریق اولی گرد حرام نمی‌گردد.

در حوزه مطالعات انقلاب اسلامی، یکی از مباحثی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، موضوع "تحریف امام" است. اولین سوالی که در این باب مطرح است به



تحریف امام و راه‌های مقابله با آن

در جواب باید گفت که تحریف شخصیتها به تحریف ارکان فکری آنهاست، به تحریف منظومه فکری آنهاست، به قلب مفاهیم از معنای اصلی شان در معانی فرعی و حاشیه ای است.

هنگامی که ارکان فکری و اندیشه ای شخصیتی بزرگ همچون امام خمینی (ره)، یا مجهول بماند یا غلط معنا شود قطعا تحریف صورت گرفته است.

از همین رو یکی از مهمترین کارکرد تحریف، از الگو انداختن شخصیت هاست، هنگامی که اندیشه شخصیتی چون امام، درست معنا نشود و یا حتی برعکس معنا شود، جوان امروز و نسل های بعدی دیگر نمی تواند امام را الگوی تام و

بنابراین آنچه تاکنون درباره تحریف گفته و شنیده ایم، عمدتاً به تحریف متون و معنا باز می گردد. پس هنگامی که سخن از تحریف امام میکنیم، منظور چیست؟

شاید برای اولین بار واژه تحریف امام از سوی مقام معظم رهبری بکار برده شد و از این طریق وارد ادبیات انقلاب اسلامی شد.

با دقت در بیانات معظم له در می یابیم که منظور از تحریف امام، تحریف خط فکری و شخصیت امام است.

سوالی که در اینجا مطرح میشود این است که مگر شخصیت ها را هم میتوان تحریف کرد؟ تحریف شخصیتها به چه معناست؟

ماهیت تحریف امام خمینی (ره) بازمی گردد.

← تحریف امام به چه معناست؟

تا بحال واژه تحریف را عمدتاً درباره تحریف متون شنیده ایم و با آن آشنا هستیم، همچنین تحریف کتب آسمانی خصوصاً تحریف قرآن کریم یکی از مسائلی است که کم و بیش هر یک از ما شنیده ایم.

در قرآن کریم نیز خداوند متعال از واژه تحریف استفاده کرده، آنجا که نسبت به یکی از خصوصیات علمای یهود می فرماید: **مَنْ الذِّبْنَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...** «سوره نساء ۴۶ آیه»

تمام خود قرار دهد. عظمت برخی شخصیتها باعث میشود تا فرصت تخریب از دشمن گرفته شود لذا دشمنان آگاهانه به تحریف آن شخصیت روی می آورند که البته تاثیرش از تخریب نیز بیشتر است!

به همین جهت، امام را نباید صرفاً یک شخصیت محترم تاریخی دانست، بعضی دقیقاً دنبال القای همین هستند، تفسیر آنها از امام همان شخصیت محترمی است که روزی در تاریخ درخشید، فعال، مفید و پر کار بود، برای ملت خود خدمتی کرد و امروز از دنیا رفته و در جمع ما نیست و ما همه ساله وظیفه داریم تا از ایشان تجلیل کنیم و برایش مراسم بگیریم و گل نثار قبرش کنیم!

عده ای درصدد هستند تا امام را این چنین بشناسند و به جامعه خصوصاً نسل جوان بشناسانند. به این نکته باید دقت کرد که ذهن جوان، آماج تحریف است.

تحریف یکی از ابزارهای دشمنان اسلام در طول تاریخ بوده است و بهترین مخاطب برای این کار، جوانان هستند چراکه چارچوب فکری جوان در دوران جوانی هنوز در حال شکل گیری است و تحریف مانند ویروسی است که به جان ذهن و قلب و اراده جوان می افتد و همچون موربانه ای از درون آن را میخورد و پایه های اعتقادی را سست میکند.

در صورتی که امام، صرفاً یک شخصیت تاریخی و اثر گذار نبود بلکه جدای از تاثیرگذاری ایشان بر تاریخ، حضرت امام بنیانگذار مکتبی فکری



بودند که یکی از اثرات این مکتب را باید در تاثیر گذاری بر تاریخ دانست، این مکتب فکری دارای ابعاد گسترده ای است که شناخت هرچه بیشتر این ابعاد، مانع از تحریف امام میشود.

راه جلوگیری از تحریف امام

با توجه به مطالب گذشته، چنین میتوان نتیجه گرفت که مرور و تکرار اندیشه امام مهمترین راه جلوگیری از تحریف امام میباشد.

با این توضیح که اگر ابعاد مختلف یک اندیشه باز نشود و مورد مذاقه قرار نگیرد و سپس تکرار و مرور نشود و مدام به جامعه گفته نشود، بیم تحریف جدی آن اندیشه میرود. به عنوان مثال یکی از دستورات حضرات معصومین جهت

جلوگیری از تحریف قرآن کریم، تلاوت مدام قرآن بوده است، تکرار و تلاوت مدام قرآن باعث میشود تا حقایق قرآن از ذهن ها دور نشود و محو نگردد و از این طریق در قلب و جان جای گیرد.

همچنین به عنوان مثال از بین حوادث مهم تاریخ، میتوان حادثه عاشورا را مثال زد، توصیه امامان معصوم بر تکرار حوادث واقعه عاشورا بوده و همین تکرار در طول تاریخ، باعث زنده نگه داشتن عاشورا و معارف بلند آن شده و از تحریف آن جلوگیری شده است.

شناخت مبانی فکری امام و تکرار و تبلیغ آن، تنها راه جلوگیری از تحریف خط امام توسط منافقین و غرض ورزان است.

همچنین نگاه منظومه ای به اندیشه امام، نه نگاه

تک ساحتی مانع از تحریف میشود. شناخت شاکله اصلی فکر و اندیشه امام و استخراج نقشه راه انقلاب اسلامی از فکر امام موجب بهره برداری حداکثری از این مکتب فکری میشود و راه تحریف را سد میکند.

باید با شناخت این اصول مانع از تحریف آن شویم. در غیر این صورت برداشت از امام، یک برداشت سلیقه ای میشود. برداشت سلیقه ای از امام ممنوع است. اگر هر کسی به میل خود هرچه بخواهد از امام برداشت کند باب تحریف باز میشود.

مفسر امام نه بیت امام است و نه شاگردان و مبارزین انقلاب، مفسر امام، ولی فقیه زمان است و مستند او، بیانات امام است نه خواب و رویا و خاطره! تنها راهی که مانع از تحریف میشود، بازخوانی اصول امام است.

اصول و مبانی فکری امام را در کتابهای ایشان و بیانات ایشان در ۱۵ سال تبعید و دهه اول انقلاب باید جستجو کرد.

اصول امام آن دسته از مطالبی است که جزء بینات است، قابل انکار نیست، در طول سالهای متمادی، چه قبل از تشکیل حکومت اسلامی، چه در دوران تشکیل حکومت اسلامی، چه در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله، چه قبل از آن و چه بعد از آن، این اصول را امام در بیانات خود مدام تکرار کرده است.

عدم برخورد گزینشی با اصول یکی از موارد مهمی است که در خلال رجوع با بیانات امام

باید در نظر داشت.

➤ شاخصه های اصلی مکتب فکری امام:

۱- جهان بینی الهی و توحیدی

شالوده و زیربنای نظام فکری حضرت امام در تمامی مراحل زندگی، توحید بوده است. توحید گمشده حضرت امام در تمام دوران تحصیل و پس از آن بوده است از این رو با مطالعه آثار حضرت امام شاهد جاری بودن روح توحید در تمام مراحل سلوکی ایشان هستیم.

۲- جهاد

با اینکه حضرت امام در اوج قله فلسفه، فقاقت و عرفان ایستاده اما آنچه منظومه فکری ایشان را جهت داده میتوان در آیه شریفه: **جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** خلاصه کرد. قطعا در طول تاریخ و در زمان حیات امام نیز بودند کسانی که به لحاظ علمی جزء وزنه های علمی حوزه محسوب میشدند اما تفاوت کلیدی امام با آنان را باید در جایی دیگر جستجو کرد. امام ذوب در جهاد فی سبیل الله بود. جهاد نه تنها به زندگی علمی امام، بلکه به تمام شئون فردی و اجتماعی امام جهت داده بود به گونه ای که شخصیت اصلی امام را میتوان در تحقق آیات جهاد در قرآن دانست.

۳- به روز بودن

منظومه فکری امام، مبتنی بر اجتهاد شیعی و در قالب مقتضیات زمان و مکان رشد یافته بود. تسلط امام بر تاریخ و شناخت امام از دشمن،

باعث شده بود، مسائل و مشکلات بروز مورد ابتلای جوامع بشری خصوصا جامعه ایران از دید نافذ ایشان دور نماند. از علائم این به روز بودن ضدیت با استکبار و استعمار بود که در منظومه و مکتب فکری امام حرف اول را میزد، این همان چیزی بود که ملت ایران با همه وجود حس میکرد و امام حرف دل آنان را زد از این رو با استقبال روبرو شد.

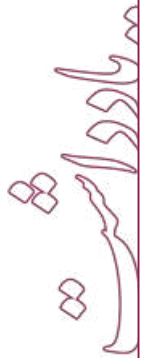
۴- خصوصیت دیگر مکتب فکری امام،

پویایی آن است. زنده، پویا، پر تحرک، فعال و عملیاتی بودن از ویژگی های مهم اندیشه و عمل امام خمینی است.

امام خود میرفت و میگفت شما به دنبال من بیایید. ایشان منتظر کسی نمی نشست تا بلکه کاری کنند بلکه خود در صف اول و خط مقدم بود و معبر گشایی میکرد؛ و چون امام فعال و پر تحرک بود ملت ایران را و بلکه تمام ملت های آزاده را نیز به یک ملت پراکنجه و پر تحرک تبدیل کرد، و الا تا پیش از آن ما ملتی بودیم زیر دست، نا امید و بدون انگیزه و هدف، این امام بود که جانی تازه به ملت داد.

فکر و اندیشه امام صرفا شعار نبود، فکری نبود که کارایی نداشته باشد و یا از کار افتاده باشد و فقط حرف های قشنگ و زیبا باشد و هیچ ثمره عملی نداشته باشد، فکر امام در میدان عمل قابل تحقق بود و اولین عامل این مکتب فکری، خودشان بودند.

امام نه عملگرا و عمل زده بود و نه فیلسوف و



فقیه و عارفی که تنها گوشه حجره بنشیند و درسی بدهد. امام وسط میدان مبارزه بود و با همه وجود مبارزه میکرد.

۵- قرار دادن اسلام ناب محمدی در مقابل اسلام آمریکایی

یکی دیگر از ابعاد مکتب فکری روح‌الله، احیای اسلام ناب محمدی در مقابل اسلام آمریکایی (اعم از اسلام متحجرین، اسلام سکولارها، اسلام آخوندهای درباری، اسلام القاعده و داعش، اسلام اموی و سفیانی، اسلام آل سعود، اسلام اعتدال‌گرایان و منافقین) بود. از نظر امام، اسلام سکولار غربگرا و اسلام متحجرین خشکه مقدس، هر دو، دو لبه یک قیچی هستند.

اسلام ناب از نظر امام بزرگوار، آن اسلام متکی به کتاب و سنت است که با فکر روشن، با آشنایی با زمان و مکان، با شیوه و مُتد علمی‌جا افتاده و تکمیل‌شده‌ی در حوزه‌های علمیّه، استنباط میشود و به دست می‌آید. اینگونه نیست که روش استنباط مورد توجه نباشد و هرکسی بتواند قرآن را باز کند و اصول حرکت اجتماعی را استنباط کند؛ این کار یک مُتد و روش دارد؛ این روش علمی و کارشده است. اسلام ناب از نظر امام این است. البته هرکسی هم که این مُتد را بلد باشد، قادر نیست؛ باید فکر روشن داشته باشد، باید آشنا با زمان و مکان باشد، باید نیازهای بالفعل جوامع بشری و جوامع اسلامی را بشناسد، باید دشمن را بشناسد، نحوه‌ی دشمنی‌های او را بداند، آن وقت میتواند اسلام ناب را مشخص کند و بشناسد و

بشناساند

۶- یکی دیگر از اصول امام اِتکال به کمک الهی و اعتماد به صدق وعده‌ی الهی است، و در نقطه‌ی مقابل، بی‌اعتمادی به قدرتهای مستکبر و زورگوی جهانی است.

اعتقاد به وعده‌ی الهی بر اساس آیه «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» یکی از ارکان تفکر امام است. نقطه‌ی مقابل، عدم توجه به وعده‌های دشمنان، مستکبران و قدرتهای جهانی است. این امر هم در عمل امام، هم در رفتار امام، هم در بیانات امام به‌طور کامل مشهود است. این اِتکال به قدرت پروردگار و اعتماد به او، موجب میشد که امام در مواضع انقلابی خود صریح باشد. امام با صراحت صحبت میکرد؛ آنچه را مورد اعتقادش بود صریح بیان میکرد، چون اِتکاء به خدا داشت، نه اینکه نمیدانست قدرتها بدشان می‌آید و عصبانی میشوند، میدانست اما به قدرت الهی، به کمک الهی، به نصرت الهی باور داشت. در برابر حوادث، دچار رودربایستی نشد و حرفش را صریح زد.

۷- یکی دیگر از اصول؛ اعتقاد به اراده‌ی مردم و نیروی مردم، و مخالفت با تمرکزهای دولتی است؛ امام از ابتدا معتقد بودند که کار را باید به مردم سپرد، تمرکز قدرت در بین عده‌ای مسولان و در جایی خاص را، آفت‌زا میدانستند. واگذاری اقتصاد به مردم و تاکید بر نقش نظارتی دولت از جمله بیانات صریح ایشان است.

۸- اصل بعدی طرفداری از محرومان و مستضعفان و برقراری عدالت اجتماعی است. از همین روی امام بارها و بارها با اشرافیگری و روحیه کاخ‌نشینی و اسراف و بریز و پباش و استفاده نادرست از بیت المال مخالفت کرده‌اند و مسولان را به جد از چنین کارهایی بر حذر داشته‌اند.

۹- صراحت در سخن در برابر جبهه‌ی مخالف قلدران بین‌المللی و مستکبران از جمله دیگر اصول مکتب فکری امام است.

امام راحل نسبت زورگویان عالم هیچ ملاحظه‌ای نمیکرد. امام در مقابله‌ی با قلدران و مستکبران و قدرتهای زورگوی عالم، در جبهه‌ی مظلومان بود؛ و صریح و بدون ملاحظه و بی‌تقیّه این را بیان میکرد. ایشان طرفدار جدّی مظلومان جهان بود و با مستکبرین سر‌آشتی نداشت. واژه‌ی «شیطان بزرگ» برای آمریکا، یک ابداع بزرگ از سوی امام بود. امتداد معرفتی و عملی این تعبیر شیطان بزرگ بسیار زیاد است. وقتی کسی را و یک دستگاه حاکمه‌ای را شیطان دانستید، معلوم است که باید رفتار شما در مقابل او چگونه باشد، باید احساسات شما نسبت به او چگونه باشد؛ امام تا روز آخر، نسبت به آمریکا همین احساس را داشت؛ عنوان شیطان بزرگ را، هم به کار میبرد، هم از بن‌دندان اعتقاد به این معنا داشت. در مقابل از اول انقلاب کسانی بودند که



شناختی و جنگ‌های ترکیبی در گام دوم به درستی رصد و راهبردهای دشمن را شناسایی کنیم و در فکر خنثی کردن آن باشیم. بی شک حال که دشمن در حوزه نبرد نظامی امید به غلبه و سلطه بر جریان انقلاب اسلامی را ندارد، در فکر تضعیف پایه‌های اعتقادی و معنوی جامعه خصوصاً نسل جوان، برآمده و در این مسیر از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند.

↪ معنویت توأم با سیاست

بی شک معنویت، جزء لاینفک مکتب امام است، از سویی دیگر سیاست نیز از مولفه‌های اصلی مکتب امام به شمار می‌رود که هر دوی اینها در کنار یکدیگر مکتب امام را شکل می‌دهند، معنویت و سیاست در مکتب امام در هم چنان تنیده شده که جداشدن هر یک از آنها از دیگری، ماهیت مکتب امام را با مشکل اساسی روبرو می‌کند. خوانش امام از معنویت به همان مقدار آغشته به سیاست است که سیاست در منظومه فکری ایشان آغشته به معنویت است، به گونه‌ای که اساساً خوانش هر یک بدون دیگری معنا ندارد. هنر اصلی مکتب امام در مواجهه با مکاتب سکولار موجود در دنیا بوده است، در مکاتب سکولاریستی، نه تنها بین معنویت و سیاست تجانس و ارتباطی نیست بلکه در بسیاری از موارد، تضاد برقرار است و این تضاد میان معنویت و سیاست، تضادی ذاتی و ماهوی است نه تضادی صرفاً در اشکال و صور امور معنوی

بود به جد مخالفت کردند. متأسفانه امروز میبینیم که برخی نویسندگان و گویندگان در زبان یا در شعار دنبال آزادی‌های فردی هستند و در روزنامه‌ها و مجلات متعدد این را می‌نویسند اما همزمان علیه استقلال کشور حرف میزنند و قلم فرسایی میکنند، این یک تناقض است. چطور ممکن است آزادی فردی اشخاص محترم باشد اما آزادی یک ملت، آزادی در مقیاس یک کشور، در مقابل تحریمهای مخالفان و بیگانگان، محترم نباشد.

۱۲- اصل وحدت ملی از جمله اصول مهم دیگر است.

وحدت ملی و توجه به توطئه‌های تفرقه‌افکن چه تفرقه‌ی بر اساس مذهب (شیعه و سنی)؛ چه تفرقه‌ی بر اساس قومیتها، (فارس و عرب و ترک و کرد و لر و بلوچ و ...) تفرقه‌افکنی یکی از سیاستهای قطعی دشمن بوده و هست و امام بزرگوار از اول بر روی وحدت ملی و اتحاد آحاد ملت، تکیه‌ی کم‌نظیری داشتند. و با هر کسی که بر طبل تفرقه نواخته با قاطعیت برخورد کردند.

↪ رابطه معنویت و سیاست در مکتب امام

یکی از مهمترین مسائلی که در گام دوم انقلاب اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد، جایگاه معنویت در گام دوم و نسبت آن با سیاست است. اهمیت این موضوع زمانی مشخص میشود که هجده دشمن را در قالب جنگ فرهنگی، جنگ

توجه نمی‌کردند که آمریکا عقبه‌ی تغذیه‌کننده‌ی رژیم طاغوتی است که به وسیله‌ی ملت ایران برافتاد. ملت ایران رژیم طاغوت را ساقط کردند، اما کسانی بودند آن روز که با حضور آمریکایی‌ها، با فعالیت آنها در داخل کشور موافق بودند! اختلاف عمده‌ی دولت موقت با امام بزرگوار سر این قضیه بود.

پس از رحلت امام نیز جریانی تا هم اکنون سعی در برقراری ارتباط با آمریکا بوده و هست و به انحاء مختلف آمریکا را بزک کرده اما ملت ایران تاکنون این جریان را رسوا کرده و انشالله رسوا خواهد کرد.

۱۰- دفاع و طرفداری از مظلومین عالم و مخالفت با ظالم. امام از روز اول نهضت از مردم مظلوم فلسطین دفاع کردند و خود را حامی آنان دانستند.

همچنین از سایر ملتهای مظلوم منطقه در افغانستان، لبنان، سوریه، عراق و ... حمایت کردند. اعلام آخرین جمعه ماه مبارک به عنوان روز جهانی قدس، ابتکاری از سوی امام بود که تا امروز دشمن را رسوا و موجب حمایت از مظلومین شده است.

۱۱- تاکید بر استقلال کشور و ردّ سلطه‌پذیری از جمله دیگر اصول اندیشه امام است. استقلال یعنی آزادی در مقیاس یک ملت.

امام با تمام وجود از روز اول به دنبال استقلال کشور بودند و با هر حرکتی که مخل استقلال

و سیاسی. برای درک هرچه بیشتر و بهتر رابطه معنویت و سیاست در مکتب امام، ابتدا باید نگاه حضرت امام از سویی و از سوی دیگر نگاه غرب به دو مقوله معنویت و سیاست را شناخت.

مکتب امام و معنویت آسمانی

یکی از مهمترین بخش‌های مکتب امام، خوانش نوین امام از سیاست و معنویت است، خوانشی نوین در عصری که ایسم‌های غربی، مکتب غرب را چنان شکل داده و در دنیا فراگیر کرده بودند که مبارزه با آن را امری غیر ممکن می‌نمایاند. برای درک هرچه بیشتر و بهتر نگاه امام و آشنایی با ابعاد آن، باید به سراغ ریشه‌های فکری این مرد بزرگ و آسمانی رفت. ریشه‌های فکری امام را میتوان در سه حوزه فقه، فلسفه و عرفان (که امام در هر یک، صاحب نظر و سرآمد زمان خویش بودند) از آبخور شریعت دانست. با مرور افکار و اندیشه‌های امام خواهیم دید که این شریعت اسلام است که در بن مایه‌های اندیشه امام رسوخ کرده و به تمام داشته‌های ایشان جهت می‌دهد. فقه جواهری در کنار فلسفه صدرایی و عرفان ابن عربی شاکله شخصیت امام را چنان شکل داده که معنویت و سیاست را نیز در اندیشه امام باید در همین دستگاه فکری معنا کرد. در مکتب امام، سیاست از معنویت نه تنها جدا نیست بلکه جزئی از آن است و ریشه این قرائت را باید در دستگاه فکری امام که در ذیل شریعت اسلامی معنا میشود جستجو کرد. در اندیشه امام همه



رفتارها و موضع‌گیری‌ها، چه در زمان تبعید و چه در زمان پیروزی انقلاب، همه و همه حول محور خدا و معنویت دور میزند. حضرت امام اراده خدا را فوق همه اراده‌ها میدانند و به اراده تکوینی خداوند اعتماد و به اراده تشریحی خداوند اعتقاد دارد. به یک معنا حضرت امام نظام عالم را تکوینا و تشریحا تحت اراده مطلق خدا میدانند.

بنابراین حاصل چنین نگاهی در عرصه معنویت، اخلاق، سیاست و حکمرانی کاملاً مشخص و آشکار است. در چنین دستگاه فکری خداوند همیشه ناظر و حاضر است و با اراده اوست که عالم در گردش است و انسان نیز بخشی از این عالم است، به موازات این اندیشه، دستگاه فکری شیطانی غرب، انسان را همه‌کاره عالم میدانند و برای خداوند ارزشی قائل نیست. امانیزم یا همان انسان‌انگاری، تمام‌تار و پود غرب را فراگرفته است، در چنین مکتب انسان‌گرایانه‌ای، نه تنها جایی برای خدا نیست بلکه خدا موجود مزاحمی است که باید از مدار عالم حذف شود و جای آن را انسان بگیرد.

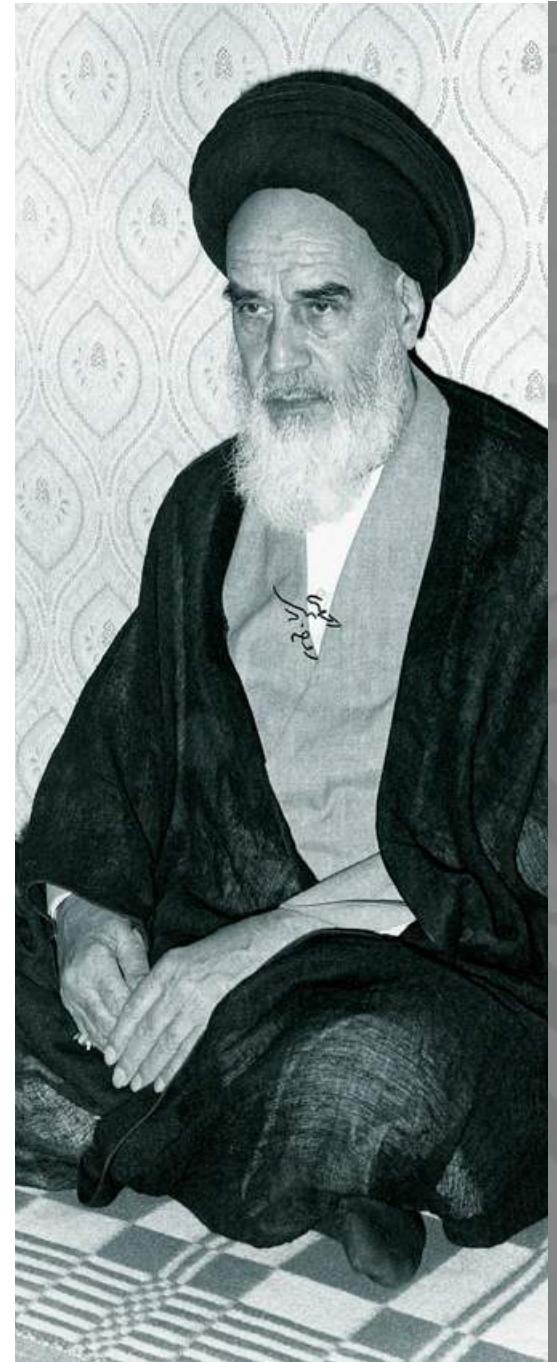
عمل به تکلیف در مکتب امام

از این رو عمل به تکلیف و انجام وظیفه در قاموس فکری امام، نسبت به حصول نتیجه در اولویت است و همین رویه، خود را در معنویت و سیاست نیز نشان میدهد. در معنویت، اولویت با معنویت است که در راستای عمل به تکلیف و وظیفه شرعی باشد، اگر وظیفه دفاع از حق در

یکی از مهمترین بخش‌های مکتب امام، خوانش نوین امام از سیاست و معنویت است، خوانشی نوین در عصری که ایسم‌های غربی، مکتب غرب را چنان شکل داده و در دنیا فراگیر کرده بودند که مبارزه با آن را امری غیر ممکن می‌نمایاند.

و ناموس مومنین را تهدید کند، سکوت و سازش نه تنها مذموم بلکه خیانت است. آنجا که دشمن در حال حمله به خیام ابی عبدالله است، قنوت گرفتن و سجود کردن هنر نمی باشد، هنر آن است که سلاح در دست گیری و پرده تزویر را از هم بدری تا چهره مظلوم حقیقت آشکار شود. یکی از خون دل‌هایی که امام راحل در طول حیات پر برکت خود خورد، از سوی جماعتی خشکه مقدس بود که به انحاء مختلف مانع حرکت امام میشدند، حال آنها که آخوند درباری بودند و با ورود دین در عرصه سیاست بالکل مخالف بودند که تکلیف شان روشن است، آخوندهای ثناگوی شاه و دربار معتقد بودند که نباید دامن دین و معنویت را به سیاست آلوده کرد، جماعت متحجر و خشکه مقدس هم اگر صراحتاً این را اعلام نمی کرد، آنقدر شبیه و تردید در دلها ایجاد میکردند تا از این طریق اطراف امام را خلوت کنند و دور خود را شلوغ. روزی می گفتند جواب این خونها را چه کسی میخواهد بدهد، روز دیگر هر گونه قیام قبل از ظهور قائم را بدعت می نامیدند و روز دیگر زخم زبانی دیگر و جو سازی دوباره. هنگامی که معنویت و سیاست در میدان عمل به هم گره نخورد، اشعث و اشعری با ابن ملجم و عمرو عاص را در یک سنگر علیه هدفی واحد میبینی. در مکتب امام، معنوی ترین افراد، سیاسی ترین افراد هستند و بالعکس سیاسی ترین افراد، معنوی ترین افرادند. آن سیاستمداری که سیاست را حقه و دغل میدانند و با

میانه کارزار باشد، معنویت و اخلاق نیز در همان راستا معنا میشود. معنویت رزمندگان اسلام در میدان نبرد، همان چیزی بود که امام راحل که خود در اوج قله فقاقت و عرفان است به آن غبطه خورده و از همین رو خواندن وصیت نامه شهدا را به همگان و حتی اهل سلوک بارها و بارها توصیه میکردند. عرفان مد نظر امام، عرفان ستیز است نه عرفان گریز، عرفانی که در وسط میدان مبارزه با نفس اماره و دشمن بیرونی معنا پیدا می کند، معنویتی که فرد را او میدارد تا در دل شب با خدای خود راز و نیاز کند و در طول روز با دشمن، مردانه بجنگد. و چه زیبا وصیت کرد شهیدی از شاگردان مکتب خمینی، شهید گلستانه: آنجا که حسین نیست هر کجا خواهی باش، چه نشسته در شراب، چه ایستاده به نماز، هر دو یکی است. معنویت مکتب خمینی، معنویتی آغشته به شریعت است که سیاست را در تار و پود خود نیز به همراه دارد. معنویتی که از سخت ترین مراقبه ها و معاتبه ها تشکیل یافته و در عین حال فرمان گریز از سیاست و بیحالی و بیخیالی نسبت به ابعاد مختلف حکومت را بر نمی تابد و تحمل نمی کند. معنویتی که اخلاق را در سکوت و گوشه نشینی نمی بیند بلکه اخلاق واقعی را در اعتراض نسبت زالو صفتان سرمایه دار و گریگ صفتان درنده ای می بیند که بیت المال را بازپچه دست خود قرار داده اند و حق مظلومان و محرومان و پابرهنگان را پایمال میکنند. هنگامی که در جامعه اسلامی خطر جان و مال





ژست دفاع از معنویت میگوید که دامن معنویت را به سیاست نیالایید! او ابوسفیان و معاویه است و اسلامش اسلام اموی. اسلام اموی دیروز، اسلام آمریکایی امروز شده. اسلامی که نماز میخواند، روزه میگیرد، حج میرود، اما در برابر ظلم هم سکوت میکند و این سکوت را هم عبادت میدانند! این چنین افرادی در کوران فتنه بسان شتری می مانند که دشمن هم شیرشان را می دوشد و هم از آنها سواری میگیرد. اینها عمدتاً ساکتین فتنه هستند که سکوتشان از هر فریادی بدتر است. معنویت و سیاست اگر در هم مندمج نشود، تبعات بدی خواهد داشت. اگر کسی برای رضایت خدا سیاست ورزی کند، خداوند شک و تردید او را تبدیل به یقین میکند، خوف و حزن از دل او بیرون میرود و هرگز خسته و ناامید نمیشود. تفکیک معنویت از سیاست همان سکولاریزم است که امروز روح حاکم بر غرب است. غرب اساساً بویی از معنویت نبرده و استاد سیاست ورزی ضد معنویت است. جالب اینکه عده ای جماعت روشنفکر نیز کورکورانه پشت سر غرب می روند و از آن تبعیت میکنند.

مکتب امام آمیزه ای از معنویت و سیاست در عالی ترین مرتبه خود است که بزرگترین ثمره آن تربیت نسلی از انسان هایی شده که در عین برخوردار از بصیرتی مثال زدنی در عرصه سیاست، در اخلاق و معنویت نیز سرآمد روزگار خویش اند. در این طیف، هر نوع انسانی را میتوان دید، از حسین فهمیده ۱۳ ساله تا سردار

قاسم سلیمانی، از محسن حججی تا احمدی روشن، از طلبه و دانشجو تا پاسدار و بسیجی، همه و همه شاگردان مکتب خمینی اند که در روز خطر پا پس نمی کشند و مجاهدانه ایستادگی میکنند. اگر معنویت از دستگاه سیاست حذف شود، شاهد هر نوع جنایتی خواهیم بود، امروز عربستان سعودی بر سر مردم بی دفاع یمن بمب میریزد، آمریکایی ها در افغانستان مجلس عروسی را به عزا تبدیل میکنند، داعشیان در عراق و سوریه سر میبرند و همگی به کار خود افتخار میکنند!

هنگامی که قرار باشد معنویت بوی سیاست نهد و سیاست نیز بوی معنویت ندهد، روشنفکر تحصیل کرده با دیپلمات جنتلمن و اینها با القاعده و داعش و خوارج و همه اینها با منافقین و بوقلمون صفتان فرقی ندارند و همه در یک صف قرار میگیرند. خوانش امروز ما از مکتب امام و توجه و تاکید بر نگاه امام در عرصه سیاست و حکومت، ضامن حرکت ما در گام دوم است و اگر این خوانش را کنار بگذریم، رنگ فراموشی میگیرد و آنگاه انقلاب از همین زاویه آسیب پذیر میشود.



مکتب امام

آمیزه ای از معنویت و سیاست در عالی ترین مرتبه خود است که بزرگترین ثمره آن تربیت نسلی از انسان هایی شده که در عین برخوردار از بصیرتی مثال زدنی در عرصه سیاست، در اخلاق و معنویت نیز سرآمد روزگار خویش اند. در این طیف، هر نوع انسانی را میتوان دید، از حسین فهمیده ۱۳ ساله تا سردار قاسم سلیمانی، از محسن حججی تا احمدی روشن، از طلبه و دانشجو تا پاسدار و بسیجی، همه و همه شاگردان مکتب خمینی اند که در روز خطر پا پس نمی کشند و مجاهدانه ایستادگی میکنند.

◀ نگاهی به سیره اقتصادی امام خمینی (ره)

مبارزه در راه آزادی بارفاه‌طلبی جمع‌نشدنی است



حجت الاسلام مجید رحیمی

پژوهشگر و محقق حوزه اقتصادی

قریب به اتفاق گرسنگان در حسرت یک لقمه نان بسوزند و بمیرند و گروهی اندک هم از پرخوری و اسراف و تعیش جانشان به لب آید. به هر حال این مصیبتی است که جهانخواران بر بشریت تحمیل کرده‌اند و کشورهای اسلامی به واسطه ضعف مدیریت‌ها و وابستگی، به وضعیتی اسف‌بار گرفتار شده‌اند که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرح و برنامه‌های سازنده و در برگیرنده منافع محرومین و پابرنه‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به در آورند.

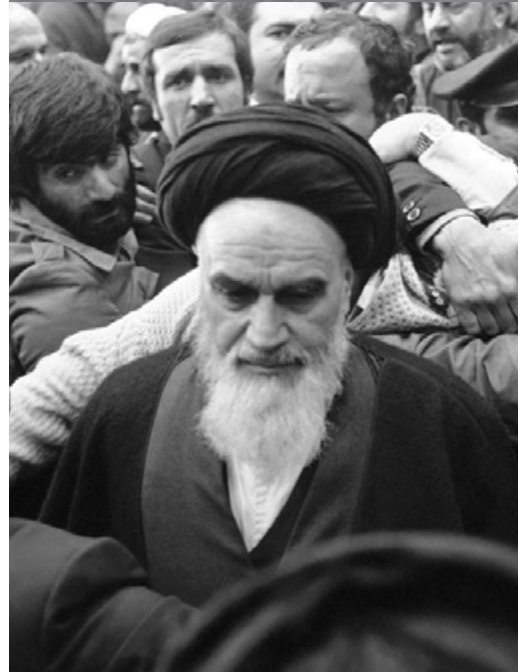
و کمونیست‌ها و زراندوزان و سرمایه‌داران با ایجاد روابط گرم با جهانخواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده‌اند و با ایجاد مراکز انحصاری و چندملیتی، عملاً نبض اقتصاد جهان را در دست گرفته و همه راه‌های صدور و استخراج و توزیع و عرضه و تقاضا و حتی نرخ‌گذاری و بانکداری را به خود منتهی نموده‌اند و با القای تفکرات و تحقیقات خودساخته، به توده‌های محروم باورانده‌اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده والا راهی برای ادامه حیات پابرنه‌ها، جز تن دادن به فقر باقی نمانده است و این مقتضای خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت

یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهده علما و فقها و روحانیت است، مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحط اقتصادی شرق و غرب و مبارزه با سیاست‌های اقتصاد سرمایه‌داری و اشتراکی در جامعه است، هر چند که این بلیه دامنگیر همه ملت‌های جهان گردیده است و عملاً بردگی جدیدی بر همه ملت‌ها تحمیل شده و اکثریت جوامع بشری در زندگی روزمره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده‌اند و حق تصمیم‌گیری در مسائل اقتصاد جهان از آنان سلب شده است و علی‌رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمین‌های حاصل‌خیز جهان و آب‌ها و دریاها و جنگل‌ها و ذخایر، به فقر و درماندگی گرفتار آمده‌اند

البته پیاده‌کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه‌داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه‌جانبه اسلام میسر نیست و ریشه‌کن‌شدن آثار سوء و مخرب آن چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران نیازمند به زمان باشد، ولی ارائه طرح‌ها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگ‌ترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به شمار می‌رود و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال در حکومت اسلام هیچ امتیاز و برتری از این جهت بر فقرا ندارند و ابتدا اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلم راه شکوفایی و پرورش استعدادهاى خفته و سرکوب شده پابرهنگان را فراهم می‌کند. [۱]

سیستم اقتصادی مذهب اسلام

امام خمینی معتقدند «مذهب اسلام از هنگام ظهورش معترض نظام‌های حاکم در جامعه بوده است و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی



امام خمینی معتقدند «مذهب اسلام از هنگام ظهورش معترض نظام‌های حاکم در جامعه بوده است و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد»

و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد». [۲] لذا ایشان با اشاره به مجموعه قواعد اسلامی در مسائل اقتصادی می‌فرمایند: «هنگامی که در کل پیکره اسلام بصورت یک مکتب منسجم ملاحظه شود و همه‌جانبه پیاده شود، بهترین شکل ممکن خواهد بود، هم مشکل فقر را از میان می‌برد و هم از فاسد شدن یک عده بوسیله تصاحب ثروت جلوگیری می‌کند و در نتیجه کل جامعه را از فساد حفظ می‌کند و هم مانع رشد استعدادهای و شکوفایی قدرت ابتکار و خلاقیت انسان‌ها نمی‌شود». [۳]

معنویت و مشکلات اقتصادی

امام راحل اگرچه اعتقاد دارند دین اسلام دارای سیستم اقتصادی است و این مسئله در اسلام بسیار مهم است، لکن برای معنویت ارزش والایی قائل هستند و در این خصوص تصریح می‌کنند: «باید نظام اقتصادی اسلام را در مجموعه قوانین و مقررات اسلامی، در کلیه زمینه‌ها و شئون فردی و اجتماعی ملاحظه کرد. این مسلم است که از نظر اسلامی حل تمامی مشکلات و پیچیدگی‌ها در زندگی انسان‌ها تنها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاص حل نمی‌شود و نخواهد شد، بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد و از معنویت نباید غافل بود که کلید دردهاست». [۴]

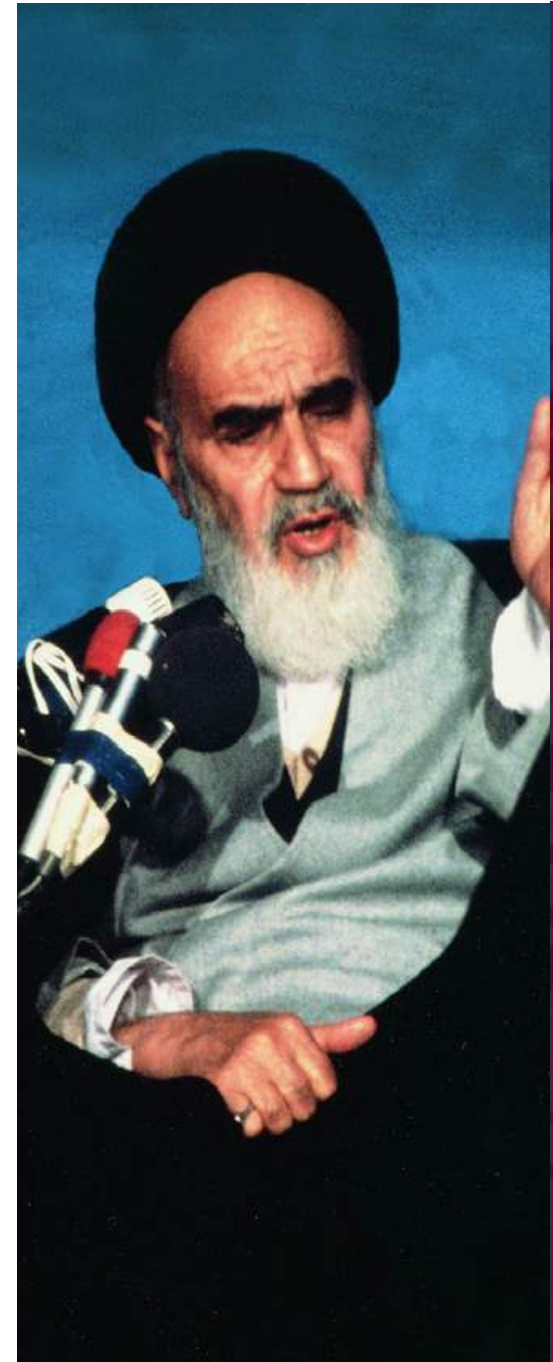


امام بزرگوار در راستای تذکر دادن نسبت به جمع نشدن مبارزه در راه آزادی با رفاه طلبی می فرمایند: «ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش های اسلامی هستند، به خوبی دریافته اند که مبارزه با رفاه طلبی سازگار نیست و آن ها که تصور می کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه داری و رفاه طلبی منافات ندارد، با الفبای مبارزه بیگانه اند. و آن هایی هم که تصور می کنند سرمایه داران و مرفهان بی درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می کنند، آب درهاون می کوبند. بحث مبارزه و رفاه، بحث قیام و راحت طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت جویی دو مقوله ای است که هرگز با هم جمع نمی شوند، و تنها آن هایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی بضاعت، گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب ها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم. ... باید خدا را در نظر داشت و تمام هم و تلاش خود را در جهت رضایت خدا و کمک به فقرا به کار گرفت و از هیچ تهمتی نترسید».[۹]

حضرت امام همچنین به ارتباط بین محرومیت زدایی در کشور و گرایش ملت ها به دین اسلام اشاره و بیان می کنند:

حمایت از محرومین و مستضعفین حمایت از مستضعفین یکی از مهم ترین بخش های اندیشه اقتصادی حضرت امام است؛ به شکلی که ایشان توجه خاصی به این بحث داشتند و همواره نسبت به رسیدگی به محرومان تأکید می کردند. امام خمینی در این راستا تصریح می کنند: «همه ی ما یعنی با هم، همه مان روی هم رفته دست به هم بدهیم که یک وضع متوسطی برای این ها (مستضعفین) حاصل بشود. ... این ها آنقدرها نمی خواهند، آنقدری که یک زندگی متوسطی داشته باشند، همچو نباشد که هر چه را دست بگذارد، نداشته باشد».[۵]

ایشان با بیان اینکه «خیر دنیا و آخرت در رسیدگی به حال محرومان جامعه است».[۶]، نسبت به کوشش برای رفاه طبقات محروم سفارش کرده و خطاب به مسئولان می فرمایند: «همه مدیران و کارگزاران و رهبران و روحانیون نظام و حکومت عدل موظفند که با فقرا و مستمندان و پابرهنگها بیشتر حشر و نشر و جلسه و مراوده و معارفه و رفاقت داشته. [۷] ... خدا نیارود آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد و اغنیا و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار بشوند. معاذالله که این با سیره و روش انبیا و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) سازگار نیست».[۸]



«مسلم هر قدر کشور ما به طرف فقر زدایی و دفاع از محرومان حرکت کند امید جهانخواران از ما منقطع و گرایش ملت‌های جهان به اسلام زیادتر می‌شود».[۱۰]

حفظ احترام و عزت مستضعفین و محرومین حضرت امام البته معتقدند مستضعفین و محرومین بایستی در کمال احترام مورد حمایت قرار گیرند، لذا تصریح می‌کنند: «یکی دیگر رفتاری است که با مردم و با این توده‌های مستضعف می‌شود. چه بسا باشد که خدمت‌ها، خدمت‌های ارزنده است، لکن گاهی برخورد با بعضی افراد، یک برخوردی است که خدمت را هم پایمال می‌کند. مهم این است که واقعاً احساس بکنند این خدمتگزارها که خدمتگزارند، احساس این معنا را بکنند که این توده‌ها، بندگان محروم خدا هستند و بندگان هستند که قبل از انقلاب آنقدر محرومیت داشتند و در انقلاب آنقدر خدمت کرده‌اند و بعد از انقلاب هم تا قیام به امر درست نشده است، باز جزء محرومین بوده‌اند و شما می‌خواهید به این‌ها خدمت کنید و خدمتگزار آن‌ها هستید، مبادا یک وقتی در ضمن اینکه شما خدمت را می‌کنید یک درشتی‌ای باشد که خدمت شما را در خودش محو کند».[۱۱]

➤ محرومیت‌زدایی

امام خمینی جدای از توجه ویژه به محرومان و رسیدگی به وضعیت آنان، محرومیت‌زدایی را نیز

به شکل خاص مورد توجه قرار داده‌اند. ایشان در همین راستا می‌فرمایند: «آن‌هایی که دارای یک مکنتی هستند... کمک کنند تا اینکه ریشه این محرومیت ان‌شاءالله به همت والای همه کشور و همه علما و غیر علما این ریشه فاسد از بین برود و همه افراد این ملت یک زندگی متوسطی که باید داشته باشند، داشته باشند».[۱۲]

ایشان همچنین از جهانخواران و مستکبران به عنوان کسانی یاد می‌کنند که از محرومیت‌زدایی در کشور ترس دارند و لذا تصریح می‌کنند: «از آن جا که محرومیت‌زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست، جهانخواران در این مورد هم ما را آرام نگذاشته‌اند و برای ناتوان ساختن دولت و دست‌اندرکاران کشور ما حلقه‌های محاصره را تنگ‌تر کرده‌اند و بغض و کینه و ترس و وحشت خود را در این حرکت مردمی و تاریخی تا مرز هزاران توطئه سیاسی - اقتصادی ظاهر ساخته‌اند و بدون شک جهانخواران به همان میزان که از شهادت‌طلبی و سایر ارزش‌های ایثارگرانه ملت ما واهمه دارند، از گرایش و روح اقتصاد اسلام به طرف حمایت از پابرهنگان در هراسند و مسلم هر قدر کشور ما به طرف فقرزدایی و دفاع از محرومان حرکت کند، امید جهانخواران از ما منقطع و گرایش ملت‌های جهان به اسلام زیادتر می‌شود و روحانیت عزیز باید به این اصل توجه عمیق داشته باشند و افتخار تاریخی و بیش از هزار ساله پناهگاهی محرومان را برای خود حفظ کنند

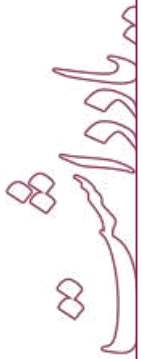
و به سایر مسؤولین و مردم توصیه نمایند که ما نباید گرایش و توجه بی‌شائبه محرومین را به انقلاب و حمایت بی‌دریغ آنان را از اسلام فراموش کنیم و بدون جواب بگذاریم».[۱۳]

➤ اولویت‌دادن به مناطق محروم

رهبر کبیر انقلاب اسلامی، رسیدگی به مناطق و طبقات محروم را بسیار مهم دانسته و می‌فرماید: «ضرورتی به گوشزد کردن اهمیت نفت در معادلات جهان و اقتصاد بین‌الملل و نیز نقش عظیم صنعت نفت و انرژی را در کشورها و سیاست‌ها نمی‌بینم. ان‌شاءالله مسؤولین امر با توجه کافی و بصیرت و دقت از این گنج‌ها و ذخایر سیال خدادادی پاسداری نمایند و در توسعه و استفاده هر چه بیشتر و بهتر آن‌ها تلاش نمایند و در تأمین نیازهای جامعه و پابرهنگان اولویت‌دادن به مناطق محروم موفق باشند».[۱۴]

➤ رفاه عمومی

بایستی خاطر نشان کرد که اگرچه در اندیشه حضرت امام، حمایت از قشر مستضعف نسبت به سایر اقشار در اولویت قرار دارد و می‌فرماید: «ما آن روز عید داریم که مستمندان ما، مستضعفان ما به زندگی صحیح رفاهی و به تربیت‌های صحیح رفاهی و به تربیت‌های صحیح اسلامی-انسانی برسند»[۱۵]؛ لکن ایشان معتقدند بایستی رفاه عمومی در جامعه به وجود بیاید و لذا تصریح می‌کنند: «اسلام



مقصد است؟ انبیا آمده‌اند تا مردم را، تا جامعه را ترتیبی بدهند که رفاه زندگی مادی آن‌ها باشد؟ مقصد انبیا این بوده است که مستکبرین بروند و مستضعفین به نوای دنیا برسند؟ یا مقصد بالاتر از این‌هاست؟ مقصد انبیا دنیا بوده است؟ این همه انبیا آمده‌اند و دعوت کردند و کشته شدند، جنگ‌ها کردند و زحمت‌ها کشیدند، فقط برای این بود که مستکبرین را کنار بزنند و توده‌های مردم را برای آن‌ها رفاه حاصل کنند؟ یا مقصد این از این‌هاست؟»، می‌فرمایند: «مقصد این است که کشور ما یک کشور اسلامی باشد کشور ما در تحت رهبری قرآن، تحت رهبری پیغمبر اکرم و سایر اولیاء عظام اداره بشود. رفتن مستکبرین مقدمه است، رفاه مستضعفین یکی از مقاصد اسلام است. رژیم اسلامی مثل رژیم‌های مکتب‌های مادی نیست مکتب‌های مادی تمام همشان این است که مرتع درست بشود، تمام همت این است که منزل داشته باشند، رفاه داشته باشند (آن‌هایی که راست می‌گویند). اسلام مقصدش بالاتر از این‌هاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست، یک مکتب مادی معنوی است. مادیت را در پناه معنویت اسلام قبول دارد، معنویات، اخلاق، تهذیب نفس. اسلام برای تهذیب انسان آمده است، برای انسان‌سازی آمده است. همه مکتب‌های توحیدی برای انسان‌سازی آمده‌اند. ما مکلفیم انسان بسازیم». [۲۰]

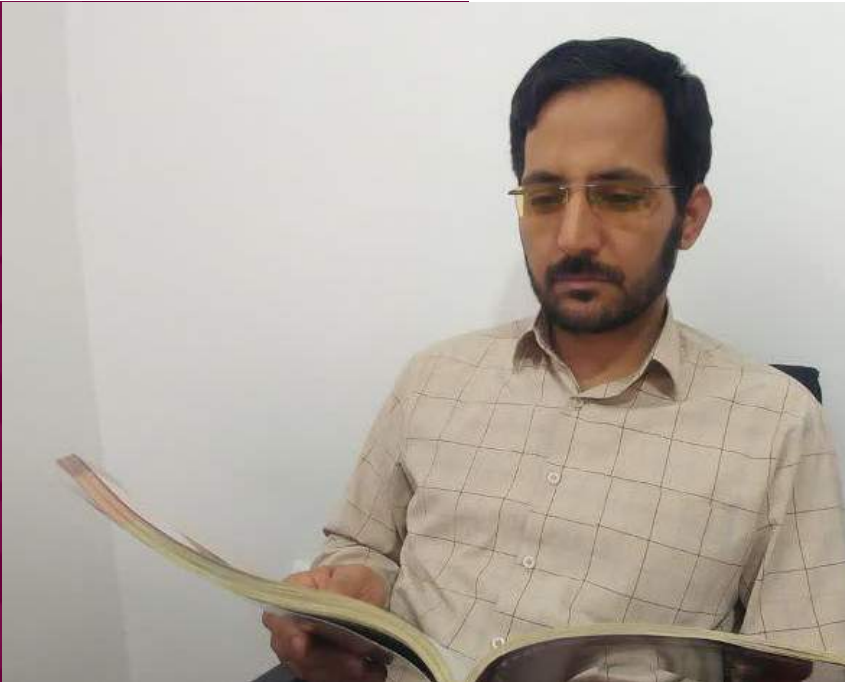
- [۱]. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۱۲۸
- [۲]. صحیفه نور، جلد: ۴، صفحه: ۱۶۷
- [۳]. صحیفه نور، جلد: ۴، صفحه: ۱۷۷
- [۴]. صحیفه نور، جلد: ۴، صفحه: ۲۱۳
- [۵]. صحیفه نور، جلد: ۸، صفحه: ۳۹
- [۶]. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۲۰۱
- [۷]. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۱۲۹
- [۸]. صحیفه نور، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۹
- [۹]. صحیفه نور، جلد: ۲۰، ص: ۲۳۵
- [۱۰]. صحیفه نور، ج: ۲۰، صفحه: ۱۲۹
- [۱۱]. صحیفه نور، جلد: ۱۷، صفحه: ۷۰
- [۱۲]. صحیفه نور، جلد: ۱۷، صفحه: ۲۴۷
- [۱۳]. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۱۲۹
- [۱۴]. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۷۱
- [۱۵]. صحیفه نور، جلد: ۱۵، صفحه: ۲۸۲
- [۱۶]. صحیفه نور، جلد: ۶، صفحه: ۱۶۴
- [۱۷]. صحیفه نور، جلد: ۶، صفحه: ۸۴
- [۱۸]. صحیفه نور، جلد: ۶، صفحه: ۲۵۹
- [۱۹]. صحیفه نور، جلد: ۱۲، صفحه: ۱۲۳
- [۲۰]. صحیفه نور، جلد: ۷، صفحه: ۱۶

آنقدر به رفاه مردم، آسایش مردم و اینطور چیزها توجه دارد و هیچ در این جهت فرقی مابین قشری با قشر دیگر نمی‌گذارد». [۱۶] همچنین با بیان اینکه «چیزی را که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد رفاه عمومی و سعادت عمومی بشر، سلامت عمومی بشر، سعادت روحی بشر است ان‌شاءالله که تحقق پیدا کند» [۱۷]؛ می‌فرمایند: «ما علاقه داریم که همه افراد ملت ما در رفاه باشند». [۱۸]

رفاه و آسایش اقلیت‌ها

امام خمینی به حقوق اقلیت‌ها نیز توجه داشته و در این خصوص تصریح می‌کنند: «مجلس جمهوری اسلامی همان سان که در خدمت مسلمین است و برای رفاه آنان فعالیت می‌نماید، برای رفاه و آسایش اقلیت‌هایی که در اسلام احترام خاصی دارند و از قشرهای محترم کشور هستند اقدام و فعالیت می‌نماید و اساساً آنان با مسلمانان در صف واحد و برای کشور خدمت می‌کنند و در صف واحد از تمام ارزش‌ها و مآثر آن برخوردار باشند». [۱۹]

تأمین خواسته‌های مادی و معنوی مردم اگرچه حضرت امام نسبت به بهبود اوضاع معیشتی محرومان و به وجود آمدن رفاه عمومی تأکید دارند، اما معتقدند هدف اسلام و مقصد انبیا فقط تأمین خواسته‌های مادی مردم نیست و لذا پس از طرح این سؤالات که «آیا رفاه ملت و رسیدن ملت به چیزهای مادی آخر



دکتر حسن محمدی

استاد حوزه و دانشگاه
پژوهشگر و محقق حوزه تاریخ معاصر

ابعاد مختلف تحریر امام خمینی

پیش
قدم

هم از ظرفیت های رهبری خمینی کبیر محروم خواهد ساخت. جز اینست که در جهان، این انقلاب را بی نام خمینی نمی شناسند؟ بخش زیادی از ملتهای مستضعف جهان بویژه در کشورهای آسیایی، شیفته سلوک عرفانی و سبک زندگی ساده امام بودند؛ زاهدی که سیاستمداری را در کلاس توحید آموخته بود و خدمت به خلق را وظیفه الهی خود می دانست.

مفهوم تحریر امام

رهبر معظم انقلاب در تعریف مساله تحریر می فرماید: «آیا شخصیت ها را هم میشود تحریر کرد؟ بله. تحریر شخصیت ها به

تهران ایستادند و تماشا کردند که مجتهد بزرگی مثل شیخ فضل الله نوری را بالای دار بکشند و دم نزدند... پنجاه سال بعد چوبش را خوردند: در همین شهر تهران مجلس مؤسسانی تشکیل شد و در آن جا انتقال سلطنت و حکومت به رضاشاه را تصویب کردند. آنها یک عده آدم خاص نبودند؛ این یک گناه ملی و عمومی بود.» بنابراین در ماجرای تحریر امام نیز چنین خطری متوجه ملت است و همگان باید هوشیاری خود را حفظ و ارتقا دهند. تحریر امام در «عصر خمینی» نه تنها خسارت های جبران ناپذیری برای ملت ایران خواهد داشت بلکه ملت های آزاده جهان را

مساله تحریر امام یک مساله مهم و جدی است زیرا خط امام، صراط مستقیم ملت ایران است و تحریر خط امام برای منحرف کردن صراط مستقیم ملت است که نتیجه آن، به تعبیر رهبر انقلاب اسلامی «سیلی خوردن مردم ایران» خواهد بود. خطر سیلی خوردن یک ملت، همانطور که قرآن از عذاب امت ها سخن می گوید، دارای عقبه تاریخی نیز هست. به عنوان نمونه، ظهور رضاخان و ظلم و جنایت کم نظیر او در حق مردم ایران، نتیجه گناه جمعی مردم ایران در دوران مشروطه و سکوت متمادی ملت در مقابل منکر و ظلم های این دوران بوده است. «ملتی که در شهر

این است که ارکان اصلی شخصیت آن انسان بزرگ، یا مجهول بماند، یا غلط معنا شود، یا به صورت انحرافی و سطحی معنا شود؛ همه‌ی اینها برمیگردد به تحریف شخصیت. شخصیتی که الگو است، امام و پیشوا است، رفتار او، گفتار او برای نسلهای بعد از خود او راهنما و رهنمود است، اگر تحریف شود زیان بزرگی به وجود خواهد آمد. امام را نباید به عنوان صرفاً یک شخصیت محترم تاریخی مورد توجه قرار داد؛ بعضی این جور میخوانند: امام یک شخصیت محترمی است در تاریخ این کشور که روزگاری بود، فعال بود، مفید بود، بعد هم از میان جمعیت رفت و روزگار او تمام شد.»

علیرغم گذشت پنج سال از هشدارهای رهبر انقلاب در خور توجهی رخ نداده و جز برگزاری همایش «تحریف ظالمانه» در قم و انتشار تعدادی مقاله در نقد منابع تحریف‌گر امام، اقدامی صورت نگرفته است. در عین حال، دامنه تحریف امام هرروز گسترده‌تر شده و ظاهراً مراکز علمی یا مراکز علمی یا مراکز منتسب به بیت امام هم چندان علاقه ای به ورود به این مساله ندارند.

← جریان‌شناسی خط تحریف امام

۱. بخشی از تحریف‌کنندگان امام، پرچمداران مبارزه با نظام جمهوری اسلامی هستند و همیشه ساز مخالف با نظام را در دستور

”
علیرغم گذشت پنج سال از هشدارهای رهبر انقلاب دربارۀ مساله تحریف امام، هنوز اتفاق در خور توجهی رخ نداده و جز برگزاری همایش «تحریف ظالمانه» در قم و انتشار تعدادی مقاله در نقد منابع تحریف‌گر امام، اقدامی صورت نگرفته است. در عین حال، دامنه تحریف امام هرروز گسترده‌تر شده و ظاهراً مراکز علمی یا مراکز منتسب به بیت امام هم چندان علاقه ای به ورود به این مساله ندارند.

مانند من‌وتو، بی‌بی‌سی و اینترنشنال با هدف‌های مشخص سیاسی و عامدانه دست به تحریف شخصیت امام خمینی می‌زنند.

۲. بخشی دیگر از جریان تحریف خط امام، مربوط به مراکز تاریخ‌نگاری خاص و معلوم الحالی است که در خارج از کشور سالیانی است در خصوص انقلاب اسلامی فعالیت می‌کنند؛ همانند مرکز دایره‌المعارف ایرانیکا در دانشگاه ییل، انجمن‌های تاریخ‌نگاری در دانشگاه‌های مطرح غرب مانند هاروارد، آکسفورد و... که چهره مسخ شده‌ای از امام ارائه می‌دهند.

۳. بخشی دیگر از تاریخ‌نگاری‌ها تحریف‌کننده امام مربوط به داخل کشور و مربوط به طیف «آکادمیک و دانشگاهی» است. در رشته‌های تخصصی تاریخ و در تاریخ‌نگاری آکادمیک، هنوز هم از پذیرش امام به عنوان یک واقعیت و یک رهبر بزرگ پرهیز می‌کنند و به بهانه‌های ظاهراً علمی مانند تاریخی نبودن مساله، از پرداختن جدی به امام ابا دارند با این حال هنگامی که سخنی از امام به میان می‌آورند، غالباً چیزی جز ترجمه تاریخ‌نگاری‌های خارج از کشور را تحویل نمی‌دهند.

۴. بخش دیگری از جریان تحریف، بدست جریان اصلاحات است که غالباً فاقد سواد تاریخی‌اند و صرفاً بصورت تقلیدی از رسانه‌های ملکه انگلیس، بر روی محورهای مشخصی، امام را مورد تحریف و هجمه قرار می‌دهند. افرادی مانند آقای تاج‌زاده و آقای

عمادالدین باقی در سخنرانی‌ها و در آثار شبه علمی خود، چهره‌ای کاملاً مسخ شده از امام ارائه می‌دهند. به عنوان نمونه عمادالدین باقی در مدخل امام خمینی دردانشنامه تشیع، یک امام شبه لیبرال که با معیارهای جان لاکس قابل مطالعه است، به تصویر می‌کشد. ۵. جریان دیگر؛ طیفی اندک که اتفاقاً برای صیانت از اندیشه‌های امام بودجه‌های هنگفتی دریافت می‌دارند اما یا همتی بر معرفی امام ندارند و یا امام را گزینشی معرفی می‌کنند. اینها در دام طیف اصلاحات افتاده و امام را در نظر و عمل مدافع اشرافیت نشان می‌دهند. ۶. بخش نهایی و بسیار مهم و موثر در تحریف امام، سکوت مرگبار اساتید انقلابی و مدعیان تخصص اندیشه امام است که بعضاً پروژه‌های مهمی از مراکز دولتی دریافت می‌کنند و در درون جریان‌های حوزوی و انقلابی نیز حضور دائمی دارند. ایشان هیچ اهمیتی نسبت به تبیین مساله تحریف امام و مقابله با این خطر بسیار بزرگ ندارند و با سکوت خود موجبات پیشتازی بیشتر دشمن و تحریف بیشتر امام می‌شوند.

➤ روش‌های تحریف امام

۱. روش ترور سفید و بی‌آبرویی؛ در این روش که غالباً به دوش بی‌بی‌سی و منوتو قرار دارد به تخریب و تحریف وعده‌ها قبل از قیام از سوی امام، تحریف اجداد امام، ارائه اسناد دروغین در خصوص ارتباط امام با

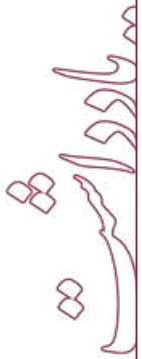
آمریکا، ارائه نگرش غیر واقعی در خصوص مسئله زنان از منظر امام، پرداخته می‌شود. ۲. روش دیگر، تحریف در لباس تعریف است. امام را در این روش یک شخصیت کاریزما تاریخمند به مردم معرفی می‌کنند که در غیر از حیات امام چند روزه، امام برای این دوران کاری ندارد. ۳. روش تحریف مکتب و راه امام؛ در این روش دست به روی اصول گفتمان انقلاب اسلامی می‌گذارند و امام را به سوی معرفی یک شخصیت لیبرال سوق می‌دهند. ۴. روش دیگر و بس خطرناکتر، تحریف گزینشی امام است که بعضی از مواضع امام را با اهداف از پیش طراحی شده، معرفی می‌کنند.

➤ راه‌های مقابله با تحریف

۱. ابتدا باید اصل مساله خطر تحریف در مراکز علمی و نخبگانی اعم از حوزه و دانشگاه تبیین شود تا عموم نخبگان نسبت به این مساله حساسیت پیدا کنند. ۲. در ادامه باید اقدامات موثری در جهت معرفی امام خمینی (ره) بویژه برای نسل جوان صورت بپذیرد. مقام معظم رهبری در تبیین مکتب امام به سه شاخصه معنویت، عقلانیت و عدالت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اینها را باید با هم دید. تکیه‌ی بر روی یکی از این ابعاد، بی‌توجه به ابعاد دیگر، جامعه را به راه خطا میکشاند، به انحراف میبرد. این مجموعه، این بسته‌ی کامل، میراث فکری و معنوی امام



است. خود امام بزرگوار هم در رفتارش، هم مراقب عقلانیت بود، هم مراقب معنویت بود، هم با همه‌ی وجود متوجه به بُعد عدالت بود.»



دستیابی به استقلال فرهنگی راهبرد امام خمینی (ره) در عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه

جامعه در بُدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان تهی است. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آن‌ها امکان‌پذیر است.» [۲] امام خمینی (رحمه الله علیه) در جای دیگر در باب اهمیت استقلال فرهنگی می‌گوید: «اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و در آن مستهلک شده و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد.

و جوب دستیابی به استقلال فرهنگی در حوزه فکری و ارزشی، فرهنگ و ارزش‌های جامعه را از تهاجم فرهنگ بیگانه که حاصل چند دهه تلاش خاندان پهلوی در تحمیل فرهنگ غرب بود، نجات دهد و در نتیجه، سبک زندگی جامعه ایرانی خسته از پذیرش اجباری فرهنگ غرب و تشنه به معارف دین مبین اسلام را بر اساس ارزش‌های ناب اسلامی بنا نهد.

اهمیت استقلال فرهنگی

امام خمینی (رحمه الله علیه) در مورد اهمیت فرهنگ و استقلال فرهنگی می‌فرماید: «اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند

حفظ فرهنگ و ارزش‌های جامعه از تهاجم فرهنگ بیگانه و به تعبیر دیگر، استقلال فرهنگی عبارت است از: عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه، به ترتیبی که کشور بتواند با افکار و تمایلات و خصیصه‌های فکری خود زندگی کند.» [۱] امام خمینی (رحمه الله علیه) نگاه راهبردی خویش را، در دستیابی به استقلال فرهنگی در عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه، در دوران قبل و به‌ویژه پس از انقلاب به صورت جدی دنبال می‌کرد تا نگرش مسئولین کشوری، نخبگان و اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی غرب‌زده را از وابستگی فکری و ارزشی به بیگانگان تغییر دهد تا بتواند با نهادینه کردن

ابراهیم کارگران

دانش آموخته ارشد مدیریت فرهنگی
پژوهشگر و محقق حوزه مدیریت فرهنگی



◀ وجوب استقلال فرهنگی

به عقیده فقهای شیعه، استقلال فرهنگی در جامعه اسلامی و غیر اسلامی بر مسلمین واجب است.

”

امام خمینی (ره) در رابطه با وجوب استقلال فرهنگی می‌فرماید: «ما باید با تمام وجود، به استقلال فرهنگی برسیم که استقلال فرهنگی پایه و اساس کشوری آزاد و مستقل است. استادان عزیز باید خود این اعتقاد را بیابند که تنها فرهنگ ایران اسلامی است که نجات‌بخش کشور و ملت‌مان می‌باشد. معلمان عزیز خود بهتر می‌دانند که فرهنگ استعماری در زمان این پسر و پدر، چه به روز این کشور و ملت آورده است. به فرهنگ غنی ایران اسلامی تکیه کنید و مطمئن باشید که پیروزی از آن شماست. فرزندان عزیزتان را در سر کلاس‌ها به صورتی تربیت نمائید که وقتی فارغ‌التحصیل می‌شوند، جوانان برومندی تحویل جامعه گردند که با تمام وجود معتقد باشند که آنچه بدبختی داشتند از ابرقدرت‌های شرق و غرب و شرف‌زدگی و

غرب‌زدگی است.» [۳]

ایشان در تحریرالوسیله می‌فرماید: «اگر در روابط بازرگانی و غیر آن، ترس آن رود که اجانب از نظر سیاسی یا جهات دیگر بر اسلام و بلاد مسلمین استیلاء یابند و این استیلاء به استعمار خود آنان و یا کشور اسلامی منتهی گردد؛ هرچند به شکل استعمار معنوی باشد، بر همه مسلمانان واجب است از این روابط و داد و ستدها اجتناب کنند زیرا حرام است.» [۴]

امروز بعد از گذشت سه دهه از رحلت امام خمینی (رحمه الله علیه)، هنوز هم افرادی هستند که در قالب شخصیت‌های علمی و مناصب اجرایی کشور با نگرش غربی، به وجوب استقلال فرهنگی اعتقاد پیدا نکرده‌اند و «تهاجم فرهنگی» را با «تبادل فرهنگی» خلط نموده و دست‌یافتن به کمال و سعادت انسانی را در گرو پیروی محض از فرهنگ غرب می‌دانند. روشن‌شدن معنا و مفهوم «تهاجم فرهنگی» با «تبادل فرهنگی» در سیاست‌گذاری فرهنگی حائز اهمیت است. از این رو باید گفت: «در تبادل فرهنگی، قضیه چنین است. ملت فراگیرنده، می‌گردد نقاط درست و چیزهایی را که فرهنگ او را کامل می‌کند، از دیگران تعلیم می‌گیرد. درست مثل انسانی که ضعیف است و دنبال غذای مناسبی می‌گردد. دوا و غذای مناسب را مصرف می‌کند، تا سالم شود و نقصش

از بین برود. در تهاجم فرهنگی، چیزهایی که به ملت مورد تهاجم می‌دهند، چیزهای خوب نیست؛ بلکه چیزهای بد است. فرض بفرمایید اروپایی‌ها، وقتی تهاجم فرهنگی را در کشور ما شروع کردند، نیامدند روحیه وقت‌شناسی‌شان را، روحیه شجاعت و خطرکردن در مسائل را، یا تجسس و کنجکاوی علمی را، در ملت ما منتشر کنند و با تبلیغات و تحقیقات، سعی کنند ملت ایران، ملتی دارای وجدان کاری یا وجدان علمی شود. این کارها را که نمی‌کنند! مسئله «لابالی‌گری جنسی» را وارد کشور ما می‌کردند. ملت ما، در طول هزاران سال، ملتی بود دارای مبالات جنسی؛ یعنی رعایت‌های مربوط به زن و مرد و این در





نیفتاد و متاسفانه باید گفت که اتفاقات تلخی از جمله قتل رومینا اشرفی که در روزهای اخیر در کشور می‌افتد و اذهان عمومی را جریحه‌دار می‌کند، ریشه در پابندی و اجرایی‌کردن اهداف این سند ننگین دارد. چرا که هدف پنجم این سند، «دستیابی به تساوی جنسیتی و توانمندسازی همه زنان و دختران» است که با توجه به تفاسیر و تبصره‌های ذیل آن، بر روی «برابری جنسیتی» از سطوح مختلف پیش دبستانی تا سطوح عالی آموزشی تاکید دارد. از این رو باید گفت، اگر الگوپذیری خلاف مبانی اسلام از معاهداتی مانند سند توسعه ۲۰۳۰ رقم نمی‌خورد، امروز، ضد ارزش‌ها به ارزش تبدیل نمی‌شدند و کمتر شاهد اتفاقات تلخ خانوادگی بودیم.

تمام دوران اسلامی بوده است. نه این‌که کسی خطا و تخلف نمی‌کرده؛ خطا همیشه هست. در همه دوران‌ها و در همه زمینه‌ها، افراد بشر خطا می‌کنند. خطا هست؛ اما خطا غیر از این است که چیزی بشود عرف جامعه!» [۵] «ملت ما، ملتی بود که از هرزگی و عیاشی‌های فراگیر و مجالس عیش و طرب و این چیزها، بری بود. این کارها مخصوص اشراف و پادشاهان و شاهزاده‌ها و ملک‌زاده خانم‌ها و امثال اینها بود، که عیاشی کنند و شب تا صبح بیدار بمانند. اروپایی‌ها، میخانه‌هایشان در طول مدّت شب و روز و دوران سال و همه تاریخ همیشه روبه‌راه بود. این، تاریخ اروپاست. هرکس می‌خواهد، برود بخواند و ببیند. این را خواستند وارد کشور ما بکنند و تا آن‌جا که توانستند، کردند.» [۶]



یکی از مصادیق تهاجم فرهنگی غرب علیه جمهوری اسلامی ایران که در دهه اخیر در قالب معاهده‌ای بین‌المللی و بواسطه دخالت مرموزانه و پنهانی برخی مسئولین اجرایی کشور امضا شد؛ «سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ یونسکو یا اهداف توسعه پایا با نماد اختصاری SDGs است که با مخالفت رهبر معظم انقلاب (حفظه الله)، نخبگان، اساتید حوزه و دانشگاه، فرهنگیان و عموم مردم جامعه روبه‌رو شد؛ اما آن‌چنان کارساز

بنابراین باید اذعان کرد تنها راه سربلندی، پیشرفت، عزت و استقلال جامعه اسلامی ایران در گرو پیروی از ارزش‌های دین مبین اسلام، قول، فعل و تقریر ائمه معصومین (علیهم السلام) و کاربردی کردن گفتمان امامین انقلاب است.

- [۱]. محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۱۷۶.
- [۲]. امام خمینی (ره)، صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۴۳.
- [۳]. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۳۵.
- [۴]. امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۸۵.
- [۵]. بیانات در دیدار جمعی از کارگزاران فرهنگی، ۱۳۷۱/۰۷/۲۱.
- [۶]. همان.

دستیابی به استقلال فرهنگی، راهبرد امام خمینی (ره) در عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه

ابراهیم کارگران

اصول امام باید بازخوانی و مرور شود

رهبر معظم انقلاب اسلامی از همان ابتدای شروع مبارزات سیاسی ضد رژیم پهلوی، پیرو مکتب امام خمینی (قدس سره شریف) بودند و پس از عهده‌دار شدن مقام رهبری نیز همواره بر پیروی از مسیر حضرت امام تأکید کرده‌اند. با توجه به اینکه میزان تحقق آرمان‌ها و اندیشه‌های امام راحل را می‌توان معیاری برای موفقیت انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی ایران و بلکه امت مسلمان دانست، دشمنان داخلی و خارجی همواره کوشیده‌اند شخصیت و اندیشه‌های حضرت امام را تحریف کنند تا به نوعی موجب انحراف انقلاب شوند. عده‌ای از شخصیت‌های داخلی نیز خواسته

یا ناخواسته قدم‌هایی در راستای تحریف امام راحل برداشته‌اند. لذا رهبر معظم انقلاب ضمن ورود به این مسئله، خطرات تحریف امام و راهکارهای مقابله با این جریان را گوشزد و تبیین کرده‌اند. در این گزارش، نگاهی به سخنان مقام معظم رهبری پیرامون جریان تحریف امام راحل خواهیم داشت. عزتمندی در گرو پیروی از دستورات امام رهبر معظم انقلاب نخستین بار در سال ۱۳۷۵ مستقیماً به بحث تحریف شخصیت و اندیشه‌های امام خمینی (ره) پرداختند و ضمن اشاره به تأثیر فعالیت‌های حضرت امام در عزتمند شدن مسلمانان، فرمودند: «عرض من

این است که چه ملت ایران و چه ملت‌های دیگر، هرچه نام و یاد امام را برجسته و زنده بدارند، بیشتر از راه امام بهره خواهند برد. دشمنان اسلام و مسلمین می‌خواهند نام امام زایل شود و از بین برود و یا کم‌رنگ گردد. می‌خواهند وانمود کنند این حادثه که پیش آمد و اتفاق افتاد، گذشته است. می‌خواهند در آینده دنیا اثری نداشته باشد. ملاحظه می‌کنید در اعمال این تصمیمات، شیوه‌ها و طرقی هم به کار می‌برند؛ مثل تبلیغات زهرآگین و تحریف‌ها و لجن‌پراکنی‌ها. این چیزها، در همه جای حوزه نفوذ قدرت‌های استکباری وجود دارد». ایشان همچنین با اشاره به اهمیت توجه آحاد



عرفان خلیلی

پژوهشگر و محقق حوزه علوم سیاسی

امت مسلمان به دستورات امام راحل تصریح کردند: «نقطه مقابل آن‌ها، حرکتی است که مسلمانان باید انجام دهند. باید یاد امام را زنده و نام او را بلند کنند. خطّ روشنی را که او ترسیم کرده است، برای افکار و اذهان تبیین کنند و بگویند که امام دنبال چه چیزی بود. بفهمانند که احکام اسلام و روحیه عزّت اسلامی، آن دو نقطه روشنی است که امام به دنبال آن بوده است. در داخل کشور ما نیز همین‌طور است. ملت ما اگر می‌خواهد این راه عزّت را دنبال کند، باید یاد و نام امام را روز به روز زنده‌تر کند. اگر ملت می‌خواهد به برکت بازوان توانا و ابتکار و خلاقیت خودش، ایران را بسازد که مایه غبطه ملت‌ها و کشورها باشد، باید روز به روز به دستورات امام بیشتر توجه کند».[۱]

نظرات علمی امام تحریف نشود

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نسبت به جلوگیری از تحریف نظرات امام، به خصوص در مسائل علمی، اهمیت بسیاری قائل هستند. ایشان در همین راستا می‌فرمایند: «ممکن است فقها و فضایی ما تلاش کنند و فقهی را که در اختیار ماست و ضعف‌ها و کمبودهای فراوانی هم دارد، پالایش کنند. این بحث دیگری است؛ این کار را نکنند؛ اما چیزی که باید مطرح باشد - و نظر امام قطعاً این بود - این است که ملّی فضای جامعه، با شریعت و فقه و احکام و عمل اسلامی پُر شود. ایشان غیر از این را در هیچ موردی

قبول نداشتند... نظر امام تحریف نشود. شما باید خیلی مراقبت کنید که نظر امام واقعاً به گونه‌ای درآید که در کلمات و کتاب‌ها و حرف‌ها و منش ایشان معلوم است. این نکته خیلی مهمّ است و به نظر من یک مسؤلیت تاریخی و امانتی بردوش شماست».[۲]

منافقین و حضور در خط امام!

رهبر معظم انقلاب در خصوص تحریف امام به مسئله تناقض میان ادعای پیروی از خط امام و همراهی با جریان مقابل ایشان نیز اشاراتی داشته‌اند. آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در این زمینه می‌فرمایند: «با این روشی که امام در پیش گرفته بود و در گفتار و کردار او منعکس بود، نمی‌شود انسان خود را در خط امام بدانند، دنباله‌رو امام بدانند، اما با کسانی که صریحاً پرچم معارضه‌ی با امام و اسلام را بلند می‌کنند، خودش را در یک جبهه تعریف کند. نمی‌شود قبول کرد که آمریکا و انگلیس و سیا و موساد و سلطنت طلب و منافق بر روی یک محوری توافق کنند، حول یک محوری جمع بشوند، بعد آن محور باز ادعا کند که من خط امامم! این نمی‌شود، این قابل قبول نیست».[۳]

امام برجسته‌ترین شاخص‌هاست حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جای دیگری حضرت امام (ره) را بهترین شاخص و معیار معرفی کرده و ضمن تأکید بر حفظ و تبیین درست شاخصه‌های رفتاری و گفتاری و

ایشان می‌فرمایند: «خود امام برجسته‌ترین شاخص‌هاست؛ رفتار امام، گفتار امام. خوشبختانه بیانات امام در دسترس است، تدوین شده است. وصیتنامه‌ی امام آشکارا همه‌ی مافی‌الضمیر امام را برای آینده‌ی انقلاب تبیین می‌کند. نباید اجازه داد این شاخص‌ها غلط تبیین شوند، یا پنهان بمانند، یا فراموش بشوند. اگر این شاخص‌ها را ما بد تبیین کردیم، غلط ارائه دادیم، مثل این است که یک قطب‌نما را در یک راه از دست بدهیم، یا قطب‌نما از کار بیفتد. فرض کنید در یک مسیر دریائی یا در یک بیابان که جاده‌ای هم وجود ندارد، قطب‌نمای انسان آسیب ببیند و از کار بیفتد؛ انسان متحیر می‌ماند. اگر نظرات امام، بد بیان شد، بد تبیین شد، مثل این است که قطب‌نما از کار بیفتد، راه گم می‌شود؛ هر کسی به سلیقه‌ی خود، به میل خود حرفی می‌زند. بدخواهان هم در این میان از فرصت استفاده می‌کنند، راه را جووری تبیین می‌کنند که ملت به اشتباه بیفتد».[۴]

نباید مواضع امام را پنهان کرد

رهبر انقلاب همچنین معرفی حضرت امام با کم و کاستی را آفت معرفی این شخصیت عظیم می‌دانند و جهت جلوگیری از این اشتباه مهم، تصریح می‌کنند: «نباید برای خوشامد این و آن، برخی از مواضع حقیقی امام را یا انکار کرد، یا مخفی نگه داشت. بعضی این‌جور فکر می‌کنند - و این فکر غلطی است - که برای اینکه امام



پیروان بیشتری پیدا کند، کسانی که مخالف امام هستند، آن‌ها هم به امام علاقه‌مند شوند، بایستی ما بعضی از مواضع صریح امام را یا پنهان کنیم یا نگوئیم یا کم‌رنگ کنیم؛ نه، امام هویتش، شخصیتش به همین مواضعی است که خود او با صریح‌ترین بیان‌ها، روشن‌ترین الفاظ و کلمات، آن‌ها را بیان کرد. همین‌ها بود که دنیا را تکان داد. همین مواضع صریح بود که توده‌های عظیم را مشتاق ملت ایران و بسیاری را پیرو ملت ایران کرد. این نهضت عظیم جهانی که شما امروز در گوشه و کنار دنیای اسلام نشانه‌های آن را می‌بینید، از این طریق به راه افتاد. امام را صریح باید آورد وسط میدان. مواضعش بر علیه استکبار، مواضعش بر علیه ارتجاع، مواضعش بر علیه لیبرال دموکراسی غرب، مواضعش بر علیه منافقان و دورویان را باید صریح گذاشت. کسانی که تحت تأثیر آن شخصیت عظیم قرار گرفتند، این مواضع را دیدند و تسلیم شدند. نمی‌شود به خاطر اینکه زید و عمرو از امام خوششان بیاید، ما مواضع امام را پنهان کنیم یا پوشیده کنیم یا آن چیزهایی که به نظرمان تند می‌آید، کم‌رنگ کنیم». [۵]

← اگر امام فراموش شود، ملت ایران سیلی خواهد خورد

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جای دیگری ضمن اشاره به ابعاد شخصیتی و منظومه فکری حضرت امام و تشبیه فعالیت‌های ایشان به

جهاد در عرصه‌های گوناگون، می‌فرماید: «[امام] ما را تبدیل کرد به یک ملت پر انگیزه، به یک ملت پر امید، به یک ملت پر تحرک، به یک ملت دارای هدف‌های بزرگ. امروز ملت ایران پر تحرک است، پر انگیزه است، امیدوار است و به سمت هدف‌های بزرگ روانه است... اگر ملت ایران بخواهد به آن هدف‌ها برسد، بخواهد این راه را ادامه بدهد، باید راه امام بزرگوار را درست بشناسد، اصول او را درست بشناسد، نگذارد شخصیت امام را تحریف کنند، که تحریف شخصیت امام، تحریف راه امام و منحرف کردن مسیر صراط مستقیم ملت ایران است. اگر راه امام را گم کنیم یا فراموش کنیم یا خدای نکرده عمداً به کنار بگذاریم، ملت ایران سیلی خواهد خورد». رهبر معظم انقلاب اسلامی در ادامه این سخنان، هشدار تحریف امام راحل را به مسئولان و همه آحاد مردم گوشزد کرده و تصریح می‌کنند: «همه باید بدانند که هاضمه‌ی سیری‌ناپذیر استکبار جهانی چشم از کشورشان برنداشته است؛ یک کشور بزرگ، یک کشور ثروتمند، یک کشور واقع‌شده‌ی در یک چهارراه حساس جهانی، برای قدرتمندان دغل‌باز عالم خیلی مهم است. این‌ها دست از طمع خود برنداشته‌اند، چشم برنداشته‌اند؛ فقط آن‌وقتی عقب خواهند نشست که شما ملت ایران آن‌چنان قدرتی پیدا کنید، آن‌چنان پیشرفتی پیدا کنید که امید آن‌ها قطع بشود. اینجا است که

خطر تحریف امام اهمیت پیدا می‌کند؛ اگر شخصیت امام تحریف شد، بد معرفی شد، غلط معرفی شد، همه‌ی این خطرات بزرگ متوجه ملت ایران خواهد شد؛ اینجا است که خطر تحریف امام به‌عنوان یک هشدار باید در گوش و چشم مسئولان کشور، صاحب‌نظران فکری انقلاب، شاگردان قدیمی امام، کسانی که علاقه‌ی به این راه دارند و عموم جوانان، فرزندان، دانشگاهیان، حوزویان تلقی بشود». [۶]

”
نگذارید شخصیت
امام را تحریف کنند، که تحریف
شخصیت امام، تحریف راه امام
و منحرف کردن مسیر صراط
مستقیم ملت ایران است. اگر
راه امام را گم کنیم یا فراموش
کنیم یا خدای نکرده عمداً به کنار
بگذاریم، ملت ایران سیلی خواهد
خورد

← تحریف امام به ابتدای انقلاب بازمی‌گردد

مقام معظم رهبری معتقدند پروژه تحریف امام به سال‌های اولیه انقلاب باز می‌گردد. ایشان در این خصوص می‌فرمایند: «در زمان حیات امام هم برای تحریف شخصیت امام کار می‌شد؛ از یک طرف دشمن بود که از اول

کرد؛ این اصول را، این خطوط را کنار هم که بگذاریم، یک شاکله‌ای از امام بزرگوار تشکیل خواهد شد؛ شخصیت امام این است».[۸] مقام معظم رهبری در یکی از بیاناتشان ضمن اشاره به اینکه ذهن جوان‌ها آماج تحریف تحریف‌کنندگان است می‌فرمایند: «آنچه هم در باب انقلاب و در باب امام گفته‌اند و گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم، باید مرور بشود، باید مجدداً تکرار بشود؛ چون اگر یک حقیقتی بارها تکرار نشود و با جزئیات و خصوصیات ذکر نشود، گمان تحریف این حقیقت بمرور وجود دارد. اکثر شما می‌دانید که انگیزه‌هایی برای تحریف شخصیت امام و تحریف انقلاب - که بزرگ‌ترین هنر امام بزرگوار بود- هست. ما باید تکرار کنیم حقایقی را که در باب امام و در باب انقلاب گفته‌ایم، باز هم بگوییم و تکرار کنیم و مجال تحریف را از تحریف‌کنندگان بگیریم».[۹]

هفت مورد از مبانی امام راحل

رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم بیست و ششمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)، پس از ارائه توضیحاتی پیرامون تحریف امام راحل، هفت مورد از مبانی و اصول حضرت امام را بیان کردند: «اولین مطلبی که در [مکتب] امام وجود دارد، اثبات اسلام ناب محمدی و نفسی اسلام آمریکایی است. امام، اسلام ناب را در مقابل اسلام آمریکایی قرار داد. ... دوّم؛ یکی از اصول امام اتکال به کمک الهی، اعتماد به صدق

انقلاب سعی کرد در تبلیغات جهانی خود امام را به صورت یک انقلابی خشک و خشن - از نوع آنچه در تاریخ انقلاب‌های بزرگ و معروف عالم مثل انقلاب فرانسه، انقلاب مارکسیستی شوروی و بعضی از انقلاب‌های دیگر می‌شناسیم - معرفی کند. ... در داخل هم بعضی ندانسته، بعضی هم دانسته [شخصیت امام را] تحریف می‌کردند؛ حتی زمان حیات خود امام. هر حرفی را که به نظرشان پسندیده بود، به امام نسبت می‌دادند؛ درحالی‌که ارتباطی به امام نداشت. بعد از رحلت امام هم همین جریان ادامه داشته است؛ حتی تا آنجایی که بعضی حرف‌ها و بعضی اظهارات، امام را به صورت یک آدم لیبرال که هیچ قید و شرطی در رفتار او در زمینه‌های سیاسی، حتی در زمینه‌های فکری و فرهنگی وجود ندارد معرفی می‌کنند؛ این هم بشدت غلط و خلاف واقع است».[۷]

اهمیت بازخوانی و مرور اصول امام

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در بیاناتشان، مرور اصول امام را راهکاری برای شناخت شخصیت امام معرفی کرده و تصریح می‌کنند: «آن راهی که می‌تواند مانع از این تحریف بشود، بازخوانی اصول امام است. امام یک اصولی دارد، یک مبانی‌ای دارد؛ این مبانی در طول ده سال دوران حاکمیت اسلامی و پیش از آن در طول پانزده سال دوران نهضت، در بیانات گوناگون بیان شده است؛ اصول امام را در این بیانات می‌شود پیدا



وعده‌ی الهی، و نقطه‌ی مقابل، بی‌اعتمادی به قدرت‌های مستکبر و زورگویی جهانی است؛ این یکی از اجزاء مکتب امام است. ... سوّم؛ اعتقاد به اراده‌ی مردم و نیروی مردم، و مخالفت با تمرکزهای دولتی؛ این از جمله‌ی خطوط اصلی حرکت امام است. ... نکته‌ی چهارم در بُعد مسائل داخلی کشور؛ امام طرفدار جدی حمایت از محرومان و مستضعفان بود؛ امام نابرابری اقتصادی را با شدّت و حدّت رد می‌کرد؛ اشرافی‌گری را با تلخی رد می‌کرد؛ به معنای واقعی کلمه امام طرفدار عدالت اجتماعی بود؛ طرفداری از مستضعفان شاید یکی از پر تکرارترین مطالبی است که امام بزرگوار ما در بیاناتشان گفتند؛ این یکی از خطوط روشن امام است؛ این یکی از اصول قطعی امام است. ... نکته‌ی پنجم در بُعد خارجی [است]. امام صریحاً در جبهه‌ی مخالف قلدران بین‌المللی و مستکبران قرار داشت، هیچ ملاحظه‌ای نمی‌کرد. این است که امام در مقابله‌ی میان قلدران و مستکبران و قدرت‌های زورگویی عالم با مظلومان، در جبهه‌ی مظلومان بود؛ صریح و بدون ملاحظه و بی‌تقیّه این را بیان می‌کرد. ... یکی دیگر از نقاط اصلی و خطوط اصلی تفکّر امام، مسئله‌ی استقلال کشور، ردّ سلطه‌پذیری [است]؛ این هم یکی از سرفصل‌های مهم است. ... یکی دیگر از خطوط اصلی تفکّر امام و راه امام و خطّ امام - این مطلب آخری است که عرض می‌کنم - مسئله‌ی وحدت

ملّی است و توجّه به توطئه‌های تفرقه‌افکن؛ چه تفرقه‌ی بر اساس مذهب، شیعه و سنی؛ چه تفرقه‌ی بر اساس قومیت‌ها، فارس و عرب و ترک و کرد و لر و بلوچ و امثال این‌ها. تفرقه‌افکنی یکی از سیاست‌های قطعی دشمن بود و امام بزرگوار ما از اوّل بر روی وحدت ملّی و اتّحاد آحاد ملّت، یک تکیه‌ی کم‌نظیر داشت که این یکی از خطوط است».[۱۰]

نمی‌شود امام را تأویل کرد

یکی از آسیب‌هایی که منجر به تحریف شخصیت و اندیشه‌های امام خمینی می‌شود، تفسیر و تأویل نادرست بیانات و مواضع ایشان است. رهبر معظم انقلاب با اشاره به این مسئله تصریح می‌کنند: «هرکسی هر حرفی را که خودش می‌پسندد به امام نسبت ندهد. آنچه را به امام نسبت می‌دهیم، باید در منابع مربوط به امام موجود باشد، آن هم به شکل مکرّر، به شکل مستمر».[۱۱] ... محتوای آن امامی که توانست دنیا را تکان بدهد، همین چیزهایی است که در این وصیّت‌نامه و مانند این‌ها هست؛ نمی‌شود امام را تأویل کرد، نمی‌شود امام را برخلاف آنچه بود معنا کرد، حرف‌های او موجود است».[۱۲].

- [۱]. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره)، ۱۶/۰۳/۱۳۷۵
- [۲]. بیانات در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی (ره)، ۰۴/۱۱/۱۳۷۸
- [۳]. خطبه‌های نماز جمعه در بیست و یکمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله)، ۱۴/۰۳/۱۳۸۹
- [۴]. همان
- [۵]. همان
- [۶]. بیانات در مراسم بیست و هشتمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله)، ۱۴/۰۳/۱۳۹۴
- [۷]. همان
- [۸]. همان
- [۹]. بیانات در مراسم بیست و هشتمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی (رحمه‌الله)، ۱۴/۰۳/۱۳۹۶
- [۱۰]. همان
- [۱۱]. بیانات در مراسم بیست و هشتمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله)، ۱۴/۰۳/۱۳۹۴
- [۱۲]. بیانات در دیدار مردم اصفهان، ۲۶/۰۸/۱۳۹۵

برای
بازخوانی
تخصصی
موضوعات
خاص
با نگرشی نو
با



همراه
باشید

رسانه
اندیشه
و آگاهی



سایت فکرت

www.Fekrat.net

@Fekrat_net

